

marsh al-ghita

sheikh al-Isfahani

الحمد لله الذي جعل في الدنيا ما يستغاث به

از تصنيف شيخ الاسلام مؤمنو

١٢٥

شفا العطاء عاظم للموتى على الأحياء

برای فائده خاص عام

در مطبع احمدی واقع در اهلی با بهنام ظفر علی مطبوع گردید

تمیق نموده و بابت عارضی و داخلی تنبذی از احکام مرض و عیادت تدوین و صفت روپارا
 تفصیل و تحقیق افزوده و از هر یک احتیاط تمام و نقل احکام تا که بتفصیل روایات و اعتماد آن
 بمعارضات معتبره نکرده و دست بقلم نگشوده و بر روایات را بسبب اسناد و اعتنا و محکم
 ساخته مگر آنکه محل اشتباه نبوده و در سباحت مطارج الا نظار با وجود سلوک طریق اختصار زبان
 تحقیق ده و این عجله علامه را بر مقدار چند فصول و خاتمه ترتیب داده به کشف الخطا عاظمه لازم
 علی الاحیاء نام نهاده یارب آنرا محمول انام و مقبول خواص و عوام گردان تا عامه مردم از جهل
 این مسائل برآیند و در این امور همه متبایل کار نفرمایند و اغلب که مداینه در خبر نیات احکامات
 که محل انابت و عبرت است باشد بکناه و اول بغفلت و قسوت بخود باند و آنچه ذکر کرده ایم در این
 باب صحیح و کافیت و بابت التوفیق اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و من نقمة المحیاء و الممات اللهم
 احيانا مومنین و ایتنا مومنین و ثبتنا بالقول الثابت فی الیموت و بعد الممات و احشرنا مع العلماء
 و المساکین تحت لواء محمد صلی الله علیه و آله در بیان فضیلت بیماری و احکام بیماری و علاج نمودن
 و آداب آنها اما بیماری پس بدانکه در مضایل وی عموما و خصوصا و تکفیر و تطهیر وی از ذنوب و انام
 و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث صحاح و حسان بسیار واقع شده پاره ازان نقل کنیم در صحیح مسلم
 و او آمده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله بدرستی که بنده چون تقدیر میشود برای وی از درگاه عزت مرتبه و
 بلند که نمیتواند رسید بان بعمل صالح خود مبتلا میگردد و اندر خدا تعالی در تن یا در مال یا در اولاد
 پستری شکایا میگردد و اندر ابرار بلا تا آنکه میرساند این بنده را بر تبه که سابق شده است مردود گردد
 و در صحیح ترمذی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود متنا کنند اهل عافیت روز قیامت و تشکیکه داده شوند حاصل
 بلا ثواب رای کاش پوشتهای بابریده و پاره پاره کرده شدی در دنیا بمقرضها و امام حماد
 در سند خود آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله چون بپای تو گنایان بنده دینی باشد او را از عملهای نیک چیز سه
 که پوشد گنایان و پیرا و بر بزه آنرا مبتلا میگردد و اندر خدا تعالی باند و تا تکفیر کند آنها ازان
 بنده و نحو آن در صحیحین نیز آمده و گفته اند که این حکم مخصوص بگناهان است چه احتیاج بکفر آنها

3416

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحان الملك الحي الذي خلق الموت فقصم به رقاب الجبابرة وكسر ظهور الاكاسرة وقصر امال القياصرة
الذين لم ينزل قلوبهم عن ذكره نافرة حتى نجأ بهم الحق فاذا هم في الحافرة فظل سرورهم بورا وسعيرهم
سبا مشرا وكان امر الله قدرا مقدورا لا شك في السموات والارض والحمد في الاولى والاطرة
والصلوة على من جاب بشارع المعاش والمصرع والمعاد بالقواطع البائدة المنفردة بالبحر مع الاكفان
يوم يحشرون عراة في الدار العامة وعلى اله المطهرين واصحابه ذوالجلم والعلم والمجاهدة والمصابرة
والمكارم الجزية الفاخرة والسلام كبير الكثير اما بعد سيكويدها احترام نام خادم علماء كرام محمد كه مدعو است
بشيخ الاسلام شيه الله على الايمان وحبل له الحق مشهودا كالبيان كه چون احكام حيار و اموات
كه از مخططات مسایل مهات است و در هیچ كتابی از كتب متداوله شرعية و فتاوى معتبره فرعیه
مستوفی و مشروح نبود و بعضی فضلا كه در رساله علئحه جمع كرده باوجود عدم ضبط ضروریات و ربط روایا
از ثوب شذوذ و عدم صحت نقل خالی نبودن سبب اكثری از مردم روزگار و رتبه جبل این مسایل
مانده اند و در حقوق اموات طریق تخمین و اختراع كشاده لهذا بعضی از عظام اهل امارت و توفیق
ازین كترین طلاب باب تحقیق در خواست كردند كه رساله در استیعاب این باب بزبان فارسی تحرير نمایند
تا محنده این مسایل مهمه بر همه كس كشاید لاجرم باقتضای ان باعث قوی جزاه الله عنی و عن سایر
المستفیدین بهذا الخیر خیر الجزاء باوجود قلت فرصت بیان مستوفی این مسایل حسنی در اندك نشد

و با جمله اعمال و مدار بر حال قلب هست نه بر حال زبان زیرا چه بسیار شاکر در ظاهر شاکلی اند در دل
 و بسیار شاکلی در ظاهر شاکر اند در دل و از جمله آداب بسیار آنست که توبه کند در خال از گناهان
 گذشته خود و نمود و زود از اینده منبر گردد و باز ماند و این عظم آداب و راس و ریس آنها
 و یکی از مضامین حکمت بیمارست در حق مسلمانان و از جمله است نیک وصیت کردن
 اقربان و اخوان خود را بر ضامنند کردن منازعان او در طلب حقوق آنها و ادا کردن و امهال و نه
 اودینی و دینیوی خصوص فدیة نماز که فوت شدند در عمر او و بیانش بیشتر بیا لیت باشد
 و نگذارند در مرض خود و شب گر آنکه وصیت او بر دو نوشته باشد و نگذارند از زیاده و نیکو
 مانور است و در حدیث است کسی که بمیرد و پختی و وصیت نکرده اذن داده نشود او را در کلام
 بامردگان در عالم برزخ وقتی که ملاقی شود با یکدیگر و ملاقات کنند بگراں با هم پس گویند این کس
 که خاموش مرده است بی وصیت کذا فی الترمذیة و جایز نیست در شرع وصیت زیاده از ثلث
 مال چنانکه در صحیحین از سعد بن ابی وقاص آمده که گفت چون آنحضرت صلوات من آمد در مرضی
 که مشرف شد بموت گفتم یا رسول الله مرا مال بسیار است و سواد خیر من و وارث نیست و سواد
 خواستم در آنکه وصیت کنم همه مال یا بدو ثلث یا بنصف فرمود یا یک ثلث بکن ثلث بسیار است بهتر
 که تو اگر بمیری و بگذاری و از ثمان خود را تو نگران بهتر است از آنکه بگذاری ایشان را و ایشان که دوست
 پیش مردم برای سوال دراز کنند و هم از انجمله است بسمن سر خود را بسر بند و خوابیدن بر بستر اگر چه
 در حال صحت عادت نداشت از برای یاری خواستن باین عمل بر صبر و تحمل مرض و نگه داشتن
 خود از وضع تکلف گیری و سختی برای مقاومت بلازیرا چه طاقت ندارد هیچ کس مقاومت و مدافعت
 بلا خداوند تعالی را و بدست که آنحضرت صلعم در مرض موت عصابه برست و هم از انجمله است باین
 مرض در شدت مرض خود نه از برای صبر و شکایت بلکه بجهت اظهار عجز که ملایم تر حم و تخفیف حال است
 و آنچه در احیاء از طلاس مجاهد نقل کرده که گویند نوشته میشود بر مرض امین و در مرض و کرده و از
 آنرا محمول بر صدوی بطریق جزع و فزع باشد و مرده است که پیغمبر خدا صلعم فی لید و مرض و از

راست و اما سواى آن از انبياءى مخصوصين صلوات الله عليهم و اوليائى ارضى الله عنهم پس مى رسد
 ایشان را مصیبتها از برادر رفع درجات و بلندى مراتب ایشان مانند آنکه حکم منافق چلیست و در وقت
 اى داود از عامر رام مرفوع آمده که منافق وقتی که بیمار شود پس عافیت داده شود مثل او مثل
 شتریت که بسته باشند و اهل آن پس خلاص گردند و دریافت بعد تمیز که چرا بسته بودند و چرا
 کشادند بخلاف مومن که درمی یابد بنور ایمان که بیمار شدن برای تاویب تهذیب و بوده عافیت
 برای پذیرش شدن و شکر گذاردن و قدر نعمت شناختن است و از ادواتی که ری آنست که نهان
 دارد و ظاهر نکند از کسی بی ضرورت حدیث آنکه کسی تپ زده شود سه ساعت و صبر و شکنجای کند
 بران مقدار در حالی که شاکر است خدا را مقارنت می کند حق تعالی ملایکه را بان بنده خود و گوید
 به مینه بسوی بنده من و صبر او بر بلا من یعنی این قسم بند ما از عالم سفلی داریم که با وجود این همه کسافت
 و حجب مشاهدت در اینحال کربت و شدت بلا را عین مصلحت و نعمت سنجیده زبان حال و قال را
 بشکر باگشوده و امر میکند بنوشتن را بانی بواز عذاب و زخ و در حدیث قدسی میفرماید چون طاهر کند
 در در بند من پیش از سه روز پس تحقیق شکوه من کرد و ذکر پیش از سه روز شکر کمال بی صبر
 و عدم نظر بر حسن مکافات است چرا که این مدت قلیل صبر نماید حق جلشانه قادر است که او را عافیت
 از مرض و نوب و علت بدن برود و کرامت فرماید تا آنکه این تخصیص نظر بخاص اظهار پیش طبیب است
 که می باید تا این مدت تحمل و توکل محض نماید و چون ضرورت بیند بوجوب جمع نماید چه مبارک است بتمدد او
 از برای طبیب دلیل استکراه و نارضائی به بیماری و اضطراب است و در احیا گفته کتمان مرض و خفا
 انواع بلا از کنوز بر و سعادت است افتاد آن یا قرینه کرامت شکایت و اگر نیتی صحیح در اظهار
 داشته باشد لا باس است مثلاً اظهار پیش طبیب بر مرض تدوی یا غیر طبیب که ثقة و مقصد
 باشد بقصد آنکه حسن صبر و شکر در مرض از وی بیاموزد و بخواند و بود احمد بن حنبل که خبر میداد
 بر مرضی که می یافت از وی میگفت و صف نمی کنیم مگر قدرت خدا را در خود و حسن بصیر گفته چون
 سباسب و ستاینش کند برین خدا را و بعد از آن ذکر کند او جاع خود را این شکایت نبود

آمدن مایندی و اندیشه که آنها مانند ما بوده اند از عدم بوجود آمده باز در اندک مدت همه را گشتند
 و حسرتی از آن بر داشته بدار بجراشتما فتنه ایاندیدی که کارهای ما از ترو و تالاش معاش
 همه منقطع شده از دنیا هیچ از آن بکار نیاورده و تو در تک کردی و در انجا پس در نیافتی و نزارک
 نکردی برای خود چیزی را که فواید بود مثل آن از برادران تو و یاد کند اموال و شاید قیامت
 را که انصوص ابیت و احادیث بدان طق اند و یاد کند کلام قبر را که اولاً بزبان حال یا قال باوی گو
 من خانه کرده ایم و من خانه تنهای و جدائی و تاریکی ام نیست چیزی که مهیا کرده ام برای تو پس
 چیزی آماده کرده تو برای من و احادیث بسیار متعدد طرق و مضاعف و شاعت و شاعت این مقام
 و نفاصل شده اید و اموال اینجا و شواری جواب سوال دارد و اندازد نا الله منها بفضل و کرمه فرمود
 پیغمبر صلعم اگر تحقیق چهار یا پیاپی استند از اموال موت چیزی را که میدانید شما هر آنکه بخور و
 از آنها فریاد یعنی همه از خوف قاق و خشک میشوند و این اشارتست بآنکه آنکه با وجود این همه
 آیات میات که دلایل قطعی اند بر حقیقت امور بر رخ و آخرت از خواب غفلت متنبه نمیشوند که آخر
 چه پیش آمدنی است حال آنها از حال بهایم بدتر است بآنکه کالانعام بل هم ضل و بالجملة
 اعتقاد بدان باید کرد و همیشه در لحظه ملحوظ باید داشت و افضل خدای کریم از آن پناه باید جست
 و بخوف خشیه مستغنی بود و عمل بمقتضای آن باید نمود و خصوص در هنگام بیماری که دلیل نزدیکی است
 و باید که عمکین شود بطول صحت خود و در حدیث آمده خالی نباشد بوسن از بکار و خواری نالده
 امانتی موت کرده داشته اند آنرا بعضی علی الاطلاق و حسم آنست آنچه در تجنیس و خلاصه گفت
 که اگر بسبب تنگی معیشت یا غضب بود مکرده است از آنکه در حدیث آمده آرزو نکنند هیچ کس از شما موت
 را برای گزندگی که رسیده است با آن و اگر از برای فساد زمانه و طایه شدن معاصی در آن خوف
 وقوع آن در گناهان باشد لا باس است زیرا چه در این صورت وارد شده است در حدیث
 که اندرون زیر زمین بهتر است برای شما از بیرون آن و در حصن حصین ذکر کرده هر مسلمان
 بیمار که دعا کند بقل خدا لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین چهل مرتبه

و در بعضی روایات آمده نالیدن بپای بسیج است و بانگ کردن تحمیل و نفس زدن صدقه
 است و خجالت و گشتن از جای بجای جهاد است و باید که الله را گویید نه آه آه تا متضمن ذکر حضور باشد
 چنانکه گفته اند هم از آنجه چشم نکردن در امور جزیه معاش که ناملاطم سج باشد چنانکه گوید طعام
 بخنند و امثال آن و همچنین باید که تکلف از دروغ پرهیز نماید و نگویید خوابیدیم ما شب و نه در آمده
 در گلی که چیز چپین مبالغه از کذب خالی نباشد و طمع نکند چیزی را از آیندگان نزودی پس بخوبی
 که چه چیز در استین و جیب است و ریاند در حرکات و اعمال چنانچه در از کشتن از تشکی و قتیکی
 آید نزودی عایدی تا بپندارد که ضعف تنوی شده و بود و تفصیل و اضطراب آن که بند میگردد
 در و از خود را هنگام مرض بسیار که مردم جهت عیادت بیایند و خود بخود را با امثال این تکلفات
 شکایت مبتلا شوند و میگفت فطیل دوست دارم که مریض شوم بی عیادت کنندگان و ناخوش
 ندایم ما بیمار را اگر از برای ایشان ذکره فی التیاس و تحب است مریض تکلف را که بسیار ذکر کنند
 موت را خصوصاً در هنگام مرض و او را نصب العین خود دارد و یقین داند که دیگر نخواهد بود و در نفس منتظر
 ماند و در حدیث آمده که نزدیکتر از بند لعل است و استعداد کند برای دو همیاساز و چیزی را که پیر
 از پنجه زدن و خلا نیدن ناخنهای وی بکار آید و خلاصه شش خوف و شیه الهی است تعالی شانه
 و عمل مقضای آن و این عمل سهل و مغر و جمیع اعمال است و بسیار کردن آن قطع می کند
 لذت را و محو میکند گناهان را و سهل اندک سینما بدای بسیار را و بسیار مینماید نعمت اندک را
 و میر و اندوه دنیا را بکلیه فرمود آن حضرت صلعم بسیار کنید یا شکسته لذت را و طریقت است
 که باید کند نزدیکان و هم محبتان گذشته خود را که مانند وی بوده اند پس بگوید که چگونه مردند و قاتل
 شدند و زیر خاک مدفون شدند و حالا چه چیز است که بر آنها میگردد و خواهد گذشت و در
 روایتی آمده بدستی که مرده وقتی که نهاده میشود در قبرند میگویند و را همسایه های او از مردن
 ای آنکه پس از دوستان و همسایگان خود مانده شده بودی و در دنیا ایام بود ترا و در آن دارالعرفان
 پند وی تا آگاه میکرد ترا بر چیزی که معاشه کردی و در این دنیا ترا و فکرت و قاتل ایام بود ترا و ترا

یعنی صف جلد کافران که با اتفاق کناه کبیره است و کسی که ملت کند در زمین که واقع شده است
 در آن طاعون و ثابت باشد در حالی که چشم دارند است ثواب را باشد ملو را اجز ششید و بعضی تجویز کرده اند
 اند که نختن مرغوا را که اعتقاد داشته باشند که نافع و ضار خدا تعالی است و پرنیز از آن در عالم اسباب
 پرنیز از سموم است و بعضی بر اجابت فرار استدلال کنند بحديث ابی داود که از قتره بن مسک آورده
 که گفت یا رسول الله نزد ما زمینی است که زراعت و حاصل خوب دارد و صلف بسیار از آنجا غله برای اعمال
 می آوریم لیکن بایستی است فرمود بگذران زمین را از خود همان من القرب اللف زیرا که حاصل
 میشود از نزدیکی این مرض بلاکی و شیخ جان که ساینکه تجویز کرده اند تشدید بلنج نموده و فرمود که در اینجا
 جزئی جواز صحیح نشده و قیاس طاعون بر آن موارد که در آن فرار تجویز یافته فاسد است زیرا که شرط قیاس
 عدم اضل است و مقیاس و غیر آنواضع از اسباب است و این اسباب دمی و حدیث مذکور را
 بچند وجه تضعیف نموده و بعد تسلیم صحت جواب داده که لازم نمی آید از آن جواز فرار بعد وقوع و یا
 در زمینی که سکونت دارد بلکه اجتناب از و یا ترک سکونت زمینی که اگر با آنجا واقع میشود و علاج کرده
 میشود طاعون با دعیه با توره و بداغ کردن موضع و رم بشرط ضرورت و احتیاج بدان و نوشیدن
 و دامای که دافع سم باشند چون نمرود و بطوس و غیره و استفراغهای از قی و خون و سهال شکم
 اما حکم تدای لا باس است و تنبیه اعتقاد کند تحقیق شافی حقیقی و موثر علی لاطلاق خدا تعالی است
 و شک نیست که این حکم مخصوص تدای بغیر محرم است و گرنه تدای بحرم حرام است و در آنجا
 بحرمات عموما و بحرم خصوصاً احادیث متعدده آمده و مختار جمهور فقها همین است چنانچه در خلاصه
 و جامع صغیر صدر شهید گفته و بعضی روایات فقیهیه آمده که اگر خدای اطباء اتفاق کنند که این در در
 غیر از این دو نیست جائز است تدای و آن و لیکن تحقیق اینصورت خالی از اشکال نیست و بعضی طب
 اسلامی گفته اند که قول حق غشائیه در آن خمر فرموده منافع للناس و بدان منفعت بدن و صحت جو
 نیست بلکه انعاش طبیعت و نشاط او است که متداول پیدا شود و در آخر مضر است بدن و مملکت است
 لذا نقله شیه و طیبی گفته که تدای استحباب است نزد جمهور صلف و خلعت نه موجب فرموده پیغمبر صلعم

و میرود در آن بیماری عطا کرده شود و مراد از آنند اجر شهید و اگر صحت یابد از آن بیماری نجات یابد
میشود و مراد از همه گناهان او و کسی که بگوید در بیماری لا اله الا الله و الله اکبر لا اله الا الله و الله
لا خیر الا الله لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله استغفر الله
نیخورد او را آتش و دوزخ و محفوظ ماند از عذاب آتش و دوزخ او و کسی که بخواند سوره خلاص را
در مرض موت خود محفوظ میباید از فتنه قبر و مومن ارجحش آن در بر میدارند او را فرشتها
روز قیامت بر رفتههای خود و بجهت تعظیم و تکریم میگذارند او را بسلامت تقامت از صراط مستقیم
تا بهشت استحاب است مرخصی که چون صحت یابد و به شود غسل کند کذا فی الشرع و از جمله امراض
طاعون است و در تحقیقش اختلاف بسیار است اطباء تفسیر کرده اند از ابورم مولم سیاه سوزنده
که بعضی اعضای بدن که نرم اند چون زیر بغل پس گوشتش بخواند جادش میشود و از زاده سمی و سیاه
میگرداند و خود را و گاهی نیز میباید و فاسد میگردد و اند عضو را و خلیل گفته
طاعون و ما است و صاحب قاموس بر دو سیکد یک تفسیر کرده و این اسیر گفته طاعون مرص
عام و و ما که فاسد میگردد و بوی هوا پس فاسد میگردد و مزاجها و بدنها بعضی گفته اند طاعون طعن
است از جن که مسلط میگردد و اند از خدا تعالی سبب زنا و دافنا دی است که عارض میشود
موجود هر سو را با سباب سما و دارضی و آنچه در احادیث وارد است مراد بدان موت عام و مرض عام
است چنانکه در اکثر کتب احادیث همین لفظ واقع شده مخصوص اطباء و غلط کرده هر که
بر آن حمل کرده در غیر آن قرار میباید داشته در احادیثی که لفظ و با و موت عام مطلق واقع شده چه خواهد
گفت و در حدیث آمده که طاعون شهادت است طاعت مراد رحمت است نیک کردار و گناهکار اینها
و عذاب است از خدا تعالی بر کفار و حکم طاعون چنانکه منطبق احادیث صحیح است آنست که از اعبا
نباید که نجات و در آنجا که است نباید رفت و اگر چه که نجات در بعضی مواضع مثل خانه که در وی زلزله
باشد یا آتش گرفته یا دیواری که خیم شده می افتد درست است اما در باب طاعون خبر صریحی آمده
و اگر نجات بخورن یا فتر و در حدیث صحیح آمده و از طاعون را با فرار از رخت پنبی

صفت بیگانه که اسماء تعالی توقیفی اند پس چگونه روا باشد اطلاق طیب بر حق جلالت
بی تعلیم شایع علاوه آنکه اطلاق صحابه محمول توقیفی پس چرا جایز نباشد استعمال سید متوکلین صلعم
دو امانات ندارد باینچه مذکور شد چه فضل ترک دو نظر بجهات است که سابق ذکر یافت
در مقام آنحضرت صلعم اعلی و ارفع از ان مقامات است وجود اسباب عدم آن واستغراق مشاهد
در مرد و حال در آنجا بر یک منوال و تیره واحد است اختلاف احوال بانقصان و کمال بسوی حرم
قدسیش سبیلی نه ولیکن اختیار تدوی از جهت توسعه امر و ترخیص است تا وقت احتیاج از ان بزمانند
و نیک بشوند سوم آنکه تاثیرش مؤتمم باشد چون افسونهها و آنچه بدان ماند و ترک آن شرط توکل است چه
متسکین امور کمال اعتماد و تعلق بعالم اسباب و دلیل عدم وثوق بر سبب اسبابست و آورده شده
در حدیث و صفت متوکلین لایسترون یعنی افسونهها نمیخوانند و تحقیقش آنست که افسونهها و تعویذها
آنچه از جنس کتاب است بجهان نباشند یا از اسماء الهی تعالی یا حرزهای که ثابت شده اند از آنحضرت صلعم
جایز است استشفاف نمودن بدان و انرا تاثیر حق است باتفاق و ظاهراً است که عمل بآن منافی توکل
نباشد و با سوای آن از کلمات اگر معلوم باشد معانی آن و مخالف دین و شریعت نبود نیز جایز است
در حدیث مسلم آمده لا باس بالرقی ما لم یکن فیها شرک باک نیست بر قیام و مداوم که نباشد در وی چیزی
که مستلزم شرک و کفر است یعنی اسماء جن و یاطین نباشند و استرقا با پنجهین قیام که تاثیر آن و همی است
منافی توکل باشد و اما آنچه همیده نشود معنی آن رقیه بآن توان کرد مگر آنکه بنقل صحیح از شایع
آمده باشد چنانچه در افسون نیش کر دهم بسم الله شجره قرنیة طمحه بحر قفطان شاید که ملحق باشد باین آنچه ازین
قسم از زبان ولی صادر شود چه منع از قیام غیر معلومه از جهت آنست که مبادا متضمن مجذوم معنوی
باشد که مطلع نشویم و ساحت غت اولیا ارفع و اقدس است از ان و هم از انجهت است که گفته اند
مکروه است خواندن قیام که بزبان عبرانی و سریانی و مانند آن بود که معنی آن معلوم نباشد
آورده اند که یکی افسون میخواهند بدانچه معلوم نبود و او را معنی آن یکی از اهل کتاب که در آنجا حاضر
بود می خرید و می گفت چه شده است اینم در آنکه دشنام میدهند خدا و رسول خدا را

تعالی و اعجاب السداس من واد الاوله واد الا لاسام خویش تن را دار و کنید بندگان خدا در بیمار
نیست هیچ دردی مگر آنکه او را دوا می است که افزیده است خدا تعالی برای دفع وی بحکم احسان
عادت مکر موت که در دلی دوا است وادویه بر دو قسم است طبعیه مفرده و مرکبه و روحانیه و ربانیه
که قرانت و اسماء الهی عالی شأنه و آنچه در معنی دست او حضرت صلعم علاج میکرد امت بهر دو قسم و بعضی
محققین گفته اند که حکم باستجاب علی لاطلاق نیست بلکه در آنچه متیقن است دفع ضربان بحسب جریان
عادت مانند خوردن بخمیر برای دفع غلبه سرد که چون تجربه معلوم که طبیعت بخمیر حار است یقین است
که اگر در حال سرد بخورند بقصد عادت بحکم مضاد دفع برودت خواهد نمود و تفصیلش آنست که ذکر کننده
محرر بطریق عادت قسم اندکی آنکه قطع کرده شود بتأثیر او چون آب که دور میکند تشنگی او نان که دور
میکند گرسنگی او ترک آن وقت احتیاج از باب توکل نیست بلکه حرام است نزد خوف مرگ بلکه بر تقدیر
عدم احتمال دویم آنکه غالب باشد تأثیر او چون قصد بر اسیرام مثلاً و همچنین اکثر امور طب که در دفع
بیماریها خاص هر چند تأثیر غالب مینماید اما احتمال دارد که تأثیرش موقوف بر شرایط و مخصوص
باوقات باشد چنانکه در اول بود و مباشرت تخمین سباب نیز باک ندارد و هم منافی توکل نیست
چه توکل عملی باطن است اگر تمام اعتماد و وثقه اش در مجاری و تغیرات احوال است مستمیر است آن هیچ
نقصانی ندارد چنانکه از سلف غیر محصور ما ثور است اگر چه ترک دوا نیز بجهت عرفان عدم نفع دوا و حلول
موت یکا شفی یا بودن بیمار دیرینه و علاج نفع موم یا بخوف عافیت که باز دارد از توجه با صلاح بیمار
یا بقصد دراز کردن تا بتراب موعود رسد یا کفارت گناهان یا امتحان نفس قدرت صبر یا از دست
نفس از طغیان و غفلت محمداست و دلالت میکند بر کمال توکل قوت زهد چنانچه از صدیق اکبر
مروست که چون گفته شد مرا در مرض موت که طبعی برای تو بخوانیم تا ترابه بیند فرمود طیب من دیده
است و گفته انی فعال لما یرید من گفته ام بعلیه هر چیز را که خواهم داز ابی الدرداء هم گفته شد
مرا و ایما بخوانیم برای تو طبعی را فرمود طیب من یصن کرده است مرا و طیب من دوا اثر کفایت است
از ذات واجب تقی بطریق مشاکله جواب مر سوال را نه آنکه این طسلاق بطریق سمیت و اراوم

فی الحال شفا یافت کویا بندی از پایی او کشاده شد و سعد علی در حاشیه پیناوی کتابت آن را
 در ظرف سینی گفته و آنرا معمول مشایخ همچنین است و قرات آنرا بر مریض نیز آید و نه نوشتن
 آن از مشایخ کثیر منقول گشته و باید دانست که آیات و اسماء و ادعیه که استشفاء و رقیه بدان کرده میشود
 تا تاثیر و نفع در ذات آنهاست اما ظهور تاثیر و وصول اثر موقوف بر شرائط و معدات است
 نفس تقوه بخواب هر کلمات و نظم آن در سبک مقال بی صدق نیست و لسان و قوت سمع و بین
 اعتقاد و طهارت معتبر نبوده و به محل متعلق نشود چنانکه در ادویه طبیعییه عدم تاثیر آن گاهی از جهت
 مخالطه مضاد است و گاهی از جهت عدم قبول طبیعت مرد و ارا و گاهی از وجود مانعی دیگر است اگر چه
 تاثیر آن عادی است همچنین در ادویه روحانییه که کذب و ضعف همت و قصور اعتقاد و عدم
 طهارت مضاد و مانع اند از ظهور تاثیر و وصول اثر و همچنین دعا که خلوص توجه و حضور قلب در وی
 نیز معتبر است و عدم اجابت و گاهی بجهت ضعف نفس و عا است که مرضی و محبوب الهی تعالی نیست
 و گاهی بجهت ضعف قلب و عدم اقبال و دست بجانب غایت در وقت دعا بحضور تمام و توجه کامل
 و گاهی از جهت وجود مانعیت از اجابت مثل کل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و الله اعلم
 و علم حکم اما حکم عبادت سنت است اگر کسی باشد که متعبد بپیار کرده و واجب است اگر متعبد
 نبود کذا ذکره اشیر الاجل الاكمل عبد الحق الهلوی فی شرح مشکوٰۃ و سنت یکبار است
 و زیاده بر آن نقل و احادیث بسیار در فضیلت آن وارد شده در حدیث آمده پرسنده بیمار
 می در آید و شناسی کند در بای رحمت را تا آنکه می نشیند پیش بیمار و چون می نشیند فرو میرود
 در بای رحمت را و اختلاف دارند در آنکه در شروع بیماری علی الفور کنند یا بعد و سیه روز جمعه
 علماء بر آنند که مقید نیست بمرور زمانی و امتداد بیماری چه نص حدیث موقوف بوقت نیست
 و در احیا گفته عبادت کرده نشود مگر بعد سه روز در روایت ابن ماجه آمده که عادت شریفه
 همچنین بود و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ در صحت این حدیث سخن کرده و نیز اختلاف کرده اند علماء
 در آنکه عبادت از حقوق اسلام است یا از حقوق صحبت شیخ و در شرح سفر السعادت

و از زینب زوجه محمد بن مسعود آمده که چون دید عبد الله در گردن او رشته را پرسید که چیست
 گفت رشته است که افسون کرده شده است و ران پس پاره کرد عبد الله آنرا دهنش نمود
 شمای آل عبد الله بی نیازید از شرک چه متعارف در آن زمانها ریهای عهد جاہلیت بود و بتکرار
 شرک و کلمات آن زینب بعد از گفت چرامیکوی این سخن تحقیق بود چشم من که بیرون
 افتاد از غایت وجع پس فتم پیش فلان یهود چون افسون خواند آرام یافت چشم من و بدر رفت
 از وی در و گفت عبد الله این درد چشم و به شدن آن عمل شیطان است که اینجست چشم ترا
 اولاً و چون افسون کرده شد باز داشت در دراز چشم تو تا با اعمال شرک اعتقادی حاصل کنی
 و گفته اند که جن از جهنت عداوتی با طبع با و میان دارند باین سلاطه با شیطین دوست اند و چشم ترا
 خوانده شود و غایم با سواد شیطین حاجت می کنند آنرا و بیرون میروند از جا خود و همچنین مارگزیده
 چون این تیرگاری اثر جن میباشد تمثیل وی بصورت مار هرگاه خوانده شود افسون با سواد شیطین
 سیلان میکند سموم آن از بدن ایشان و منفع میگرد و با جمله اتفاق دارند علماء است بر کراهت
 رقیه بغیر کتاب اتمه و اسماء و صفات الهی تعالی شانه و آنچه اهل تکسیر و غایم کنند از اعمال مثل سحر و بلون
 و نقشها و حفظ ساعات نیز مکروه و حرام است نزد اهل بایت و تقوی کذا فی شرح الشیخ و اعظم
 رقیه قرآن عظیم است و اهل آن فاتحه الکتاب و معوذتین و بود بغیر صلعم که پناه است بنجد او اسماء
 و صفات وی از جن شیطین و چشم زخم انسان تا آنکه فرو داند قل عوذ برب الفلق و قل اعوذ
 برب الناس پس هرگاه که نازل شدند گرفت تمسک کرد بان دو سوره و در عمل آنحضرت بفتح الکتاب
 نیز آثار مرویست و از جمله رقیهها مشهوره آیات شفا است که از امام ابوالقاسم قشیری منقول است
 و شش ایات را تعیین کرده و شیف صد در قوم مومنین و شفاء المانی الصدور و شیخ من بطوننا
 شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و نیزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت
 فموصفین قل هو للذین آمنوا بهی و شفاء و کایتی از وی در این باب نقل کنند که آنحضرت صلعم
 آورد و به گام سختی مرصن پسرش در خواب تلقین فرمود و او نوشته و بابت حل کرده باز نوشت

و نیز تنگد بر روی وی و در نیام بر روی در پارچه‌ای چرکین زوده و بد حال بپند دست را
 بر بدن از پیشانی و روی تا پینه شکم بپا دست او و بخواند سوره مائوره از فاتحه و موقوفه تین اخلاص
 و از چهار نصر اسد و قل یا ایها الکافرون و انما انزلناه و دعا کند برای وی و دعا خواند
 برای خود از وی و بخواند از سبب لباس بن الناس اشفت انت اشانی لا شفاء الا شفا که
 لا یغادر یوما. بر این سختی و درد رای پروردگار آدمیان و نذرستی عطا فرما که تویی تندرستی
 و هنده نیست شفاء مگر شفاء تو شغائی که منیگزار هیچ بیماری را و نیز بخواند ده مرتبه سلس العظیم
 رب العرش العظیم ان یشفیک سوال میکنیم خدای بزرگ را که پروردگار عرش بزرگ است که تندرستی
 دهد ترا در روایت ابی داود و ترمذی هفت مرتبه آمده و نیز بگویند التمد شفیک من کل دار فیک
 خدای تعالی شفا دهد ترا از هر رنجی که در است و در میانج خواندن سلام نیز نود و نه مرتبه نقل
 کرده و باید که نزدیک چاه چندی بخورد و غوغا کند و سخن بسیار که او را خوشن نباید نگوید و در شستن
 تخفیف نماید مگر آنکه بیمار شستن او را دوست دارد و هر روز بعبادت برود بلکه روز و میان
 مگر آنکه غالب آید بر وی مرض پس روز عادت گیرد و در اکثری ازین اواب مرویست و حضرت را
 از برای عیادت روزی معین نبود بلکه در صبح اوقات از روز و شب عیادت فرمود
 نه آنچنانکه در مردم متعارفت که عیادت و شب نباید کرد و در روز شنبه و سه شنبه مبارک نیست
 و در مواهبه نیه گفته که ترک عیادت روز شنبه مخالف سنت است و بدعتی است که طبعی بود
 آنرا پیدا کرده و قصه اش در آن کتابت کرده و گفته که این سلاح قوی غریب نقل کرده که عیادت
 مستحب است و در زمستان شب و در تابستان به روز و شاید که حکمت در وی آن باشد
 که کلفت بیمار در زمستان به روز و شب است و در تابستان به روز و در عیادت بردن غم
 و دادن آرام است مریض را پس هنگام تعب است و شد انتهی **فصل** در احکام امور متعلقه
 باختصار و قریب است متحجب است که چون حاضر شود موت مسلمانی را غنیمت و دوست دارد
 آنرا و اظهار کرامت نکند از وی که وی کفارت و تخفیه است برای سیر مومن و ملحق حضرت

میفرماید ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب
عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام گذشته و حدیث متفق علیه که ارالی
هر نرزه آمده که حق مسلم بر مسلم پنج است و در سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه و اجابت دعوت
و شستن طمس آنست و پنج اصل در جامع البرکات گفته که حقیقت امنیت و اول مسامحه است گردانیدن
اسلام و در حکم صحبت زیر که مسلمان در عهد نبوت اصحاب یکدیگر بودند و اشارتست بآنکه مسلمان باید
که مصاحب یکدیگر باشند و از اینجا ظاهر شد که عیادت فاسق هم جایز است اگر چه در این اختلاف
نقل کنند چه فاسق نزد ما اهل سنت و جماعه از اسلام بر نیامده و در خلاصه گفته اصحاب آنست که لا باس
به است و همچنین عیادت یهود و نصاری که ذانی الخرافه و الجامع الصغیر للصمد الشهدی زیاده این است
و حق اینها و منع کرده نشده ایم ما از آن در روایت صحیح آمده که یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر
خدا صلعم میکرد بیمار شد و را عیادت فرمود و بروی عرض اسلام نمود و در محوسب اختلاف است ظاهر آنست
که میفرودست صحیح که هست باشد و سه چیز است که در بعضی احادیث آمده که در وی عیادت نیست چشم
و در دمل و در دندان پستی گفته که صحیح آنست که این قول عی بن کثیر است و رفع آن با حضرت
بصحت نرسید و بر تقدیر صحت مراد آنست که سنت موهوم نیست پس فی بودن آن از مستحیات
نباشد و ثابت شده که آنحضرت صلعم بجهت در چشم عیادت فرمود چنانچه احمد و ابو داود و در حق زید بن
ارقم آورده اند و از ادب عیادت آنست که چون در آید بر بیمار نزدیک نشود و بشیند نزد انوی وی
نه نزد سر وی که ذانی شرع و سفر السعادت عادت شریفه را بر عکس آن ذکر کرده و گوید لا باس
طهور الشا امتد غیبت پاک از سختی بیماری که این پاک کننده است از حرکت گناهان و کثافت
اخلاط پیرسد او را از چگونگی حال او و از چیزی که رغبت دارد بدان و اگر مضر نباشد امر کند بدادن
آن بیمار و بشارت دهد او را بخیری که موعود است برای بیمار از ثواب جزیل و کفارت ذنوب
و تسلی کند بحصول شفا عنقریب و در آنکه عمر و تقویت نماید و بصبر نماید تا جگر نماند و نه بدین
جیب و راست آن بلکه نظر او باید که بسوی بیمار باشد اما با نظر نکند بسوی وسیله

فارصنا عمل صالحا انما موقوفون خداوند اید و ما بنیاد و گوش ما شتو گشت و بعضی دانستیم
 که آنچه پیمبران تو خبر داده بودند حق است ما را بدینا باز فرست تا عمل صالح کنیم و شوق ثواب شویم
 این ایمان و اقرار و اعتراف بحق و در آنوقت فائده دارد و تمامه اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند
 که ایمان باس مقبول نیست در حدیث آمده است که ان الیقبل توبه العبد ما لم یغفر غفره کناست از
 حالت موت و سکرات و رسید روح در حلقوم است و در قرآن مجید میفرماید فلکم یک نفع ایما نهیم
 لما را و باسنا یعنی ایمان در هنگام دیدن باس و عذاب الهی نفع نکند و جای دیگری فرماید و لیست
 التوبة الا بین العمل السیئات حتی اذا حضر احدکم الموت قال انی تبت الا ان و شاید کلاست لالان
 ایستیم صحیح تر باشد چه احتمال دارد که مراد مروتیه باس در آیه سابقه مشاهده علامت قهامت و طلوع
 شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین این آیه را بدین تفسیر کرده اند و این آیه نیز خوانندیم
 بصریح نداسیکنند بعد م قبول توبه و ایمان در وقت حضور موت کمالا یعنی و بدینچه از دلیل و نصوص ذکر
 کردیم ظاهر شد که توبه از معاصی نیز در حالت باس و غفره مقبول نباشد چنانچه ایمان و مذنب اکثر
 اشاعه و ماتریدیه و علماء و فقهای نیز همین است و نزد بسیاری از علماء توبه باس مقبول است لیکن
 ایمان باس اتفاق و اجماع مقبول نیست انتهی و اما آنچه در شرح مواقف از آمدی نقل کرده صحیح است
 در آنکه توبه کسی که مشرف بر موت و در مرض نحیف بود صحیح است باجماع سلف لیکن توان گفت که این
 نحالت باس و غفره و حضور موت است بلکه مراد پیش از آنست و در مواقف در تصویر است نیز
 نزد گفته برخلاف نقل آمدی و همچنین در شرح مقاصد گفته ظاهر از کلام پیغمبر صلعم قبول توبه است
 مادام که ظاهر نشود علامات موت و از علامات احتضار آنست که سست شوند سر و پای او پس
 استاده نشوند و کج شود بینی و فرو نشیند میان گوش و چشم و دراز شود جلد او تا آنکه دیده نشود در آن
 نرمی و شکن و بلند شوند پروسیاهی چشمان او و برودند بسوی فرکان بالا و فراهم آید زبان بر پنج
 خود کما هو المعروف المشابه و المذکور فی القنادی و سنون است برای محضر که گردانیده شود
 روی او بسوی قبل و بر پهلوی راست کرده شود اگر شلاق نباشد و اگر نه گشته شود بر حال او و لیکن

حق جلشانه مشتاق و خوشوقت گردد در حدیث آمده کسی که دوست دارد و لقاء خدا را دوست
دارد و خداست تعالی لقاء او را بسیار کند و ذکر خدا را و پر سیده شد از آنحضرت از بهترین اعمال نسو بود
افضل اعمال آنست که میری تو در حالی که زبان تو تر باشد بگو خدا و باید که بجای سبوی وی مشو جبهه
و بر کند دل خود را از دنیا و آنچه در آنست و دور کند سمیت خود را از اسباب احباب و غیره کند
از طاقت و قوت خود باجمله اعتماد کند بر فضل پروردگار کریم خود و دعا کند بصدق قلب که محفوظ
دارد و خداست تعالی بر وی نزد انقطاع وی از دنیا چیز را که تفضیل کرده بود بر و نزد تعالی وی
بر دنیا از نور ایمان و توحید و نیک گرداندگان خود را بخدای کریم خود غرضشانه که رحمت او بر
او سبقت کرده به مقتضای کرم و محض فضل خود خواهد بخشید و بودند سلف که دوست
میداشتند برای مختصر یا کردن ان اعمال نیک خود را تا حاصل شود مراد از حسن ظن خدا
و در شریعت اسلام شمر کرده از احضار عمل خیر و شر در آنوقت و گفته که باید کردن اعمال در آنوقت
باز میدارد او را از حسن ظن پروردگار خود و راست داشتن امید فضل او را و تواند که محمول باشد
بر منع از یاد کردن اعمال خیر بطریق اعتماد بر آن و استیجاب آن مرثوب را و گرنه باید کردن نکو نیها
خود بطریق ملائمت ثواب موجب حدیث صادق برای تقویت حسن ظن با اعتماد و در حصول ثواب
بر بحر و فضل ممنوع نیست و علمتی که بیان کرده منع آنرا نمیخواهد و احادیث بسیار و فضل حسن
ظن وارد شده خصوصاً در این هنگام و گفته اند که نشان سعادت آنست که در مدت حیات خوف
غالب بود و چون وقت موت در بشارت امید غالب آید اما حدیث ایمان در این هنگام که از
ایمان بایس خواهند اتفاق جمیع علما معتبر نبوده شیخ اجل و در تخیل ایمان گفته در احبار آمده
که هر یک در وقت موت جای خود را می بیند مومن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون
کافر در چنانست ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب و با اختیار بسته
و قصد و امتثال امر مولی و اطاعت فرمان وی تعالی باشد و ایمان اینچنین ایمان بغیب
نبود بلکه اضطراری بود چنانچه روز قیامت تمامه کافران فریاد برارند که ربنا البصر و سمعنا

چندی تحقیق نماید بوی که از آن با بوی هر زن حامله اگر مرده و بچه در شکم او حرکت میکنند به قول امام محمد
شق کرده شود شکم او از جانب چپ و برآورده شود بچه را و وسعت نمیکند در این صورت بخوابد
که از آن قاضیخان و گفته اند که همین فتوی داده بود امام عظیم رحمه در زمان خود و بچه برآمد و زنیست
و نام نهادند او را می ایمنیغه و در تحقیق لیلی عجب برای اختیار شق از جانب چپ ایراد کرده
که مرویست که تحقیق پیدا کرده شده و از ضلع ایستادم پس معلوم شد که ولد در جانب چپ
میباشد و اگر بگوید و در روزی مرورید را و بگوید که در مال را که دفا کند بدان واجبست بر او
قیمت آن شق کرده نشود شکم آن و در اختیار عدم شق را در اینصورت منوط بام محمد نموده
و گفته که جرجانی از اصحاب وایت کرده که شق کند چه حق مظلوم مقدم است بحق ظالم و در فتح
القدیر با ولایت من شق قائل شده اند برای آنکه حق احترام آدمی زایل نشود بعدی او
فصل در احکام غسل میت آنچه بدان متعلق است این تمام گفته غسل میت فرض است
باجماع و در غیر شنبه و در غیر غشی شکل چنانکه پیشتر معلوم شود چون فرضیت او اند برای ادا حق میت
است فرض کفایت شد زیرا که در ادای این حق فعل بعضی کافیت و قستانی سنت مکرره
گفته و معیش آنست که ثبوت آن بسته مکرره است یا آنکه طریقه ایست که از وقت دم مسلوک و قول
بوجوب نیز محمول بر فرض است و طلاق واجب بر صحن سائح است در محاورات اگر چه حقیقه ترق
کنند و واجب همین یکمرتبه است و تکرار سنت است و اختلاف کرده اند در سبب وجوب اکثر بر آنست
که از جهت نجاست نیست که حلول میکند در وی بوی که از انسان نجس میگیرد و از جهت کرامت
وی بلکه از برای حدث است چه موت سبب از خای مناسل و زوال عقلت و لیکن در حق
کرده شد بر اعضای اربعه از جهت حرج از برای تکرار سبب در جواهر بعضی گفته اند که سبب
نجاست میت است زیرا که آدمی حیوان و موی است و هر حیوان و موی شستن میگوید بوی و بقا
اگر یکی میت را بخورد و در پیش از غسل صحیح نیست نماز و بخلاف بر دهن حدث و در روز
از برای هر برده آمده که تحقیق مسلمان نجس نمیشود در حالت حیوة و نه حال مات اگر این

خداوند انسان گردان بر روی کار دارد و سبک کن چیزی را که پس از مرگ نشت و نیک بخت کن و در
بغض خود دیگران چیزی را که برآمده است بسوی بهتر از چیزی که برآمده است و در صبح مسلم
مردیت در راه آنحضرت برای سله در حالی که باز مانده بود چشم او پس فرو خوابانید آنحضرت چشم او را
دفرمود اللهم اغفر لابی سلفی رفع در جنتی المهدین و اخلقه فی عقبه فی العا برین و اغفر لک اوله
یا رب العالمین و افتح له فی قبره و نور له فی خد او ندانیا مرزابی سله او بلند گردان در جبهه او را در آنک
راه راست نموده شده اند و خلیفه شو او را در باقی ماندگان او که اهل و عیالانشند بر عایت مصالح
و حفظ ترتیب و بیامنها را و او را ای پروردگار عالمیان و کتابش در روشنی کن برای او در تشر
او در محبتی گفته میزاد است که یاد کند انرا بر مسلمانان پس عا کند بدان و مکرده است خواندن
قرآن نزد میت تا آنکه برشته شود بسوی غل گاه او که نقل من البین و آنچه در تنف نقل کرده که خواند
شود نزد وی قرآن تا آنکه برشته شود و مراد از آن برشته شدن روح است از بدن بمیت بسوی
مغفل که انی الحزرا لایق درم کرده شوند بنده ای چنانچه گردانیده شوند برو ذاع بسوی برود و باز
پس از آن کشیده بحال خود گردانیده شوند و همچنین گردانیده شوند گشتهای برود دست بسوی
برود و گفتست پسر کشاوه شوند و برود در آن او بسو شکم و برود و ساق بسوی برود در آن پسر کشیده شوند
که انی الجوهرة و سخب است که دور کرده شوند از وی پاره های که مرده است در آن و پوشیده شود
او را بجامه دیگر و گشته شود بر چیزی بلند از لوح و تخت تا نرسد او را تری زمین پس تغییر گردد
بوی او و نهاده شود بر شکم او پاره این پاکل تا مستقیم نشود که انی السراج و سخب است که اکامانیده
شوند بمسایها و دوستان او تا او کند حق او را نمازد و عا برای وی که انی الجوهرة و بعضی متاخرین
مخصوص داشته اند این را بمیتی که عالم بوده و باز اید و بعضی مکرده داشته اند این ندا را در بازار مطلقا
و سخی در محیط گفته اصح نشت که لباس است بخت است که ستابی کرده خود بقضای
وین دینی دینوی و بری کردن او از آن و به ساز کردن آن سمیع آنچه می باید از وقت موت تا
و در نیک کرده نشود و در حدیث آمده خون میت وقت نگاه باید که خیلوله نکند مگر در قبر

نشسته کرده غسل داده شود و قنوی مشایخ بر همین است و کسی که میبکشد مردم را بگوید که غسل
 داده نشود و گشتگان خانه جنگلی حکم اینها مانند حکم اهل بی بی است به تفصیلی که مذکور شد کذا فی المحیط
 الشرعی و کسانی که در محراب شب بکلمه نمایند بسلام بترکه قطار ع طریق اند و کسی که قتل کند نفس خود را
 بخطا مثلاً قصد کرد زدن شمشیر را بدشمن خود و انداخت بر او پس سیده نفس او را و مرد غسل داده
 شود کذا فی الذخیره و اگر قصد کشیدن در غسل اختلاف نیست در میان علماء ائمه بلکه خلاف در نماز است
 و پیشتر مذکور گرد و سزاوار است که غافل با وضو باشد و اگر بحدیث بود و تیر جانیه است بلکه اگر است و اگر
 جنب باشد یا جایض نیز جایز است لیکن بکراهیت و در شریعت غسل از غسل میت اختلاف است
 و بعضی گفته اند وضو مالک شافعی و احمد گفته است نوح بن ابی عبد الله بن مبارک آمده غسل
 و لا وضوء کذا ذکره الترمذی و شیخ و شرح سفر السعادت گفته و امام ابو حنیفه بر همین است و مستحب
 است که غاسل نزدیکترین مردم باشد نسبت بمیت و اگر انجمنی کس غاسل نم باشد با حکام غسل می
 که دیگران از اهل امانت و تقوی متولی شوند و باید که ثقة باشد که استیفا کند غسل را بر وجه شریع
 و پوشد آنچه بر روی از بدی و فاش و آشکارا کند هر چه مشاهده نماید از غولی پس اگر بیند
 چیزی را که خوشایند از درخشندگی رود و خوشبوی و مثال آن مستحب است که حکایت کند بمردم
 از آن و اگر ببیند مگر ویران بسیاری رود و بدبو و مانند آن جایز نیست و را اظهار آن بخرج
 یکی مگر آنکه میت معلوم باشد به بدعتی پس بکفایت اگر ظاهر کند بدعتش را بمردم تا آنها خود از
 بدعت منزه شوند و عبرت کنند و آنست که غسل و بدعت را بی فرد و اجرت در حدیث آمده
 کسی که غسل و بدعت را بخشنده میشود و مراد را معتاد و مغفوره که اگر یکی از آنها قنیت کرده شود
 بر عام خلایق هر آینه وسعت کفایت کند ایشان را پس این قسم اجر عظیم را بگرفتن اجرت
 سهل ایگان و بر بادند و اگر درخواست کند اجرت را پس اگر نیست آنجا دیگری که قصد
 غسل میتواند شد جایز است گرفتن اجرت و گرنه جایز نیست کذا فی ظهیر و بگوید غافل غفران
 یا رحمن تا آنکه فارغ شود از غسل و نهاده شود میت بر سر بریکه و اینده باشند کرد او و محرم را

و اگر در این
 کتاب است

صحیح باشد مرجع اول شود و نیز اختلاف است که نیت شرط است در غسل میت یا بی ایمن تمام
 گفته طایفه آنست که نیت شرط است برای استقاط و جوب و از مکلف برای حصول طهارت میت
 چه حصول طهارت با آب طبعی است و پوشیده ماند که وجوب غسل میت بر احیاء و تکلیفین لذاته نیست و اگر نه
 بر همه کس فرض عین می شد بلکه نظر بعلت حدیث یا نجاست میت است و سرحد واجب و شرط نظر بغير خود
 باز قیام آن مرتفع میگردد و چنانچه در اصول محقق شده پس چون فرض کردیم که طهارت میت
 حاصل شود بآب بر سبیل اتفاق باید که غسل بعد از آن واجب نباشد بر دیگران و ساقط شود از همه
 کس که علت وجوب آن چنانکه جهاد که فرض کفایت است از برای دفع شر کفار چون فرض
 کنیم که شر کفار خود بخود مرتفع شود بموت یا باسلام جهاد واجب نگردد و اگر شناخته شود حیوة
 مولود با حساس از یا حرکت و آنچه بدان مانند پشه های مادیات بر آن نام نهاده شود غسل داده
 شود و اگر علم حیانتش حاصل نیاید هیچ از آن کرده نشود و در خرقه پیچیده دفن نمایند در ظاهر روایت
 از ائمه مثله در روایتی از امام محمد آمده که چون طایفه تمام خلقت را غسل داده شود اگر چه تسمیه
 نماز نکنند و در مدایه طبق اخذ کرنی همین را اختیار کرده و بعضی تسمیه را نیز اختیار کرده اند
 و در غسل سقطی که تمام نشده خلقت و اختلاف است مختار آنست که غسل دهند و در جامه
 پیچیده دفن نمایند همچنین است در قضیخان و نیز اختلاف است در آنکه سقط رویش مسح شود
 یا بعضی گفته اند دمیده شده است در رویش مسح شود و الا فلا و اگر یافته شود نصف بدن میت که
 در روی راست غسل داده شود و گرنه غسل نمند زیرا که نصف اعلی که در روی راست به جهت بزرگی
 سر در حکم اکثر است کذا فی البدایع و المصنوعات کسی که دریافت نشود و حال او که مسلمان است یا کافر
 پس اگر باشد بروی خیری نهایی سلیم بآنکه در وارا اسلام باشد غسل داده شود و الا فلا
 کذا فی معراج الدرایه و تفصیل آن در فصل دفن مذکور گردانند الله تعالی و اگر باغی که از
 اطاعت امام حق بیرون آمده یا راه زن و عوان کشته گردد و غسل داده نشود و بعضی گفتند
 اند که این حکم مخصوص است بصورت قتل در حالت مجاربه و اگر بعد ثبوت جهاد امام بر آنها

و اما طبعی که نمیداند از این غسل داده شود اورا بی وضو چون فارغ شود از آن بشوید
 سر و ریش او را اگر مود داشته باشد خطمی سرائی اگر میسر شود و اگر نه انگاف با بون کس
 و شانه نکند موهای را پس از آن وضو کند از این بپهلوی چپ او تا شروع در غسل بجانب
 راست شود پیش از آنکه در آنرا اولاً آب که در حال وضو آنکه برسد آب بجانب چپ او که تحت
 ملصق است و این یک غسل شد و بعد از آن وضو کند او را بر پهلوی راست او پس غسل
 دهد بآبی که جوش داده شده است ببارگ کنار و نشانمان تا آنکه برسد آب بجانب راستش
 که تحت ملصق است پس از آن نشانمان او را و مشک کرده اند بخود و بباله شکم او را بپزی پس اگر بپزی
 از آن پیزی بشوید آنرا و احداث نکند غسل را و نه وضو را از سر نو بعد از آن باز بر پهلوی
 چپ وضو نماید و بریزد آب که در وی کافور است و تمام کند بدن هر سه عدد غسل را
 و ترتیب آنها باین نحو از آن وجه است که تا تر شود اولاً آب صرف آنچه بر بدن اوست از حرکت
 پس تمام شود و قلعه آن آب برگ کنار پس از آن خوشبو بکشد بدن را با آب کافور و اگر نیست
 اما سیده باشد و متعذر شود مسح شکم کفایت می کند بختن آب بروی و چون فارغ شود از بختن
 آب بچیند از آب جامه پس قمیص بپوشاند و ببط کند کفهای بخوی که در محلش مذکور گرد و و نه بر
 میست را بران و بباله بر سر و ریش و سایر بدن او حنوط را که مرکب میشود از خوشبو چون اگر
 و هر چه از خوشبو میسر شود سوای از عطران و در کس که در حق مرد جایز نیست وزن را درست است
 و کافور را بر خای سجد که هفت اند جبهه و سر و دست و سر و دوزانو و سر و پا و گرفته نشود
 ناخنهای دست و پا و نه موهای او از سر جا که باشد مگر آنکه شکسته بود پس در این صورت
 پاک نیست در و در کردن آن و دفن کرده شود نیست بجمع آنچه بروی بود از اعصاب
 و اجزای او که استحال جنبه در با غسل در روایت ظاهر نیست و در روایتی از اجماع نیست
 که و اندن آن در منخرن و در من آمده کذا فی مستح القدر و در همین گفته که پاک نیست
 بگرداندن نه بر روی نیست و بر کردن در پیکر گاهی او بوی ماند قبیل و و بر و بر و گوشت

پیش از وضع بکسیر سیه یا هیچ مرتبه یا هفت مرتبه و زیاده آن نکنند بروی و باید که نزد غسل نیز در
مجرع و بسوزانند تا از پراکندگی بوی بد از میت پناه باشد و کیفیت وضع نزد بعضی اصحاب
انچنانست که در حال نماز هنگام مرصن بود پیش از این اشاره گذشت و نزد بعضی که نهاده
میشود در قبر سرخی گفته اصح آنست که نهاده شود و هر قسم که اسان باشد و مستحب است
که رفتن بر وضعی که غسل داده میشود در آن تابند و او را مگر غاسل و مد و گار او و چون خواهند
که غسل دهند بر میت کنند میت را نزد مشایخ ما حقیقه خلاف مشافعی را و غسل در ثیاب که از پیغمبر خدا
ماثور است مخصوص بجنایات خاصه و دارند واجب است که ستر کنند عورت او و در مقدار ستر عورت
اختلاف است در مدایه و خلاصه گفته صحیح آنست که ستر کنند عورت غلیظه را نه هر دوران و در کاسه
و زطی گفته همین است ظاهر روایت و در محیط و نواد و قاصیخان و ملقط از آن تا بنا و اختیار
کرده و تواند که مراد از اول قدر کفایت باشد و نه بینه مرد و بسوگران مردی در غسل نه زن بسو
عورت زن و دیدن احد النوعین بسوی اخر بطریق اولی ممنوع و مخطور باشد و غسل با آب گرم
بشر است نزد ما و باید که برگ کنار و اشنان جوش دهند برای مبالغه در طهارت و اگر میسر
نیاید پس آب خالص کفایت کند و نزد شافعی باب سرد کنند و جوش ندهند و شستن با غاسل باین
نوع که چندان غاسل بر دست خود جامه و بشوید شرمگاه او را بواسطه آن جامه زیرا که مس عورت میت
حرام است چون مس عورت حی پس صنو بکنند مانند صنو نمازلی آنکه در دهن و بینی اب اندازد
بر خلاف قول شافعی چرا که بر آوردن آب از آن هر دو متعذر است لیکن مستحب گفته اند و بعضی
علماء که بگردانند غاسل جامه ابر انگشت خود بر آورد آنرا در دهن او و بالبدان کام و دندان
و لبهای او و نیز در آورد هر دو سوراخ بینی را و صاف کند و شمش لایه حلوانی گفته که همبرین
است عمل مردم در این زمان که ذانی محیط البرمانی و شش و می کنند شستن روی او و شستن
هر دو دست و در شرع هیچ اختلاف است صحیح آنست که کنند و تا خیر نکند و شستن
که ذانی التبین و شمش لایه گفته که و صنو در حق بالغ است و کودکی که میدانند از را

در حق زوجه طاهر است که مخالف است مرد و آیه عامه کتب فروع و اصول را که مطلق اند بجز غسل
 و ادن زن شوی خود را چه تیمم بر تقدیر تعدد و عدم جواز غسل است و آن در صورت حضور زوجه
 متحقق نه یارب مگر آنکه در توفیق گویند که صورت مسلم عام است از آنکه آب هم باشد یا نباشد
 پس بر او زوجه نظر بشود عدم تیسر است فیه و اگر بمیرد مردی در سفر و با وی زمان باشد
 و یک مرد کافر تعلیم کند زمان احکام غسل را تا بمرد کافر غسل دهد و همچنین اگر با زمان و ختری
 باشد که شسته شود و غسل نمیتواند داد تعلیم کند و تخلیه نمایند میان او و میان مرده
 و بر همین قیاس اگر بمیرد زنی و با وی زنی دیگر کافر و یا کودکی غیر شستنی باشد تعلیم کنند
 مردان احکام غسل و دیگر کذا فی المضمرات و اگر بمیرد شخصی در سفر و نیت انجا آب تیمم گسائیده شود
 و خنثی مشکل هر شسته باشد حال و که مرد است یا زن بطور علامات هر دو نوع در آن سبب
 غلبه بکلیف اگر بمیرد پیش از آنکه طاهر شود امر او غسل نمیداد و مرد و زن اگر مرافق است و تیمم
 گسائیده شود او را و همچنین او نیز غسل نمیداد مرد و زن را چه در صورت شستن محقق حرمت کشتن
 عورت یک نوع بر نوع مخالف است و مرافق مانند بالغ است در وجوب استر عورت و اگر بمیرد
 کافری و مراد از قریب مسلمان است غسل و کفن و دفن کند او را بی مراعات سنه جنابچه
 بشوید او را مانند شستن با چوبش نه سجد آزار جامه پاره و بکند کوکی صغیر نه حد و نهاده نشود و در
 بلکه انداخته شود کذا فی الهدایة و الجامع الصغیر للشهید و در جامع زیاده کرده و اگر قریب مسلمان
 نباشد دفع کرده شود بابل دین او تا هر چه خواهند بوی کنند فتح القدیر شرح جامع گفته جواب
 مسئله اولی مقید است بصورتی که آن میت را غیر از قریب مسلم قریب کافر نباشد و اگر باعث
 تخلیه کند مسلم در میان هر دو کافر و خود پیروی کند جنازه را از دور نیز این جام گفته که این وقتی
 است که کفران میت بارتد او نباشد و اگر باشد کنده شود کوکی صغیر و انداخته شود در وسیع
 چون سنگ دفع کرده شود بوی کفار تا هر چه خواهند بوی کنند و اگر کافری را پس مسلمان
 مرده باشد نگذارند او را که غسل دهد بلکه دالی شوند او را مسلمان بر طبق مسیحی از کذا فی النہای

نیز خبر کرده نشوند بر اخطای کفن وی ذکره قاضی جان و چون بنا بر کند شده مرده از کور
 و کشیده شده کفن او باز کفن داده شود از مال او بار دوم اگر باشد و اگر قنیت شده باشد
 مال و میان تر سخاوان دوازدهان و اصل وصیت واجب میشود بر ورثه و باز گرفته شود از آنها
 نه از دیگران کذا فی الخلاصه و در بعضی از اهل بیت تقسیم حکم سه در هر بار که احتیاج افتد تصحیح
 نموده و گفته پس اگر آن مرده فاسد نشده کفن ساخته شود بیه پارچه و اگر آلوده است کفایت
 بیک پارچه نیستی و اگر فاضل نباشد ترک از دین پس اگر قبض کرده باشند قرض خوانان شرع
 کرده بخود و کفن و اگر قبض کرده باشند باز گرفته نشود از آنها چیزی و اگر خورده باشند مرده را در نه و
 مانده باشد پس اگر از مال و بوده عود کند بترکه و اگر از اجنبی و یا تره یکی بود پس آن هر که باشد بوی
 و کفن سنت در حق مرده پارچه است فیصل از رولعافه و کفن کفایت دو پارچه از رولعافه و کفن
 ضرورت هر قدر که میسر گردد پس اگر یافته نشود جامه که بپوشد تمام بدن را ختم کرده شود و بوی بخیری
 چون برک و اذخر و اینها به تر عورت کفایت نمی کند ذکره الریسی و نو نوشته و کفن در کفن برابر
 کذا فی الخزانة و اگر بمیرد مردی و او را خبر سه پارچه نیست که پوشیده است آنرا و بر دمه وی دین است
 کفن کرده شود در آن و فروخته نشود جامه و از برای دین چنانکه در حال حیات اگر مفلس شود
 و مر او را سه پارچه باشد که می پوشد آنرا از وی کشیده فروخته نشود از برای قصاص دین نقل
 ابن الهام و کم کرده نشود از کفن سنت اگر چه میت قرضه داشته چنانکه بعضی رسائل ذکر کرده و گفته
 و عایه الفتوی و اختاره اهل المتون و آنرا در متون متداوله و در فتاوی معتبره و مناقیم و مسئله
 مشهوره که آنرا نیز در رساله طبریه نقل کرده که اگر ترکه اندک باشد و ورثه بسیار و اولی کفن کفایت
 شاید بخلافات آنست چه بر تقدیر که کثره دین که بر ورثه هم حق تعذیم دارد او بوی کفن کفایت بطریق
 اولی باشد و به تحقیق تصریح کرده اند بعضی شایخ که اگر باشد بر آن بیت بی که محیط باشد مال
 او میسرند و اما که منع کنند و در نه از کفن بیت تقدیر نیست بلکه کفن داده شود تقدیر کفایت
 و ظاهر آنست که این تصریح مخصوص آنست که ماسوی آنند پوشیده است از آنچه در عایه و آیات

فصل چهارم در احکام تکفین کفن با صحن میت روض کفایت است پس اگر گذاشته
 باشد میت مالی را واجب شود کفن در مال و بقدر کسسته که مذکور گردد و مقدم است بر دین و اهر
 و وصیت مادام که متعلق نشده است بعین آن مال حق دیگری چون چیزی که بگذرد و دیگر بگذرد و دیگری
 فروخته و هنوز بوی تسلیم نکرده و بنده که حیثیت دیگری نموده و اگر نگذاشته باشد مالی را پس
 کفن او بر کسی است که واجب بوده است بر آن نفقه آن مگر نزد امام محمد در کفن زوجه بر زوج
 میگوید که بر تقدیر عدم ترک زوجه لازم میشود کفن آن بر پدر او پس از آن بر انکس که لازم است
 بر آن نفقه آن از اقربای او پس از آن از بیت المال و امام ابو یوسف لازم می کند بجهیز زوجه
 بر زوج اگر چه مال گذاشته باشد و مبرین است فتوی چنانکه در غیر موصوع واحد است و در مواهب
 الرحمن در صورت یسار زوجه بروایتی دیگر از امام ثانی مخالف روایت اولی نیز اشارت است
 مشهور و معمول علیه اول است و باتفاق واجب نمی شود کفن شوهر بر زن اگر چه زن مالدار باشد
 و شوهر فقیر و چون متعدد و ثوندک سانیکه واجب است بر آنها چنانکه در مجلس معلوم گشته پس وجوب
 کفن بر آنها بقدر میراث آنها است از و چنانکه وجوب نفقه بر آنها بقدر میراث بوده و اگر چه بمیراث
 مراد آنکسی واجب بود بر آن نفقه او پس کفن او از بیت المال است و اگر از انجا هم بدست نیاید
 پس واجب میشود بر عامه مسلمین و واجبست بر آنها که سوال کنند برای وی از یکدیگر و بوقت در
 احتیاج گرد آورند و کفن سازند پس اگر جمع کنند مردی و هم را برای تکفین پس فاضل شدن از آن
 چیزی اگر دریافت نشود صاحب این فضل که گیت و این داده شود و او اگر دریافت نشود او را
 تکفین کرده شود بان فضل محتاجی دیگر و اگر عاجز باشد از صرف آن بر کفن احدی تصدق کند
 آنرا بر فقرا و اگر فقیر و در جای که نیست آنجا سیر کند که جز از یک جایه با خود ندارد اگر آن جایه ملوک
 اوست پس او را که خود بپوشد و کفن ندهد و اگر از میت است کفن نماید و اگر یافته نشود چیزی
 که بدان کفن نمایند غسل داده و او را در خاک دفن نمایند و نماز بر قبر گذارند کذا فی الغیث
 و کسانیکه جر کرده نشوند در حقیقت او برادری نفقه چون بنی اعمام و عانت احوال و حالات

و عرضش از زیر نعل نماز را نگرفته اند و حرفه که نهاده می شود و عورت میت وقت غسل طهرش تکمیل
 گردد و غسلش دوگزین پس هر که کم و زیاد کند از آن پس تحقیق تجاوز کرده اند حد شش و طهرش
 نمود و بر نفس خود کذافی حاشیه چاپی شرح الوقایه ذکر کرده است که اقتصار کند در حق زن
 بر دو پارچه و در مرد بر یک پارچه مگر نزد ضرورت بی ضرورت اگر تر که بسیار باشد و ورثه اند که
 کفن سنته است مرد باشد یا زن و در کس آن اولی کفن کفایت است کذافی عامه الفتا و
 و اگر اختلاف کنند در ثوب و تکفین پس گویند بعضی که کفن کرده شود و دو پارچه و بعضی در سه پارچه
 کفن کرده شود میت را در سه پارچه اراکه آن سنونست کذافی ابوهریره و کودک مرافق یعنی آنکه فریب
 بلوغ باشد بمنزله بالغ است و در تفرقه بمنزله بالغه در جمیع این احکام و آنکه باین حد رسید
 حسب السنه که کفن کرده شود و دو پارچه از او لفافه و اگر در یک ثوب کنند تیر جائز است کذافی
 البدایع و در قاضی خان و خلاصه گفته حسن است که کفن کرده شود و چیزی که کفن کرده می شود
 در وی بالغ و اگر یک ثوب دهند تیر جائز باشد و در همین گفته اولی چیزی که کفن داده شود بان
 صبی صغیر یا یک ثوب است و صغیر یا دو ثوب ظاهرش آنست که از این تصور جائز نیست پس
 روایت اولی که در حوازی یک ثوب مطلق آمده محمول بر صبی ذکر باشد تا تعارض میان روایات
 مهاکلن نشود و باجماع اهل جوامع بر روایت همین است و خنثی کفن داده شود غسل کفن زن
 از راه احتیاط و هم از این جهت پیر میز کرده شود از آنچه پیر میز کرده میشود مرد و کفن از جامه سریر
 و ابریشم و معصره و غیره و پاک نیست زنا را که کفن کرده شوند بدان و اگر یافته نشود برای مرد مگر حرکت
 جائز است کفن بدان لیکن بکم ضرورت یا در بکثرت یا در جایی است از عین و کتمان و
 بر دیانی و امثال آن اگر چه بر وی خطوط باشند و اوام که مصور نباشد کذافی القنیه و رنگهای
 سوای معصره و غیره که در حین حیات شروع اند مجاز است و خوشتر آن جامه های سفید
 اند چنانچه در حدیث است پوشید جامه های سفید که آن بهترین جامه ها است و کفن کنند و آن
 مرد های خود را و تخمیر کرده شوند جامه های کفن بیش از آنکه گردانیده شود و در آن است را کفین

معتبر و حکمشن آن چنان آمده که گذشت و کم کرده نشود و در قیمت کفن از آنچه می پوشیده است
 در حسن جایگاه و این را کفن مثل خود پس اگر به وصیت را پارچهای که می پوشید آنرا در حمیه و حمیه پارچه
 دیگر که می پوشید آنرا در میان برادران و چشمان خود و دیگر که می پوشید آن را در حشانه
 خود کفن دهند آنرا از جنس متوسط که در قیمت مانند پارچهای که در برادران می پوشیده باشد و بعضی
 گفته اند که کفن داده شود و مثل چیزی که می پوشید آنرا در حمیه و عیدین و در قنای معتبره چون
 خلاصه و قاضی خان و مختار القنای و امثال آن همین را اختیار کرده و در آب براسیم شام
 نظر بفرق در لباس حمیه و لباس سید اعتبار کفن لباس حمیه را صبح گفته و مختار ابی جعفر طحاوی نیست
 که اعتبار کنند خیر برای که می پوشید آنرا برای زیارة پدر و مادر خود و حدیثی از بیج کردن تا قدم است
 بی چاک گریان که جانب سینه باشد و بی تریز و استین و از از ترافتم دم و در مبطوطه و در
 گفته و مختار جمهور اولست و لفافه مانند از است بلا تفاوت که آنی شرح و در ظاهر و است
 در کفن دستار نیست و بعضی شیخ مکروه و شسته اند دستار را زیرا که مجموع ائواب کفن با دستار
 جفت میشود و سنده طاق نیست و شستن شسته اند آنرا بعضی متاخرین برای علما و اهل ثروت را
 دیگران و مردیست از ابن عمر رضی که عامه می بست میت را و وصیت کرده بود بوی و همین روی
 اخذ کرده اند بعضی مالکیه باید که گردانیده شود و نب عامه یعنی شکر را بر روی میت عکس حال
 حیوة چنانچه از ابن عمر بن طبرین آمده و بعضی گفته اند که اگر از ورثه یکی صنیر باشد عامه نبندند
 میت را و کفن سفته زن را پنج پارچه است هر شتر که در دهن که شتر کنند سر او را و خرقة که بندند بر دوش
 او را اما فیصون ن باید که قدری چاک باشد بجانب سینه و آنرا در ع خوانند و کفن کفایت او را
 و لفافه و خمار و در حقیقت از او و لفافه گفته و این بهام عبارت بدایه را که ثوبان منهار است
 فیصون لفافه و خمار تفسیر کرده و اعتبار خمار را بر عمت بدایه از از ترجمه داده و صدر شهید موافق اولست
 و جامع صنیر ثوبان را بازار و لفافه تفسیر کرده و مقدار طول خمار دو کز و عرض یک کز و عرض خمار
 از پستان تا ناف است و اولی نیست که تا ران باشد که آنی الحیره و بعضی طوئش است که گز

در اکثر اوقات زیارت در آن را کفن داده شود و مثل پارچه که می پوشید

و کمال سنته که در یکی از اینها فقط مستحق شود انست که بگیرد او را جانب راست پیش جنازه را که راست
 میت است بر دوش راست خود تا ابتدا به زمین شود و بر دوه قدم پس از آن موخر جنازه
 از آنجا بجا نهد قدم و بعد از آن پیش جنازه را از جانب چپ بر دوش چپ خود تا همان قدر پس
 موخر جنازه را از آن صلیح همچنین و تمام کند عدد و چهل کذا فی غیر واحد من القباوی و در حدیث
 آمده کسی بر دوش میت چهل گام کفارت داده میشود و چهل گناه بگیرد و پراو کرده است بر پشت
 و کس آنرا نکرند ضرورت چون نگی مکان و جران و بر دوشن آن بر پشت و چهار یا به تیر مکرده است
 و باک نیست بر دوشن آن بر دست و بالغ و صبی در جنازه برابر است مگر آنکه طفل شیرخوار باشد یا آنکه
 جدا کرده باشند او را از شیر یا آنکه در عمر اندک یا ده از این باشد چون ببرد و باک نیست که بر دوش او را
 مردی بر دوش خود بی جنازه پیاده باشد یا سوار و دست بست گیرد مرد دم و بتریل رسانند
 کذا فی البحر و القینیه و باید که وقت بر دوشن و برون مقدم جنازه را پیش نماند و تیر و شتاب برند
 چنانچه در حدیث بدان امر وارد شده لیکن آنکه پویه روند بجای که اضطراب کند میت در جنازه
 و متحرک گردد که آن مکرده است و پیروی کردن جنازه و همراه آن رفتن سنت است گفته اند
 که اگر نظر سالی با قرابت یا صلاح میت باشد از نوافل افضل است و سبب است کسی را
 که برود همراه جنازه شش در دنبال آن نزد امام عظمیه و دایم ثلثه گویند پیش جنازه رفتن افضل
 است و ترمیزی و ابوداود و ابن مسعود آورده اند که جنازه متبوع است هر که پیش او میرود
 گویا که همراه وی نیست و شش ننگد و چپ درست آن اگر چه جایز است در روایت از امام چنانکه
 جایز است شش در پیش آن مگر آنکه در روند پیش جنازه یا نه کس پیش روند پس این مکرده است
 و باک نیست بسواره رفتن و همراه جنازه و لیکن پیاده رفتن بهتر است و مکرده است که بسواره
 پیش روند و در شرح مینه گفته مگر آنکه و در روایات آمده اند که بزرگترین عیال لیکن در صورت
 می باید که کراهت و در رفتن از پیش جنازه باقی باشد و اگر پیش از جنازه نماز گاه
 رفته باشند و بشار کنند از آنجا بخت مرد میت که مکرده است دشمن الله گفته این وقت میت

یا سه مرتبه یا پنج مرتبه در یاده پنج بار نکند و هیچ آنچه بخیر کرده میشود و میت را سه موضع است
 از خروج روح و نزول غسل و نزد بکفین و بعد از آن بخیر کنند کذا فی البیین و امه و حره
 برود برابر اند در تحمیر کیفیت بکفین برای مرد است که گسترانیده شود و لا لفافه بر او ریاضا
 دیگر و انداخته شود بران خوشبو پس از آن بران لفافه از او نیرانداخته شود و خوشبو پس تر
 قمیص را بچین پس از آن نهاده شود و میت را بران و چاک کرده شود و از میان قمیص پاره در
 طول بخوی که شق بطرف دوش مانده و داخل کرده شود و سر میت را دران و در عقبه گفته و دوخته شود
 و نهاده شود و خطوط و کافور بخوی که در غسل سابق ذکر یافت پس از آن بچیده شود و از او بر او از جانب
 چپ پس از آن از جانب راست چنانکه چادر را در حال حیوة می پوشند پسر لفافه بچین بسته شود
 از بالای بخیری اگر خوف انتشار باشد و بچین زن بکفن سازند و چون قمیص بپوشاند مویها را
 سرش را و بکسو کرده بر قمیص گذارند چنانکه در حیوة وقت مصیبت کنند و چهار بالای آن بر سرش
 نمایند و منشور و پراکنده گذارند و خرقة بالای افغان بندند و بعضی گفته اند در میان از او لفافه
 و در بحر اقی گفته ظاهر همین است و محرم و حلال در کفن برابر است نزد امام اعظم عجله الله فرجه و پوشیده
 شود سردی در روی و خوشبو مالیده شود و در دوشا منی و احمد س طیب و سر جاز نیست و اگر در کفن
 در سفر بودند و پیر و یکی از آن در صفت کند دیگری مال او را در تحمیر و بکفین او ضامن نشود مال استخوان
 کذا فی الخلاصة فصل پنجم در احکام امور متعلقه بجنایزه اولی است که پوشیده شود جنازه زن
 و تحسین شده اند که فتن حسد و قی را برای دی نه برای مرد مگر آنکه ضرورتی داعی باشد چون خوف
 باران در برف و شدت گرما و نحو آن و در حکم برداشتن جنازه و در کتب تصحیح نیامده ظاهر است که آنرا
 نیز فرض کفایت است یرا چه مقدمه فرض صلوٰه و دفن است باید که بردارد جنازه را کسی که افضل
 باشد و اگر کسی از او در مقرر نماید نیز جایز است و تنه و حمل جنازه آنست که بردارد از چهار مرد
 و هر یک بطریق تناول و نداد بگردد و هر چهار پایه او را بردارد از هر طرف ده ده گام تا آن
 که یک محل حاصل آید و این قدر خود اصل نیست که مشترک میشوند و در وی هر چهار حامل

بر سر راه و بگذرد بروی جنازه بر خیزد مگر آنکه قصد پیرایش نماید همچنین اگر قوم در نمازگاه باشند
پس آورده شود و جنازه صحیح نیست که پیش از نهادنش بر خیزند زیرا که قیام برای حبس جنازه
منسوخ کرده شده است و بقول بعضی بر خیزد هرگاه که بمید و اگر نهاده شود جنازه بر زمین بسند
یا کثیف نشستن در آنوقت که آنی خلاصه و سرخی از محیط گفته بهتر آن است که بنشیند مادام
که هموار کرده باشند بروی خاک را و ستر او را نیست که برگردند از جنازه پیش از نماز نیز بگردند مگر
باز آن اصل جنازه و بعد گفته اند که اولی آنست که بعد از نماز اذن دهند مردم را اهل جنازه
در رجوع بقبر خود تا بکلیف حضور بدن با وجود موانع حوائج تصدیق نکشند که آنی لغت
و در شرح مینه از محیط نقل کرده از حق است که گنجایش دارد ایش از رجوع بی اذن اهل آن
و گفته اولی و او چه بعین است و هم از محیط است که ایهیت رجوع بی اذن پیش از دفن و بعد از دفن
میرسد رجوع بی اذن با کراهیت کسی که مشی کند چند قدم بدینال جنازه بعد از نماز لازم می شود
بروی رفتن همراه آن تا دفن اگر چه اذن داده باشند و اهل جنازه اگر نباشند میت را
ولی لازم نیست استیدان از هیچکس در رجوع کند هر کس خواهد که آنی خلاصه الفقه فصل
ششم در احکام نماز میت و صفت آن نماز جنازه فرض کفایت است اگر ادا کند آنرا بعضی بیکس
یا زیاده مریازن ساقط شود از ذمه همه و اگر ادا نکند او را هیچ یکی همه گناه کار شوند و این عام
بر بودن آن فرض کفایت نقل اجماع کرده و در سیاح الدرایه خلافت بعضی مالکیه در آن و
قول بسنیان ذکر کرده و آنچه امام ناصر الدین در حشمتین گفته که نزد مشاهیر جنازه فرض بعین
شود بر هر که بمید و بغیر بعضی از آن ساقط گردد و از دیگران و گفته که خلافت نیست چنان مرجع
یکی را مخالف آنست که در متون معتبره حکم بعضی کفایت مطلق آمده و مفاد دلیل نقلی که برای
بودنش فرض کفایت آورده اند که مقصود از نماز جنازه ادا حق نیست و آن با دامن ساقط
میشود چون غسل تکفین و تیر و لیل و دیگر اشیاء که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز جنازه بسیار آن خود فرمود
نماز کند بر صاحب خود و اگر فرض بعین بود آنحضرت اجماع ترک کردی و نیز دلیلی دیگر را آورده اند

در جنازه لازم

که جنازه تنها ماند اما اگر در همراهیان جنازه کثرت باشد باک میت بان و شی با جنازه بهتر است
 کذا فی الخلاصة و مکرده است شیخ جنازه را بلند کردن اواز بکردن خدا و قرآن و در تنبیه
 و شرح معنی بکراهیت تحریم گفته و بقول بعضی ترک اولی است و باید که ذکر کند و بخواند و نفس خود را
 ابراهیم نخعی مرویست بود و صحابه که مکرده میباشند گفتن مرد را در حالی که میبرد با جنازه استغفر الله
 غفر الله لکم طلب مرزش کنید برای میت بخشید خدا تعالی شما را و در تنبیه گفته که خواندن تسبیح
 پیش جنازه در حال پیاده رفتن و گفتن همراهیان کل حی میوت هر که زنده است البتة خواهد مرد
 و بخوان بدعتست و مکرده داشته امام ابو یوسف که کلام را پیروی از امور دنیا و تحب خاموشی بود
 و دراز کردن خاموشی را و در شرح طحاوی مسدود است را بلفظ علی که حقیقت آن وجوب است ذکر کرده
 و منرا داراست که بخشوع و فکر داندیشه باشند در حال خود که چه چیز برای مرگ خود آماده کرده ایم و پند
 پذیر شوند بموت و پیروی که رجوع بیست از دوی میت پوشش می آید آنرا در حدیث آمده کفی بالموت
 و اعطاک مرگ بمسایه بوا غط بون کفایت می کند و نه خند و که خنده در این وقت دلیل کمال قنوت
 و غفلت است و شنید عبد الله بن مسعود مروی را که می خندید در راه جنازه پس گفت مراد را
 آیا خنده مکنی و حال آنکه همراه جنازه کلام نخواهم کرد ترا بعد ازین گاهی و منرا دار نیست زنا را که بسوی
 جنازه بر آیند بلکه در زمان ماکرده است بکراهیت تخم کذا فی شرح المنبیه و اگر با جنازه زن نوحه کرد
 با و از بلند کنند باشد منع کرده شود از آن و اگر باز نیاید باک نیست مردان را که همراه جنازه
 روند و بدل منکر دارند عمل را و در مسعودی گفته شمع بردن در پیش جنازه و کل پوشانیدن
 بدعتست و در بحر این گفته پیروی کرده نشو و باش در عود سو ز و نه شمع و مکرده است که پیش آید
 مرد جنازه کافر را بروی خود در خمر است بدستی که در پیش او شیطان است که بدست او شعله است
 از آتش و حمل کرده نبرد میت را از شهری بشهر کذا فی الخلاصة و الملقط و اگر تا و وسیل نقل
 کنند لا مایس است زیرا چه مسافت راه قبرستان اکثر است که میرسد باین حدت کذا فی
 التنجیس و تفصیل این مسئله در فصل و من مذکور کرد و ان شاء الله تعالی و کسی که نشسته باشد

چون قصاص و جرم و جبران عمل کرده شود با وی آنچه عمل کرده شود مبرودگان مسلمانان
دیگر کسی که بر داکشید باشد ادا از امام بجهت پیغمبر در وی دور است است هر دو ایست مسلمانان
نماز گذارده نشود کذا فی قاضی خان کسی که بقتله چاهی و دوشوار بود برادر دین او نماز گذارده شود
بر وی بهمان حال کسی که بپیر و کشتی غسل و کفن داده نماز گذارده شود بر وی و کران کرده شود
اورا بسنگی و انداخته شود و در بیا کذا فی المعراج و در فتح القدر قید کرده آنرا بصورت کز زمین
نزد یک نباشد و شرط صحت نماز حبابه اما در حق میت پس اسلام او است تا آنکه جایز نیست بر کافر
اگرچه دشمن مسلمان باشد و طهارت او غسل و تر عورت ما دام که ممکن باشد پس اگر نماز گذارده شده
پیش از غسل و بعد از آن یا در کند که غسل نداده اند عادت کنند نماز را بعد از آنکه غسل
و سبند و اگر دفن نیز کرده شده پیش از غسل و ریخته شد بر وی خاک و ممکن نیست بر او دفن آن مگر
بکندن بروایتی نماز سابق جایز کرد و از برای ضرورت و بروایتی دیگر از امام محبت احادیث کنند
بر قبر در شرح منیه گفته اظهر همین است و با اتفاق روایات غسل ساقط شود و اگر دفن پیش از نماز
واقع شود و ریخته باشند بر وی خاک را نماز گذارند بر قبر و وقت بر کرده اند بعضی نماز را بر قبر
تا سه روز از دفن و صحیح است که این تقدیر لازم نیست بلکه نماز گذارده شود و ما دام که در آنست
شود میت ریزیده و اجزاء او از یکدیگر جدا شده اند برای نظر باختلاف حال میت در زمان و مکان
و تفتیح و عدم آن کذا فی الفسادی و همچنین اگر میسر نشود چیزی که بان ستر جلوس نماید دفن
کرده نماز گذارده شود بر قبر کما هو المفهوم من العناية و از جمله شروط بودن میت پیش از غسل است
پس اگر غایب باشد یا خلف مصلی جایز نیست نماز و بودن او موضوع بر زمین پس اگر میت
محمول باشد بر دایه یا بر پشته یا جایز نیست نماز بر وی چنانکه جایز نیست اگر مصلی سوره که از حبابه
در محیط گفته و فتانی در این شروط بودن میت بر زمین یا پشته یا تردید کرده پس برین
تقدیر میتی که محمول بر پشته یا بر دایه یا بر وی جایز باشد و در غایب و سراجیه قوی بر اول است
و شرط نیست که مکان میت طاهر باشد کذا فی المصلیات و در فتاوی نامیه گفته

که در واجب نمودن نماز بر همه بطریق قرطبی عظیم است بعدی که عملش محال عادت پس
 اکتفا نموده شد در سقوط واجب این چنانچه در جهاد و چه این دلیل فائده میدهد بودن این فرض
 را کفایت مطلقاً نسبت آنکه دیده اند آنرا و چه نسبت دیگران زیرا که در حجاب آن شاید
 جنازه برگزشتگان راه بطریق فرض عین عظیم است خصوصاً وقتی که نمازگاه دورتر باشد
 و نمازگذار ده شود بر هر مولود مسلمان که بزرگتر باشد یا بکبریا باشد یا عبید مکر یا غی و راه زن
 که پیش از ثبوت امام بر آنها کشته شوند و قاتل پدر و مادر و خواهر و اگر یافته شود اکثر بدن است
 یا نصف آن که در وی تمام است نمازگذار ده شود بروی و الا فلا کذا فی المضمرات و اگر نماز
 گذار ده بر اکثر بازگذار ده نشود بر باقی اگر یافته شود کذا فی الايضاح و گفته است امام ابوحنیفه
 چون براید بعضی ولد و حرکت کند یعنی اثری از حیات و ظاهر شود بعد از آن بپزد پس اگر اکثر بیشتر
 برآمده نمازگذار ده شود بروی و اگر از نصف کم برآمده گذار ده نشود بروی کذا فی البحر الرائق و اگر
 نصف برآمده ذکر کرده امام محمد در کتاب حکمش را در بدایع گفته واجبست که قیاس نماز بر نصف
 مستحب باشد و متفق اند روایات بر اینکه اگر از شکم مادر مرده براید نمازگذار ده نشود بروی و همچنین
 سقط که کم از چهار ماه باشد نمازگذار ده نشود بروی با اتفاق روایات کذا فی الجواهر الاصلاحی و ظهور
 آثار حیات در حق جواز نماز ثابت میشود بقول قابل و مادر کذا فی المضمرات و لیکن ظاهر است که این
 سر و تنقید باشند بعدالت چه در عامه سایل شهادت آنها قایلند با شرط عدالت و کسی که بکشد
 نفس خود را بخاطر نمازگذار ده شود بروی بخلاف بقصد نزد امام ابوحنیفه و محمد بن یحیی است
 و همین است اصح کذا فی التبيين و در جواب هر سلاطی نقل کرده که نزد قاضی ابو یوسف کشته شده نفس خود
 بقصد نمازگذار ده نشود بروی اگر چه غسل داده شود و بعضی تفصیل کرده اند که اگر بسوزاند نفس خود
 را نمازگذار ده نشود بروی و اگر کلو گرفته بپاک کند نمازگذار ده شود بخلاف خناق که عادت بدان
 گرفته نمازگذار ده نشود بروی و نیز ابو یوسف گفته کسی که کشته شود بر متاعی که میگرفت
 آنرا نمازگذار ده نشود بروی ذکره فی الايضاح و کسی که کشته شود بسبب حق شرعی

و همچنین اگر قصد کنند لیکن بکرده باشند لذاتی ترجیح المیة و اسحق و اصف نام برای نماز بر ابر
 سیمیت است مردانه میت یازن و اگر ایستند در غیر آن نیز جایز است و در روز اقامه
 این صفرم بایستند از مرد و مقابل میان او برای تسویه مرد و جانبش در نماز و از زن مقابل سینه
 او و در پشت از عورت غلیظه اش و در دینی بایستند مقابل سطره مرد و صوت و نماز و در وجه
 اول است و صفت نماز آنست که تکبیر افتتاح گوید پس بگوید سبحان الله و بحمده و بحمده و بحمده
 تعالی جیک و جل ثناک و لا اله غیرک تسبیح میکند ترا خداوند سبحی که لایق باشد عذاب قدس
 و متکبر بعد تو یا برکت است نام تو و بلند تراست غنا تو و بزرگ تراست ثناء تو و نیست معبودی بحق
 سوای تو پس از آن تکبیر ثانی گوید و در فرستاده عقبان بر غیر خدا صلعم و این ثناء و صلعم و تسبیح
 دعا است که درین نماز اصل و مقصود است و او آنست که اختیار کند در صحنهای مرد و دانه و نشند
 خوانند کذانی الفتح پس از آن تکبیر سوم گوید و دعا و استغفار کند برای خود و برای میت اگر کبریا
 و جمیع مسلمین و دعا موقت چنین نیست برای این نماز بلکه هر دعای که بخواند بخواند لیکن این
 قدر باید که با مورا خرت بود و اگر دعای ماثور بخواند بهتر باشد و بود آنحضرت صلعم که میخواند در
 نماز جنازه اللهم اغفر لحینا و متینا و شادنا و غایتنا و صغیرنا و کبرنا و ذکرا و انثانا اللهم سن احییتنا
 منافحیه علی الاسلام و من توفیقته منافقته علی الایمان خداوند ما بیا مرز زنده ما را و مرده ما را که
 و حاضر ما را و غایت ما را و خرد ما را و بزرگ ما را و مرد ما را و زن ما را خداوند کسی که زنده دارا و از زاینده
 دارا و از بر سلامت و کسی که بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان و اگر میت صغیر باشد استغفار
 نکند بگوید اللهم احب لنا فطرنا اللهم احب لنا اجرا و فخرنا اللهم احب لنا شافعا و شفعا
 خداوند ما بگردان او را برای ما پیش دنده بسوی منزل ما که تبارک و تعالی معایش را خداوند ما
 بگردان او را برای ما بجز و خیره که بعاقبت بکاراید خداوند ما بگردان او را بر شفاعت کند
 و قبول شفاعت کرده شده و بعد از آن تکبیر چهارم گوید پس از آن سلام گرداند و سلام
 و نیست نکند و مرد و سلام میت را بگوید کسی را که حائض است و دست و ثانی آنست

۲ مقابل مرد و از زن مقابل کمر او در روایت کبریا نام بایستند از مرد و

اگر باشد میت بر جنازه تنگ نیست در جواز نماز یعنی در مکان نامی پاک و اگر غیر جنازه باشد
 روایتی نیست در آن و در قیمة و قیستانی شرط طهارت مکان را در حق امام و میت هر دو گفته
 و در قیمة شرط طهارت اثنای از زیاده کرده و شرح ابی انکارم نیز طهارت کفن یا شرط کرده
 و ما در حق مصلی پس همه آنچه شرط است از برای صلوة مطلقه از استقبال قبله و تنوع عورت و طهارت
 به ن و توبه مکان و نیت در آن نیز شرط است و شرط نیست جماعه تا آنکه کفایت میکند ادای سکه
 پس اگر ایستد بر نجاست در نماز و حال آنکه در هر دو پا کفش است یا جورب یا نیت نماز اگر
 تنگ باشند بخلاف و اگر کشاده باشند پس اختلاف است کذا فی الجواهر الا خلاطی و اگر نماز گذارد
 به نیت مرد بکمان آنکه نیت مرد است پس طاهر شود که زن است صحیح نیست نماز و طاهر است که در نماز
 مشکلی نیست زن کند کذا فی الاشباه و نیت نماز جنازه است که بگوید اللهم انی نوبت ان
 اصلی لک و ادعولک لیت خداوند ابرستی که ماقصد داریم که نماز گذاریم برای تو
 و دعا کنیم برای این میت کذا فی السراجیه اگر در دل فکر کند امام که ادای کنم نماز جنازه را کفایت
 میکند و اگر گوید مقتدی اقتدا کردم باین امام جایز میشود کذا فی المفصلات و رکن ان قیام است
 و برابر میت ایستادن و تکبیرات کذا فی التحفه و ثانی نزد تحقیق شبه بشرطیه است چنانکه استقبال قبله
 در نماز مطلق و شرط بودن میت پیش مصلی چنانچه سبق ذکر یافت معنی از آنست و شیخ این تمام گفته
 که مفهوم از کلام فقهاء است که ارکان دعا و قیام و تکبیرات باشند از برای قول اینها مثلا که گویند
 تحقیق نماز و مقصود از آن همین دعا است و تکبیر اولی را شرط گفته زیرا چه ان تکبیر حرام است این
 وجه شبه است پس اگر بی عذر نشسته گذارد جایز نیست اگر بعد باشد جایز است و همچنین کسی
 که بی عذر نهد دعا و تکبیر گوید چهار تکبیرات جایز است نماز او و در فتاوی ملکی گفته که این قیامی است
 که نباشد و نه آن کسی که تسلیم کند و عباد این چنین است و کسی که ترک کند تکبیر را
 جایز نیست چنانکه اگر ترک کند کسی را از نماز دیگر و نهاده شود جنازه برای نماز بخوی که سرش
 جانب میوه میوه باشد و یا جانب یسار و اگر خطا کرده بر عکس نهاده باشند جایز است

و امام و قوم در همه آنچه ذکر کردیم برابرند و اگر حاضر شوند مردی بعد از آنکه تکبیر گفته باشد امام و محبت
 او یک تکبیر بگوید و تکبیر پانزدهم تکبیر خوش شروع بتکبیر نکند تا که امام بحضور وی تکبیر دیگر نگوید و چون
 تکبیر گوید امام بحضور وی متابعت کند و او را تکبیر گوید با وی و شروع در نماز کند همچنین است نزد امام مخفی
 و محرم همانند و اگر انتظار نکند و پیش از تکبیر امام تکبیر گوید فاسد نمیشود و نمازشان لیکن آنچه او در معتبر است
 و نزد ابی یوسف تکبیر گوید برای افتتاح هر گاه که حاضر شود و انتظار نکند تکبیر دیگر امام را و متابعت کند
 در تکبیرات یا قیام و در شرح منبیه گفته و بقول وی اخذ کنیم پس اگر امام یک تکبیر پیش از حضور او گفت
 قضا نخواهد کرد و چیز را و اگر دو تکبیر گفته یک تکبیر قضا لازم شود نزد قاضی و نزد طرفین هر قدر که پیش
 از حضور گفته قضا لازم شود و چون سلام کرد اندام قضا کند پیش از برداشتن جنابه از تکبیرات
 هر قدری که وقت متصل سلام امام بی در پی بیفاصله عاقل و علما ائمه و اگر برداشته شود جنابه پیش
 از تمام تکبیرات قطع کند پس اگر برداشته شود بر دستها و نهاده نشود و بر دستها بجاست ظاهر روایت تکبیر گویم
 و قطع نکند و بروایتی از امام محمد اگر زمین اقرب است تکبیر گوید و اگر بدو شش اقرب است نگوید و اگر حاضر
 شود بعد از آنکه تمام کند امام هر چهار تکبیر را فوت شود و او را نماز اگر چه پیش از سلام بروایتی از ابی حنیفه
 واضح نیست که داخل شود و تکبیر افتتاح گوید پیش از سلام امام پس از آن سه تکبیر دیگر گوید پیش از
 برداشتن جنابه در مضمرات گفته و علیه الفتوی و اگر از ابتدا با امام حاضر باشد و فوت کند با وی تکبیر اول
 مثلا متعاقب تکبیر گوید برای افتتاح و با امام داخل نشود و منتظر ماند تکبیر ثانی امام را در قول هر سه
 علما رحم الله و اگر تکبیر اول با امام گوید و تکبیر دوم و سوم با وی فوت کند این سه روایات اولاً بگوید
 بعد از آن تکبیر چهارم با امام شریک شود کذا فی الخلاصة و قاضی حنبل و نیز در قاضی حنبل است اگر امام
 تکبیر پنجم گوید متابعت نکند و مقتدی در این تکبیر مگر نزد فرج و منتظر باشد سلام امام
 تا سلام وی گوید و بروایتی دیگر سلام دهد و انتظار نکند و مختار اول است و اگر سلام گرداند
 امام بغیر اموشی بعد تکبیر سوم نیز متابعت نکند مقتدی بلکه تکبیر چهارم گفته سلام گوید کذا فی التام
 خانه و خوب است که بصلیان چهل کسر باشند که در وی قبول شفاعت این جماعه در حق

در جانب چپ دست گذاشتن و در فتح القدر میت نیز تجویز کرده و میان بکیر
 چهارم و سلام دعا مستحب نیست و ظاهر روایت و بعضی مشایخ با اختیار کرده اند بعد از این تکبیر
 ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار پروردگار عطا کن ما را در دنیا امر
 نیک و در آخرت جزای نیک نگا دار ما را از عذاب نوح و در کافی و قمار محتک عذاب القبر
 و عذاب النار گفته و قایل نمیشود بعد از نماز برای دعا گذاشتن اگر اکتب صاحب فقه گفته زیرا که مشایخ
 زیاده است و در نماز جنازه و بعضی گفته اند که چون منع در کتب بلفظ قیام واقع شده شاید که در آن
 اشعارت باشد باینکه گشتسته دعا کند جایز باشد بلکه اگر ایه و پیش از نماز نیز به عانا ایستد زیرا چه
 دعای کند به عانی که او فردا کبر است بودن و دعای معنی نماز جنازه گذاشتن پنجین و فاتحه و دعا
 برای میت پیش از دفن مستحب است و همین است روایتی معموله گذاشتن فی الخلاصة الفقه و اما خواندن
 سوره فاتحه در نماز جنازه بطریق ثناء و دعا لا بأس است و خواندن بعضی محاسبان را در این نماز
 شاید که همین طریقی بوده باشد و اگر به نیت قراة خواند جایز نیست نزد بعضی و مالک زیرا که
 این محل دعا و ثناء است نه قراة و ثابت نشده از آنحضرت صلعم قراة در نماز جنازه و در موطا
 از ابن عمر آمده که وی قراة نمیکرد در نماز جنازه گذاشتن افتح القدر پرور فتح کند هر دو دست
 را در تکبیر اول پسترنهند دست راست را بر دست چپ چنانکه در نماز مطلق کنند و در تکبیرات
 دیگر رفع نکنند و ظاهر روایت از امام ما و بقول بعضی مشایخ بلح رفع کرده شود و در هر چهار تکبیر
 و این قول ایضا دیگر است اما رفع صوت پس جایز نیست بجز از ثناء و معلق و دعا بلکه مخافت
 کند در نمیکرد در تکبیرات که هر چند در آن وقت است و چون است و مشایخ بلح گویند سنت آنست که بپا
 صف اهل صفائی را و ثانی ثالث و چهارمین از ابی یوسف مرویست که بخواند بین الجهر و الخفا
 چنانکه در پنجین فصل کرده اما رفع صوت بسلام کمش در ظاهر روایت ذکر کرده و از حسن مرویست
 که بلند کرده نشود و او را سلام در نماز جنازه و در بدایع گفته که عمل برخلاف قول حسن است
 و شاید معروف کتب عدم رفع است و در کافی و شرح ابی الکلام نیز همانرا ذکر کرده

سرور
 رحمه

علقه را پس کسی که تقدیم کرده است او را بزرگ اولی باشد و پیشین اگر دو پیشتر باشند هر دو بزرگ
 و اگر یکی از هر دو برادر علانی باشد و دیگری صنی پس آن صنی اولی است اگر چه خرد باشد و اگر او تقدیم
 کند ثالثی را بحدود خود نیز جائز است و نمیرسد علانی را که منع کند و اگر خرد غایب باشد و امر تقدیم ثالثی
 کرده میرسد او را منع در ایضوت و حد غیبت آنست که قادر نشود از آنجا بر قدم وقت نماز و دریافت
 آن و انتظار نکند او را مردم برای نماز کذا فی قاضی خان و با جمله میرسد اقرب که تقدیم کنند
 بر ابعد هر که خواهد پس اگر غایب شود اقرب بمکانی که فوت میشود نماز تا بحدود او بگذرد و بعد نماز را
 و منع کند اگر غایب ثانی را مقرر نماید و قریب که مرخص باشد و شهریت بمنزله صحیح است
 تقدیم کند هر که خواهد و نمیرسد ابعد را که مانع آید و حق نیست زبان را در نمازیت و طفلانرا کذا فی الجوهر
 و اگر نباشد میت ولی پس زوج اهلی است پس از آن همسایه احق انداز اجنبی و اگر میرد زنی مرورا
 زوج است و میری از صلب آن زوج که عاقل بالغ است پس لایت مرید است نه زوج را لیکن مکره
 است پس را که تقدیم کند بر پدر خود بلکه مراد آنست که پدر خود را تقدیم نماید و اگر آن پس از زوج دیگر
 باشد باک نیست که پیش آن زوج بایستد زیرا که تعظیم زوج مادر خود که غیر والد باشد واجب نیست
 بر این پس کذا فی البدایع و اگر وصیت کند میت بآنکه نماز گذارد بر وی فلان کس بر وایت
 این رستم این وصیت جائز است و امر کرده شود و کتبش به نماز بر وی و در عیون گفته که طاهر
 است و بر این است فتوی کذا فی الخلاصة و المضمرات مصلح سایل گفته صحیح آنست که وصیت
 صحیح است در شخصی که راضی باشد ولی بمقدم او و این النسب رعایت حق ولی و حق میت است
 و مولی میت احق است نماز را از پدر و پسران اگر چه حرام باشند کذا فی المضمرات و تکرار نماز جنازه
 غیر مشروع است نزد ما خفیة خلاف ثانی مگر آنکه مصلی قبل غیر ولی بوده و غیر آنکه مقدم اند بر ولی
 پس در ایضوت اثبات از اخی عادت است و اگر مصلی یکی از اینها بوده پس اگر سلطان اعظم
 که در مراتب ولایت از بر همه متقدم است بوده نمیرسد هیچ یکی را که بعد از وی عادت کند
 اگر چه از اولیا باشد و مگر در صحابیت نماز دیگری باشد پس هر که در مرتبه از وی موخر است

موجود است و افضل تعدد صفوف است تا آنکه اگر هفت کس باشند نیز سه صف کنند یک کس امام
 شود و در صف اول کس پس از آن دو کس پس از آن یک کس و اگر شش کس باشند در صف اول
 نیز دو کس باشند و افضل صفوف مردان درین نماز صف آخر است و در غیر آن صف اول شفاعت بحسب
 تواضع داعی تر قبول باشد که انی العینه و غیره و در صلوٰه مسجود گفته در نماز جنازه هر چند از امام دور تر
 ایستند ثواب زیاده تر یابد که نماز جنازه برخلاف نماز است و احق نماز است با دشاه است اگر حاضر شود
 پس از آن قاضی پس از آن امام مسجد جامع پس از آن امام قبلیه که امام میت بود وقت حیات پس
 از آن ولی تربیتی که در عصبیات است یعنی اقرب میت اولی یا مامت است از قریب چون برادر است
 نسبت به عم او بزرگتر و پسر که در اینها ترتیب عکس عصبیات است چنانچه معلوم شود و اگر متون ذکر امام معینه
 ساقط است و این تمام و رجوع گفته که امام مسجد جامع اولی است از امام جمعی و روایت حسن از ابی
 حنیفه امام عظمی یعنی خلیفه اولی یا مامت است اگر حاضر شود و اگر حاضر نشود پس امام شهر و اگر این نیز
 حاضر نشود پس قاضی و همچنین بعد از آن صاحب رطل که ششم باشد و بعد از آن امام جمعی و بعد از آن
 هر کس که نزدیکترین باشد نسبت از جهت قرابت و همین اخذ کرده اند بسیار از مشایخ ما کذا فی معراج
 الهدایه و شرح الهدایه و در خلاصه گفته تحت اراست که اگر نباشد امام عظم پس سلطان مصر یا
 و اگر نباشد پس امام مصر یا قاضی و اگر نباشد پس امام جمعی و باجمعه امام جمعی است از او بیامیت
 نزد این حنیفه و محدثان و شاید فرق در سلطان مصر و امام مصران باشد که سلطان مصر یا
 با و شاه عظم باشد و جمیع امور متعلقه باصلاح آن مصر و آنرا در متعارف اهل این دیار صوبه دانند
 و امام مصر امام عظم مساجدان مصر باشد که مساجد دیگر تبران مسجد باشند چون مسجد جامع جهان مست
 این شهر شاه جهان آباد و عمراستدالی یوم التنا و اگر جمع شوند پدر و پسر میت پدر او است یا
 علماء ملته بر قول اصح کذا فی العتق مگر آنکه پدر جهان باشد و علم پس خزاوار است که تقدم
 کرده شود پس را و اگر میت را دو برادر یعنی یا پدر و علای باشند پس بزرگ اولی است و اگر
 بزرگ خواهد که تقدم کند غیر خود را خود را میبرد که منع کند از آن و اگر هر یکی تقدم کند هر دو سب

که در وقت نماز نایند که اذان یا الفتنه اگر حاضرند و جنازه بعد غروب اذان شروع کرده شود
 و بعد از غروب پس از آن نماز جنازه پس از آن است مغرب و اگر حاضر شود وقت نماز صبح
 تقدیم کنند نماز صبح را از نماز جنازه بر خلاف قیاس و نماز جنازه را بر خطبه صبح و اگر حاضر شود
 وقت کسوف تقدیم کنند نماز جنازه را و اگر جمع شوند جنازه را در یک وقت پس امام بخیر است اگر خواهد نماز
 گذارد بر هر واحد علیحد و اگر خواهد جمع کند همه را در یک نماز و افراد هر جنازه نماز علیحد اولی
 و فصل است از جمع کردن میان آنها در یک نماز زیرا چه آن مختلف فیه است و وقت در جمع نیز در وقت
 وضع آنها مختار است اگر خواهد بگذارد آنها را هم در یک وقت و بایستد خود نیز فصلی آنها و اگر خواهد
 بنهد یکی را پس و یکی بر سوی قبله و در غایت گفته این است تا امام قائم باشد متقابل بریت
 و ترتیب آنها از امام مانند ترتیب آنها در نماز است خلف امام در حال حیات پس نزدیک کرده
 شود از امام فصل بعد از آن آنکه از دیگران فصل باشد همچنین نهاده شود بر دراز و یک امام
 پس از آن که دوک بس خفی پس آن پیشتر و ختر و اگر جمع شود هر دو فصل گردانیدن حراست
 متصل امام و تقدیم او بر عبد اگر چه صبی باشد و در بحر این گفته که اگر جنس متحد باشد پس اگر خواهند
 بنهند جنازه بطریق صف واحد چنانکه در نماز صف بنده و اگر نهاده شود سر یک را برابر سر دیگری پس
 این خوب است و اگر نهاده شود برابر دوش دیگری نیز خوب است و فتح القدر گفته اینهمه نزدقت اوست
 و فصل است و اگر تفاوت نباشد منرا و راست که عدول نکنند از محاذات و اگر تکبیر گوید امام بر جنازه
 پس از آن جنازه دیگر آید و نهاده شود با جنازه اولی نماز کند بر جنازه اولی و بر جنازه دوم نماز از سر
 کند و تکبیر دوم اگر در وی نیت جنازه اولی کند یا نیت هر دو جنازه را یا چیزی نیت نکند از نماز اولی نیست
 و اگر نه نیت جنازه دومی در وی کند میباید از نماز اولی و این تکبیر برای ثانیه میشود چون فارغ شود
 از نماز ثانیه اعادت کند نماز را برای اولی که اذان یا الفتنه و السجود و البیاض و نماز گذاردن بر بزرگ فضل است
 از نماز گذاردن بر خرد پس اگر جمع شوند دو جنازه صغیر و کبیر نماز گذارده شود نخستین بر کبیر اگر خواهند
 که جدا گذارند مانند اینها کلام و رتبه و او عیم در صورت اختلاف جنازه مرد و زن و رقاعی مالکری

نیز میسر است که بعد از وی اعادت کند و هر کس که در مرتبه از وی مقدم است میسر است و اگر که اعادت
 کند مثلاً اگر ولی میست که پدر او بود و نماز گذارده باشد میسر است سایر الناس را که اعادت کنند و میسر
 امام حجت و قاضی را و علی بن القیاس اگر نماز گذار و بر وی ولی بود و او را اولیاء دیگر اند در مرتبه ان ولی
 میسر است آنها را که اعادت کنند بکذا استناد بن الجوهرة و قاضی خوان و خلاصه و غیر ما من شرح الهدایه
 و حوازی اعادت در صورت خود مشروط بآنست که اذن نداده باشد صاحب حق مقدم ان مؤخر را
 و اگر اذن داده حق ساقط شود و اعادت نرسد کما هو المفهوم من النجادی و شرح کمره
 اگر نماز گذار و بر میت و ولی خلف اند اگر چه راضی نباشد بگذارن نماز با وی جایز است نماز و ولی را
 اعادت میسر است زیرا که گذار و دیگر تبه نفس در این غیر مشروط است و همچنین میسر است کسی را که نماز گذارده
 باشد نصبت ولی یکبار و چون ولی اعادت کند باز با وی گذار و اگر ولی اهل نباشد برای
 نماز مثلاً صغیر باشد یا مجنون یا صاحب لیس سایل پس بر که نماز گذار و جایز است و اگر ولی حبانه
 مرخص بود و نماز گذار و بر وی نشسته و قوم خلف او ایستاده جایز است و اگر در نماز جنازه امام
 بر طهارت نباشد اعادت کند و اگر باشد و قوم بر طهارت نباشد نمکند و اگر دامت کند زنی
 در نماز جنازه اعادت کرده نشود و اگر زنان نماز جماعت گذارند جایز است و ایستد امام درین
 نه مقدم از همه و در عینیه گفته و مستحب است که زنان یکبارگی از یکدیگر جدا نگذارند نه جماعت
 و اگر حدث کند امام در نماز جنازه و بجای خود دیگر بر اخیلفه کند و بنا نماید جایز است که آن
 الخلاصه و فاسدی شود و نماز جنازه بهر چه باشد میسر است و بوی نماز مطلق مگر محاذات زن که در آنجا
 منع است و اینجا که ان فی الزاویه و مکرده است نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و غروب
 و استواء آن ولیکن اگر گذارند در این اوقات اعادت واجب نگردد و در تحفه گفته و فصل
 است که نماز گذارده شود بر جنازه هر گاه که حاضر شود اگر چه وقت مکرده باشد و تاخیر کرده نشود و آن
 و اگر بعد از پگاه روز جمعه مکرده است که بعد از ظهری نماز و دفن تاخیر کند تا وقت جمعه تا نماز
 گذارند بر وی کرده عظیم مگر خوف آنکه اگر دفن مشول شوند جمعه فوت میشود و جایز است

اگر چه
 طهارت
 است

وقتی علامت شود که در میان آنها بود نباشند و همچنین خوش سیاه نیز در القاب بسیار است اما کوته
 بودن بروت سزاوار نیست که آنرا نیز علامت نگویند و نیز بجهت است برای غایبان در از کردن
 بروت در دار الحرب صلوة مسکونه از سیر کنز آورده اگر کسی بر اموی لب بست بود اگر چه نیست بروج
 نبود و احکام کنیم باسلام و اگر موی لب و دوازده بود اگر چه نیست فرج بود حکم کنیم باسلام و بر نماز گذارد
 بعضی گویند اگر در بخشش مصحف باشد و در میانش زنا را کرده و از الحرب بود حکم کنیم باسلام و اما باشد
 که جاسوس بود و در ایشان کرده باشد و اگر در دارالاسلام باشد و احکام کنیم باسلام که اینجا
 ضرورت نیست انتهی و در بدایع گفته اگر یافته شود در دار الحرب پس گویا باشد بروی علامت مسلمین حاصل داده
 نماز گذارد شود بروی و اگر نباشد پس در دو روایت است و صحیح نیست که معامله کرده نشود بروی
 مانند مسلمین حاصل اگر شرط کرده نمیشود و در میان علامت و ولایت مکان بکمال کرده میشود
 بیامتنها باجماع و در عمل بدلیل مکان تنها دو روایت است صحیح است که عمل کرده شود از برای حصول
 غلبه طین با حد الطرفین نزد بودن او در مکان کفر و اسلام انتهی و تصریح ازین شرح مفید است که اگر یافته
 شود در دارالاسلام و بروی مسلمان باشد عمل کرده شود بدان و اگر نباشد پس در روایتی غسل داده شود
 و نماز گذارد نشود و صحیح است که نماز نیز گذاردند به تبعیه ارجح آنکه اگر یافته شود در دار الحرب و مسلمان نباشد
 نباشد صحیح است که کافر است بحکم این و او اگر بتبید آورده شود صبی از دار الحرب یکی از پدر و مادر او
 یا بعد از وی چنانچه در زایدی گفته پس میرزا نماز گذارد نشود بروی زیرا که آن تابع بویست مگر آنکه
 اگر از خود باسلام در حاکم قتل شد زیرا چه صحیح میشود و اسلام او از روی استخوان یا اسلام آری یکی از
 پدر و مادر او از آنکه ولد در دین تابع میشود از پدر و مادر هر کسی را که خویش بهتر باشد و اگر در قید نیامد
 صحیح یکی از پدر و مادر او نماز گذارد نشود بروی به تبعیه و او در فتح القدر یا محیط قتل کرده که نزد عدم
 پدر و مادر او تابع میشود صاحب بروت نزد عدم صاحب تابع و در میشود و گفته که این ادلی است پس اگر
 واقع شود صبی از غنیمت و حصه غایب مسلمان در دار الحرب بمیرزا نماز گذارد نشود بروی
 و حکم کرده شود باسلام به تبعیه کسی که در دست اوست و کرده است نماز جنازه و در مسیحی باشد

از سراج الکریم اصل کرده که اگر خواند نماز کند هر دو بر سر یکبارگی به نیت همه و اگر مختلط شوند مردگان مسلمان
و مردگان کافر پس اگر باشد مسلمانها علامتی که تشریفشان از نماز گذارند از گذارده شود ایشان
و ترک کرده شود کفار را و اگر علامتی نباشد پس اگر غلبه اکثریت مسلمانان راست نماز گذارده شود
بر سبب نیت کرده شود نماز و عابرای مسلمانان و دفن کرده شوند و قبرستان ایشان و اگر غلبه
اکثریت کفار باشد نماز گذارده نشود لیکن غسل و کفن داده شوند و وجه مسنون چنانکه موتی مسلمین
را دهند و دفن کرده شود در مقابر مشرکین و اگر مرد و صنف برابر باشند نیز نماز گذارده نشود بر آنها
و اختلاف کرده شایع در دفن آنها بعضی گفته اند در مقابر مشرکین و بعضی در مقابر مسلمین و نزد بعضی
در مقبره علوی کذافی المضمرات و شافعی گفته نماز گذارده شود بر آنها اگر چه برابر باشند برای ترجیح مسلمین
بر کفار و دلیل آنست که در صورت برابر طرفین برابر باشد جانب نماز و جانب ترک پس ترجیح دادم
جانب ترک زیرا چه نماز بر کافر جایز نیست اصلاً و ترک نماز بر مسلمین نه الحمله مشروعست چنانچه در حق باطل
و بخوان نزد ما و در حق شهید نزد شافعی پس اختیار کردم مباح فی الجمله را بر مخطوط علی لاطلاق اگر گوی
کنیت نماز بر مسلمانان کفایت میکند در افراد ایشان نماز پس واقع نمیشود نماز بر کافر و ادا میشود
حق ایشان و نند گفته اند که قور مسلمانان اگر مختلط شوند بقور کفار و همچنین جاهلانی ایشان بخانه
انها سلام گفته شود و دعا خوانده شود و بخیر نیت مسلمانان و ترک کرده نشود مطلقاً از جهة اختلاف
پس چگونه ترک کرده شود نماز اگر فرض است گویم نیت صرف این باب کفایت نمیکند و در دفع ارتکاب
مخطوط دلیل عدم جواز در صورتی که اکثریت طرف ثانی را باشد اگر چه نیت مسلمین است بالاتفاق و قیاس
نماز بر سلام و جامع القارئ است چه آن هر دو بر کفار علی الاطلاق مخطوب نیستند بلکه جایز است
سلام بر اهل ذمه نزد احتیاج با آنها بخلاف احتیاج نیز ممنوع نیست نزد بعضی ذکوره فی الذخیره و همچنین
جایز است نوبی را دعا بجا نیت و طول عمر ذکوره الزکی و چون نیت صرف معتبر نشد ترجیح دادم
با اکثریت احد الطرفين اگر باشد و اگر نه ترجیح دادم مانع را بر مقتضی و اصل این در اصول مذکور است
و علامت مسلمین چون خضاب غنچه و پوشش سیاه و کوفتی برداشتن و پوشش سیاه و کوفتی برداشتن

در سجده باعتبار قرب آن مکان بسجده باشد و شاید از اینجا است آنچه گفته اند اگر سجده بود و کسی
 برای نماز جنازه پس بایک نیت که نماز گذارد و شود و در کذا فی التبيين و در معدل گفته در خصوص
 مکرده نیست با جماع و همچنین در عید گاه مکرده نیست باتفاق و مکرده است نماز جنازه در راه و زمینها
 مردم و در حق کسی که مبتلا باشد بضرورت نمایان شدن جلای نماز غیر ازین دو قسم و در وقت و در غیر
 نقل کرده بروایتی که گفته اند در راه و در زمین شروع دیگری از پراچه در راه حق نیست همی جمله
 متعلق است بروایتی که گذارد و در زمین شروع دیگری از پراچه اول حق عام است زمانی حق خاص
 پس پس بیکجا باشد به نسبت اول و قول فقها که مکرده است نماز در تابوت محلیش این نیست که مکرده
 است نماز حال بودن میت در تابوت چنانکه از ظاهر عبارت توهم میشود بلکه مراد حال بودن
 مضطرب تابوت است چنانکه در جواب مردمان تصریح کرده زیرا که تابوت خالی نمی باشد از تلوث نجاست
 و جایز است باتفاق روایات تیمم معتدی ملا در شهر و در غیر آن وقتی که حاضر شود او را جنازه و خوف
 کند که اگر بطهارت مشغول گردد و فوت میشود او را نماز و اما در حق امام پس نیز جایز است در خطا
 و در خزان و نصایح همین با اختیار کرده و در روایتی حسن جایزه و فتوی اکثر بر همین است و همین قابل
 است شمس الدین عسکری و صدر شهید حسام الدین شمس الامیه علو الی گفته صحیح جواز است کسی را
 که انتظارش نکلند و در خلاصه گفته تسبیح نیست به تیمم و حق ولی و نه در حق کسی که امر کرده است
 او را ولی و مراد ولی نماز است شخص ولی میت تا آنکه جایز نیست تیمم کسی که مقدم است بر ولی
 میت از سلطان و نخلان و بر تقدیر حضور کسی که مقدم است بر ولی میت جایز است او را که تیمم
 کند باتفاق روایات نیز پراچه در این صورت خوف فوت آن نماز تحقق است چه در این حال
 لغایب احادیث نیست او را و همچنین اگر از آن داده باشد کسی دیگری را به نماز و فرق نیست جواز
 تیمم خوف فوت نماز در میان بودن مصلی محدث یا جنب یا نسا و لابد است در جاز تیمم از خوف
 فوت جمیع نماز بوقت در اشتغال و حضور اگر سبب است باشد که بعضی خواهد دریافت تیمم روایت
 کفافی البحر الرائق و مکرر نماز گذارد و در جنازه تیمم و بعد از آن جنازه و دیگر آیه پس اگر باشد

نزد اجماع و مالک رحمهما الله و نزد شافعی جایز است بلكه اگر ایه و احمد با شافعی است و اگر نهاده شود و نیست
 بیرون مسجد و امام و قوم تمام در مسجد باشند بعضی قوم یا امام خارج مسجد اختلاف کرده اند و ان شایع
 چهارم الصدوق شهید گفته که مکرده است در هر دو وجه و سر گفته که در هیچ یکی از این دو وجه مکرده نیست
 و به قول بعضی مکرده است در هر دو وجه و بی ثبانی که ذاتی شریح ابی المکارم و در عتبات گفته است بعضی
 قوم اگر بیرون مسجد باشند و باقی قوم در مسجد متفرقی میشود که استیفاء بالاتفاق و همین است عادت اهل قسطنطنیه
 که قوم می ایستند در مسجد و جنازه و امام با او از قوم بیرون مسجد در خلاصه گفته مختار که استیفاء است برابر است
 که میت و قوم بیرون مسجد باشند میت بیرون مسجد باشد و قوم در مسجد یا اینکه امام یا بعضی قوم بیرون
 مسجد باشد و باقی قوم در مسجد است مسجد باشد و قوم تمام خارج مسجد و همچنین در تنجیس است و در شایع
 گفته ممنوع است در آوردن میت در مسجد مگر بعد از باران و حیوان و صحیح آنست که این منع برای
 نماز جنازه است اگر چه در مسجد است نباید و اختلاف دارند و علت منع بعضی تعلیل کرده اند بخود تلوث
 مسجد و بعضی بعد از نماز مسجد بر نماز جنازه و برقتد بر او و کراهت تحریمی است و بر تقدیر ثانی تنجیس
 و بچسبیدن تعلیل نکرده نجاست میت بر اجماع بر طهارت میت یعنی بر آنچه مسلم است استیفاء و غیر
 این امام گفته روایت کرده علی الاطلاق اوفق است بقول حضرت صلعم که فرمود که کسی که نماز گذارد بر میت
 در مسجد پس اگر میت مراد او را بود و کراهت تنزیهی اختیار کرده و حدیث نماز حضرت صلعم بر دو سب
 زنی که نمائش بر صیاب و سهیل و سهیل در مسجد اعتکاف عمل نموده و گفته که از این واقعه پیش از
 اصل جواز ثابت نمیشود و همچنین روایت نماز را بر چنین ابی بکر عمر و در مسجد جواب داده که بعد صحت
 روایت لازم نمی آید که جنازه در مسجد باشد و احتمال دارد که چون دفن ایشان برابر حضرت صلعم
 بگمانی که مسجد محیط بود و بوی لند و الخطا ط کردند بسو امری که فی الجمله جواز داشته باشد و صد رشید
 در جامع صغیر روایت نماز را بر عمر و محمول بر عذر کرده و در بعضی تشریحات تفسیر کرده آنرا بشده
 مطر و شیخ اهل و شرح سفر السعادت و شرح مشکوٰه نقل کرده که گویند مصلی جنازه مکانی بود
 متصل مسجد شریف و بر این اکثر اشکالات منحل گردید و احتمال آنکه شاید روایت صلوة

و این اگر چه خلاف سنت است لیکن جایز است از برای اظهار عجز و قصد التماس و استعاضه
 می کنند نیست چه بود است یا بهتر خاک از پهلوی چپ یا چپا که جایز است نماز بر منته سر ملاک را بسته
 باین نیست اگر چه خلاف سنت است و مقدار مغاک قبر بقول بعضی بقدر نصف قامت آدمی است
 و سر او از آنست که تا سینه مرد میان بالا باشد و سر قدر که زیاده بر آن کنند افضل است و اگر مقدار
 قامت آدمی کنند بهتر باشد کذا فی مطالب المؤمنین عن المحیط و از عمره مقدار قامت نیست
 مرد است و قاضی خان قدر اول را ذکر نموده و گفته که عمق الحد نیز همین است و بقول بعضی آن قدر
 که میتوان نشست و طایر است که شوق نیز همین قیاس باشد و روایت کرده حسن از ابی جعفر رضی الله عنه
 که درازی قبر بقدر درازی میت است و عرضش بقدر بالای او کذا فی المصنعات و دفن در
 تابوت در امثال بلاد افضل است از ترکا و بهت نرمی و تری زمین و در اینجا که این علت
 نباشد مکرده داشته اند و از آنچه در شرح می بیند از محیط نقل کرده تخصیص استخوان آن بکمان نرم معلوم
 نمیشود و یارب مگر عمل بر آن کنند و اگر بگیرند تابوت را نهی سر او را است که بگسترانند و روی خاک را
 و چسبانند گل طبقه بالای او را و بگردانند چپ راست میت حشتهای خام خشک تا بتبره الحد باشد
 کذا فی الخلاصه و همچنین اگر تابوت نگیرد مستحب است که در زمین آبی خاک فرش کنند کذا فی السیماجیح
 و جایز است که برای کردن قبر کسی از ابزار دوری مقرر نمایند کذا ذکره قاضی خان و سنت نزد ما است
 که نهاده شود جنازه را بطرف قبله بر قبر و بر پشته شود میت را از جنازه و فرو آورده شود و او را از آن طرف
 در قبر بکشایند در طرف راست استاده میگیرند میت را وقت انحد استقبال قبله باشند و سل کرده نشود
 چنانکه در پیشانی است و صورتش است که نهاده شود جنازه پائین قبر بخوی که سرش متعلیل
 هر دو پای میت باشد اگر در قبر بود پس از آن کشیده شود میت از طرف سر در قبر و نیز سنت است
 که بگوید و اضع او وقت وضع بسم الله و علی قبر رسول الله و نهاده و ترا تبرک بنام خدا و پیرویم
 و دفن کردیم ترا بر زمین و ثمریت رسول خدا و در طهره تمیال هر دو کمره و بالند و در بدائع و سنن
 سبیل اندزاده است بحسب اختلاف روایات حدیث و جفت مانند طاق آفر و در آرد گاه

میان آن هر دو مدتی که در آن وضو تواند کرد و اعادت کند میم را و اگر نه نماز گذارد و بهمان میم
 و برین است فتوی و اگر تیمم کند در خانه خود و همراه جنازه شود بکند و بر آب اعادت لازم
 نبود اگر در ننگ نباشد زیرا که خوف موت تحقق است و فرق نیست در آنکه خوف کند فوت را
 در مصلی یا در خانه گذارنی همچنین باتفاق جایز نیست تیمم برای جنازه که منتظر باشد گذارنی یا لحاظ
مفصل در احکام دفن میت و آنچه متعلق است بدان بدان که دفن میت فرض کفایه است گذارنی
 الشرح و سنت در قبر لحد است نه شق خود و سپهر اصل علی السلام لحد برای میت و شق
 برای غیر و صفت لحد چنان است که بعد از آن که گنده شود قبر او را استطیل کنند و شود درون
 آن از ته ضلع جانب قبله تا نهاده شود میت در آن و صفت شق آنست که گنده شود و در وسط
 قبر کوکی صغیر مانند نه یا بنا نموده شود از هر دو طرف بازو آن بخش جام و آنچه بدان مانند نه ساخته شود
 میت در و اگر زمین نرم باشد پاک نیست شق گذارنی قاضی خاں و آنچه در توارث اهل عینه در شق
 منقول است بر همین محمول است چه زمینهای ایشان به بقیع گشت و نرم اند گذارنی العنایه
 و بعضی شروح العنایه و الا ان در دیار ما نیز بسبب رخاوت زمین همین شعاع است حتی که تجوز
 کرده اند مشایخ در امثال ایندیا باین علت خشت پخته و چوب گرفتن تا بوی که از این باشد
 بلکه در بعضی زمینهای یگستان که سکونت دارند در آن بعضی اعراب شق نیز متحقق نمیشود و
 نهاده شود میت و نهاده میشود بروی خاک که از انقلد ابن الهیام و بنا بر همین اختلاف فقاع در صلابت
 در خاوه حمل کرده اند بعضی حدیث تشریف بر آنکه لحد برای اهل مدینه است که زمین آن دیار
 بسیار سخت است و این مخالف آنست که از عنایه و غیر آن از رخاوت و سستی آن زمین فکر
 کردیم و مشهور از حدیث افعی شق است لیکن در عادی که کتابی معتبر در مذبح است لحد او
 گفته و شیخ ابو الکلام هم چنین نقل کرده که آنچه ذکر کرده شده در مدینه و تحریر از مذبح و موافق میشود
 قول حنیفه و بسیاری از صحابه و صیبت کرده اند بآنکه خاک انداخته شوند و دفن کرده شوند
 بی لحد و شق و بود که ریخته میشود بر اینها خاک و محفوظ داشته میشود او را از ان بخششی

و در شرح منقیه نقل کرده که اگر نوشته شود عهد نامه بر روی میت یا دستار و یا کفن او
 امیست که بخشد او را خدا تعالی و از بعضی متعینین نقل کرده که وصیت کرد که بنویسند در روی
 و سینه او بسم الله الرحمن الرحیم پس همچنان کردند و چون دیده شد در خواب حال کرده شد
 از حال او گفت هرگاه نهاده شدم در قبر آید ملائیک عذاب چون دیدند آنرا نوشته بر روی
 و سینه بن گفتند محفوظ شدی از عذاب خدا و انتخاب است که بعد از وضع میت استاده کنند
 خشتها خام یا نه پار مارا بر روی کفکذا فی المتن و در شرح مذکور است که این باتفاق
 پارهای است که باقی نمانده اند و اما باقیه چون بویا نزد بعضی مکرده است و نزد بعضی جایز بلا کراهت
 و باید که بند کرده شود رختهای او تا خاک بر میت نیفتد و مکرده است خشتها بخت و چوب پارها
 و در خلاصه و قاضی خاں گفته که کراهت خشتها بخت و چوب است که در متصل میت باشند و در مورد
 ان لا بأس است برای پناه از دوزخ و در تحفین گفته رخصت داده است امام اسمعیل علیه السلام که گویند
 شوند خشتهای بخت خام بر روی میت گذاشتن و بویا بختها را گفته اند و در زیر
 خشت بخت اگر نهاده نباشد از برای بویا زمین پس هر جا که زمین نرم باشد پاک نیست بختها
 خشت بخت و مانند آن از چوب و انتخاب است پرده کردن قبر زن را مثل پادری از ابتدا
 و وضع وی در قبر تا آنکه فارغ شوند از تسویه خشتها است از نظر مشورت و پوشند قبر مرد را اگر بعد از
 باران و برف و امثال آن و در دشافنی قبر مرد را نیز پرده کنند و بعد از تسویه خشتها بریزند خاک
 و پاک نیست در ریختن آن هر چه بپزند از دست و پا و بیل آهنی و کلند و خزان و سنج است کسی که حاضر
 شود و دفن پاک سه مرتبه ببرد و دست از طرف بایست خاک در سبزهش بپاشند و بگوید و مرتبه اول
 منها خلقناکم یعنی از زمین آفریدیم شما نخستین بار و در مرتبه دوم و فیها نعیدکم و در آن زمین بانی
 ازیم شما را بروت و در مرتبه سوم و منها نخرجکم تارة اخرى و از آن زمین باز دیگر خواهیم بر ما آورد
 شما را روز قیامت کذا فی الجوهرة در صلوة مسجود گفته چون مرده را در خاک نهند هر یک شستن خاک
 بر گیرد و چیزی از قبران بکنند و این خاک اندازد بعد از مرده از آن خاک خدا تعالی نکوبد و در

میت در قبر و معتبر در کفایت است برای این کار و ساقی گفته باید که در تابستان و در احوال
 آنحضرت صلعم چهار کس بودند علی و عباس و پسرش فضل و در چهارم اختلاف است مشهور است که
 که صیب بودند است که در اندکان میت در قبر پیران اقویاد و امنا و صلحا باشند و اگر پیران نباشند
 پس جوانان پنجین و در محرم محرم اولی است باو خال زن مرده و در قبر و همچنین در محرم غیر محرم بهتر است
 از اجنبی گذاشتن البعد و در خلاصه گفته اگر باشد کسی از محارم نسب یا رضاع یا مصاهره چون پدر شوهر
 او در ایام قبر او را و اگر نباشد کسی از پیران اجنبی در آیند و گرنه جوانان صلح لودر نیاید هیچ یکی از زمان
 قبر گذاشتن الملقط و محیط و در عنایه گفته در نیاید قبر را کافر و زن اگر چه قریب باشند و در شرح منینه
 گفته مرده باشد میت یا زن و نهاده شود میت را بر پهلوی راست او متقبل قبر گذاشتن خلاصه و در عنایه
 در اولی باب جنائز تقاق روایات بر این وضع ذکر کرده و در شرح منینه گفته و نهاده نشود بر پشت او
 و تکیه داده شود میت پس پشت او بخاک و مانند آن تا متقلب نگردد و در نهایت حدیثی در امر استقبال
 میت بسوی قبله و نهی از لغت او و بر پشت نقل کرده و نهاده شود و زیاده و خشی گذاشتن انی الغراب
 و کشاده شود گری که بخوف انتشار بر نفس بسته باشند گذاشتن المتون و جایز است نظر بر روی میت
 بعد از آنکه نهاده شود در قبر و پاک نیست بگزارند جان ز بر میت در قبر گذاشتن انی الخلاصه و الخزانة و فیض
 گفته این وقتی است که گفته شد از پنبه و بخوان و شیخ اجل در جامع البرکات گفته علما جامه در نه
 مرده اند ختن را کرده چهار نهمه آنکه توضیح و امرا ف است و سبب آن ختن ان در قبر شریف
 چنانچه در حدیث آمده ان میگویند که شقران که مولی آنحضرت بودی امر صحابه و نسای ایشان اینست
 تا کسی بعد از آنحضرت از آن پوشد و در زیر پا ندارد و استمال نکنند و بعضی میگویند که آن از خواص
 نبوت است زیرا که آنحضرت زنده است و در قبر و آمده است که صحابه بعد از دفن خواستند که بر آردند
 باز خوش نه داشتند کشف قبر بعد از دفن انهمی و بعضی گویند بر آورده شد ان چادر بعد از
 نهادن ششها از قبر شریف و صلعم و عهد نامه در لحد شاید نهاده و بعضی گفته در شل حرم
 بموم اندر گیرند و استوار کنند و در پیش روی میت دفن کنند گذاشتن انی الصلوة المسجود

از حضرت در قبر ابراهیم سپید ابراهیم و در مصیبت گفته مختار عدم کلامت است و در خلاصه
 سرور و ایت داد کرده و در شرح سفر السعادت از ترمذی نقل کرده که بعضی از اهل علم
 که حسن بصره از ایشان است در گل کردن قبور رخصت کرده اند و شافعی نیز همین است
 و در تاتار خانی مذکور است اگر خوابی نه قبور پاک نیست بکسل نمودن آن و در جواب خراسانی
 گفته که همین است اصح و برین است فتوی و منقول از علماء ما نیست که کرده است نشان کردن
 قبر بعلاستی و نوشتن چیزی آن برای ورود و نهی در آن کذا فی التحفه و الملتقط و الجنیس و در خلاصه
 و طهیریه گفته و اگر بگوید بر قبر چیزی یا بنده سنگی پاک نیست بآن نزد بعضی و در جامع الفتاوی
 گفته تحقیق بتواتر یافتیم نوشتن بر قبر از شاخ خود و اگر کرده بود چگونه اجازت داندی و در شرح
 و سراجیه در اعلام مقابر بعلاستی هشتمین نوشته شده بدان قبر را لا باس به گفته و در حدیث صحیح
 آمده که حضرت رسول صلعم سنگی بدست شریف خود بکلف برداشت و بر قبر عثمان بن مظعون نهاده
 و فرمود این علامتی است که قبر او در خود را می گنم تا دفن کنم نزد موی هر که میرد از اهل من رواه
 ابو داود و مکرده است بنام نمودن کعبه و مانند آن بالای قبر برای وقوع انبی در آن و در حدیث
 است بر ستم کردن باد و باریدن باران بر قبر مومن کفارت از گناهان او کذا فی الغرائب
 و در عمدة الابرار گفته لا باس است نزد بعضی و در مطالب المؤمنین گفته که مباح کرده اند سلف
 بنابر قبر مشایخ و علماء مشهور تا مردم زیارت کنند و شراحت نمایند بجلوس در آن و لیکن
 اگر برای زینت کنند حرام است و در مدینه مطهره بنا و قبورها صاحب زان چنین کرده اند ظاهر
 است که آن تجویز آن وقت باشد و بقدر منور حضرت شیر قبه عالی است و مکرده است جامه پوشیدن
 قبر را و زدن خمیر و سایه بآن ریخته و سایه بکشد و اگر عمل وی و بر پا کردن الواح مکتوبه بقبور
 نیز مکرده است و بسیار است که حدیثیست بدان اگر راضی باشد بان چنانکه معذب میشود بکفر فضايل
 و مناقب او در دنیا بگرا راضی بوده بوی در حین حیات خود اگر کسی که خطاب کرده باشد او را بان
 مناقب کذا فی اشتهار و اگر غرضی محسوس داشته باشد در آن پاک نیست بان چنانکه در بنا و قبر

اعمال اوست نماید و مرده را از ان اسایش باشد و معارف و محمول منسلح خواندن سوره اخلاص
 است سه بار بر سر ته کلج و مکرده است که زیاده ریزند خاک را بر آنچه از قبر فرایده و نزد محمد لا باس
 به است که انی شرح المنی و بلند کرده شود قبر را بقدر یکو جب این اکثر است در روایت و در لباس
 اکثر از ان نیز جایزه داشته و در مدافع گفته مقدار یکو جب زیاده از ان اندکی و در شرح مدایه بین
 را اختیار کرده و اما بلند ساختن زیاده از این مقدار بقدر اعتدال در قبور علماء و اکابر جایز بلکه مستحسن
 باشد نظیر بقای نظر ان زمان تا عیب ایشان بر قلوب آنها ننهد و دوستی است که قبر را مانند
 کوهان شتر شکل سازند و از اسنم گویند و چهار گوشه نکنند و در طهیریه و جوب نیم نصیر کرده کذا فی
 البحر و در صحیح بخاری از سفیان ثمالی که از اتباع تابعین است روایت کرده که وی قبر شریف
 آنحضرت را ستم دید و شیخ ابن الهمام از جماعه صحابه تابعین آورده که قبر شریف آنحضرت و شیخین
 ستم اند و حدیثی در نهی از تزئین نقل کرده و نزد شافعی تسبیح کنند یعنی مربع سازند زیرا که آنحضرت
 مسطح گردانید قبر سیر خود ابراهیم را و صاحب نهالیه بسط و محیط طوباش چنین نقل کرده که آنحضرت
 اولاً قبر ابراهیم مسطح کرد بعد از ان ستم کردند و مستحب است پیشین آب قبر کذا فی الخلاصه و در بعضی
 کتب بلفظ لا باس به واقع شده و در روایتی از ابی یوسف مکرده و مرویست که آنحضرت
 آب پیشید بر قبر سیر خود ابراهیم و هم مرویست که بلال اینچ آب پیشید بر قبر شریف آنسور
 صلعم بشکی شروع کرده از جانب آنحضرت تا آنکه رسید بسوی هر دو پای او کذا فی مشکوٰۃ و در
 سنن ترمذی گفته پاره آب از تنای پای ریزند که رسول صلعم گفت آب بخن امینی است از عذاب
 کور و بعضی گفته اند غله در پیشین قبر غیر آنحضرت تناول بنزول رحمت و شسته شدن گنایان
 است و مکرده است گچ کردن بر قبر کذا فی اکثر الفتاوی و الشروح و در معدن گفته این قول قدما
 و متاخرین تحسن داشته اند از مطالب المؤمنین گفته دیدم در بخارا قبر را که بنا کرده شده بود ششها
 پنجه هموار کرده شده و در گچ نمودن قبر تر اختلاف وایت مشهور در اوایل قول بکر این است
 و در تحفیس لا باس است بر خلاف آنچه کخی در مختصر گفته و نیز در تحفیس حدیثی مضمین وقوع آن

از آنحضرت

که اگر سوگند خورد یکی که کلام نکنم فلان را پس کلام کند او را بعد از مرگ او عاقبت نمیشود زیرا که همین
منقذ دیگر و دیگر کسی که صلاحیت فهم دارد و میت اینچنین نیست زیرا چه نمیشود و اشکال دارد
میشود و برایشان بحديث صحیحین که بدستی که میت هرگز نمیشود تا از تعال مردم را اگر آنکه مخصوص دارند
این حدیث را بوقت نهادن در قبر از برای مقدمه سوال لیکن بر این میر لازم نمی آید نفی تلقین بعد
از موت زیرا چه این میباشد وقت باز گردانیدن روح انتهی و شیخ اجل و شرح مشکوٰۃ علیهم
و سمعیت را مفصل نوشته و بعد گفتگوی فریقین بر این وجوه ثابت کرده از آنجا باید جست
و باجمعه مقتضی مذکور است و جماعه که قایل اند بحقیقه سوال در قبر و اعادت روح و عقل و جسم
بعد از دفن از برای سوال تلقین ملایم و مناسب است چنانچه در تخصیص الاوله از امام صفار نقل کرده
سزاوار است که تلقین کرده شود میت بر مذکور است و بر کتلقین نمیکند و میگوید بآن پس
بر مذکور است اعتراض است که گویند میت جامد محض است و روح در قبر معاد نمیشود و آنچه در کافی گفته
که اگر مسلمان مرده است محتاج نیست بسودی بعد از موت و گرنه فائده نمیکند تا تمام است
چه با وجود اسلام احتیاج بسودتد کیر تلقین برای ثابت و اثبات نیست چنانکه در حدیث آمده که
آنحضرت صلعم بعد از دفن فرمودی استغفار کنید مرید خود را و سوال کنید برای وی بهشت را
که بدستی آن الان ملو ال کرده میشود از وی و سیوطی در جمع البحار مع بقدر طرق آورده که فرمود آنحضرت
صلعم وقتی که میرد یکی از برادران شما بریزد بروی خاک را باید که بایستد مرد از شما نزد سر و بگوید
ای فلان بن فلان و دی میشود آنرا و لیکن جواب نمیدهد پسر باز گوید این چون این باد میشود بر می
نشیند در قبر پسر باز گوید همانرا در این نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدا تعالی تر و لیکن
شما نمیشوید پسر گوید یا کن ای فلان ای کسی که بر آمده تو بران از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
و رسوله و آنکه راضی شده که خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است قرآن امام تو
چون این بگوید میگوید یکی از منست که در دست دیگر بر او میگوید بیرون آید از پیش این بنده
چکار دارم اکنون با وی که حق سبحانه و تعالی کرد رحمت او را و گفت مردی ای رسول الله اگر نام

به میت اسالین مردم و چراغ افروختن و متعارف بصدق طبع ایذا مردم از تاریکی راه و گویان گفته
 اند که ای فہم من شرح الشیخ و متحب است کہ چون از دفن خارج شوند بنشینند نزد قبر ساعتی بمقدار
 زمانی کہ بخیر کرده شود در آن شتر و شتر و شتر کرده شود گوشت او را تلاوت کنند قرآن را و دعا کنند
 برای میت کذا فی الجوزہ و وصیت کرده بود عمرو بن عاص مرسل بود از وقت موت خود بنشین
 بعد دفن گفت تا انس گیرم بشما و بدانم کہ بچہ چیز باز گردانم و جوابی ہم فرستادہ ای پروردگار خود
 را کہ حد قبر اندہ سوال کنند در ترانہ است چون میت را در گور بپوشند از سوال کنند در اینجا است
 سورہ ملک باید خواند و ثواب بخشد تا جواب سوال باور اسان گرداند و در حدیث خواندن
 افتتاح سورہ بقرہ تا مفلحان نزد سر میت و اختتام آن از امن الرسول تا آخر نزد سر و پا او
 بعد از دفن آمدہ و طبیی گفته است بخین شنیدیم ما از بعض علماء کہ مستحب است ذکر مسئلہ
 از مسائل فقہیہ در آن وقت و متعارف ذکر کنند از علم فرائض است اختلاف دارند مشایخ ما در فقہ
 میت بعد از دفن قہستانی گفته نزد ہر سہ علماء ما جایز نیست و برہن است مشایخ بلخ و بخارا
 و حمل کنند حدیث لقنوا موتکم را بملقین وقت احتضار و قربت بدلیل بخیر روایت این شایخ
 از ابن عمر آمدہ ملقین کنند مردای خود را کلا لا الہ الا اللہ بربی کہ نیست سہج مسلمان کہ بگوید آنرا
 نزد موت کہ اگر نجات یابد او را این کلمہ از عذاب و دوزخ و بعضی شایخ ما کرده اند از او معتاد است
 در بعضی بلاد و شش لایہ جلوی پر سیدہ شد از آن پس گفت منع کرده نشوند مردم از آن اگر نکنند
 و امر کرده نشوند بان مگر ترک دہند کہ انی اکتفیس بہ و مضمرات گفته عمل میکنم بملقین شہادتین
 نزد حضور موت و نزد دفن ہر دو ہنگام صاحبیہ گوید شنیدم استاد خود قاضیخان را
 کہ حکایت میکرد کہ امام مرغینا فی ملقین سیکو بعض یاران خود را بعد از دفن و وصیت
 کردہ بملقین وی بعد از دفن و گفت تا ضحیٰان ملقین بالفرض مگر نفع نکند ضرر ہم
 نمیکند کہ انقلد الشیخ ابو ہریرہ کلام و شیخ ابن ہمام گفته بطن ما در کتب مشایخ حدیث
 ما از طایرین است کہ سمع نیست از زہدیشان چنانکہ تصریح کردند بدان کتاب الامان

کذا فی البیّن و دفع القدر گفته باد وجود سلامت عظام او را گریز باشد نیز جایز است و جمع یکی
 گفته استخوانهای مرده اول و بگردانند فاصلی میان هر دو مرده از خاک و در خزانه از مغیره المستفید
 عدم جواز مطلقا نقل کرده زیرا چه حرمت یا است و شاید که این محمول بر صورت سمیت باشد و ضرورت
 و در مکه معظمه موافق روایت اولی دفن در قبر غیر که بعضی از صلحا بعد از خاک شدن و عدم بقا
 متعارف شده کذا فی شرح الشیخ و اگر مرده بردارد درنده از قبر او جایز است دفن غیبی او در آن
 و همچنین اگر تحویل کرده شود مرده ان قبر را بقبر دیگر جایز است که دفن نمایند و در آن دیگر پیرایان
 و از آن او کذا فی الخزانة و شکسته نشوند استخوانهای بیهودا که یافته شوند در قبور آنها زیرا چه حرمت
 استخوانهای اینها مانند حرمت استخوانهای مسلمانان است کذا فی قاضیخان و دفن کردن شبانه
 و روزانه هر دو جایز است لیکن روزانه بهتر است کذا فی السراج و بعضی مکرده داشته اند شب و
 دفن کرده شده ابو بکر بن شب روایت دیگر نیز در وقوع دفن شب از آن حضرت صلعم آمده و مستحب است
 دفن هر یک در مقبره شهری که مرده است در آن اگر چه غیر شهر او باشد و مرد عبد الرحمن بن ابی بکر
 بنام و دفن کرده شد بکه و چون عاقله صدیق بن یزید شش دفن اگر حاضر نباشد بود من در وقت
 تو نقل میکردم ترا و دفن میکردم ترا در میانجا که مرده بودی و اگر با وجود این نقل کرده شود بر میل و مانند
 ان باک نیست زیرا چه مسافت راه قبرستان گاه میرسد باین مقدار که انی تخشیس و امام سمرخسی گفته
 که قول محمد در کتاب که اگر نقل کرده شود پیش از دفن تا یکمیل یا دو میل باک نیست دلیل است بر آنکه نقل
 از شهری بشهری مکرده است نقل فی الخلاصة و قاضیخان و بمرین است روایت ملقط و برمانیه
 و نیز در قاضیخان و تلخیص در انصوت لابن است و در غرائب و عیون گفته مکرده نیست و در خزانه
 و تخشیس گفته لا اثم علیه زیرا چه هر دلیست که یعقوب بن مضر و شبام نقل کردند و موسی عم غفل کرد
 تا بوقت یوسف عم از مضر شبام بعد از مرور آنقدر مدت استخوانها او با استخوانهای پدران او
 باشد و پوشیده ماند که این شرع من قبلا است و شرط العمل بآن تمام نیست ایضا مگر آنکه
 نقل کرده شد که سعد بن ابی وقاص بن سعد از قسری که بخار فرسنگ از مدینه بود و مرده تناسل

در میت ندایم نسبت کنم فرمود نسبت کن بچو اگر مادر بمهر است و چلی صورتش چنان گفته
 یا فلان اذ کرد نیک اندی گشت علیه وصیت بقدر با و با سلام دنیا و محمد مسلم بنیاد باقران
 اما و بالکعبه قبله و سحاب است و فن میت و بر مسایا اهل خیر و صلاح و احترام از بر مسایه بد چه بدست
 که متاذه می شود و مرده به مسایه بد چنانکه متاذه می شود زنده از و کذا فی اکثر الکتاب شیخ اجل
 و شرح سفر السعادت گفته و فن در جوار صلحا موجب برکت و نورانیت و صفا است و مکرده است
 و فن میت در خانه که می بود در آن اگر چه ضعیف باشد مگر بضرورت زیر اچان مخصوص بنیاست که آنها
 و فن کرده شوند در جای که فوت کنند و نیز مکرده است گرفتن قبر در کوچه و بازار و اگر وصیت کنند بآنکه
 و فن کرده شود در مقبره فلان نزدیک فلان را بدر رعایت کرده شود و وصیت او را و اگر وصیت کنند
 بآنکه و فن کرده شود در خانه خود آن وصیت بطل است کذا فی التواریخ و و فن کرده شوند و کس مثلا
 در یک قبر مگر نزد ضرورت و بر این تقدیر نهاده شود و متصل بجانب قبله و خلف او کودک و خلف و یک
 خنثی و خلف آن زن و فصل کرده شود در میان مرد و مرده بجا ایل خاک تا در حکم دو متبر
 هلاخده گردد و اگر مرد و مرده باشند تقدیم کرده شود و فصل را چنانکه کرده شد و شهدا احدی همچنین اگر
 مرد و زن باشند کذا فی التاتار خانیة و در خزانه است کسی که بکند قبر را برای خود پیش از موت پاک
 نیست بآن مجبور میشود و بر آن بعضی گفته اند که آن مکرده است و آنچه بعد مکرر است و از او باشد
 تهیه بخو کفن است که احتیاج بوی غالباً متحقق است بخلاف تبر که خداوند که بجا میبرد کذا فی
 شرح المنیة و اگر مرده دیگر را در آن قبر و فن نمایند اگر مقبره وسیع باشد مکرده است و اگر تنگ باشد
 جایز و لیکن ضامن شوند آنقدر بزرگ که فرج کرده بود صاحب آن قبر در تیار ی ان کذا فی المنیرات
 و ظاهر آنست که وضع این سنگ در زمین قف است چنانچه لفظ مقبره مشعر بر آنست و اگر در صورت
 تنگی نیز مگر چه جایز باشد و در خزانه باین قید تصریح کرده و گفته شخصی اگر بکند قبری برای خود در غیر
 ملک خود در زمینی که مباح است او را حفر در آن پس و فن کرده شود در آن غیر از خودش
 کرده نشود تا آخر و اگر بوسه شود میت در قبر و خاک شود جایز است و فن غلبه او

اگر چه شهادت بر همه عوار که به باشند برآورده مراعات سنه نمایند و کرده از یلیعی این تمام گفته نیستند انهم
 خلاف در میان مشایخ در آنکه اگر دفن کرده باشند میت را بی غسل برای نماز نشین نکنند برای ادای حق
 او بلکه نماز بر قبر گذارند و غسل ساقط شود چنانکه گذشت شخصی اگر مقبره کند زمین خود را برای سلیمان جابر است
 و غیر سدا و را که رجوع کند از آن بعد تمام این عمل و تماشای آنست که دفن کرده شود در آن یکس یا زیاد
 باقون او و یکسانست در دو دفن غنی و فقیر و در ان شرط تسلیم بگو متولی برای تمام این وقت اختلاف
 مشایخ است که انی العرائب و صلوٰه مسعود گفته اگر کسی زمین خود را کو رستان خالصه برای خویش
 واقف کرده همین که یک مرده از اقارب خود در خاک نهادن زمین بر همه مردگان مسلمان مسلح
 شود و اگر باز دارند ظالم باشند و درختهای که در آن زمین بعد گردانیدن وی مقبره رود اگر کسی
 نشانه است نه از معلوم باشد بوی رسد و اگر بگو متولی یا قاضی که انی العرائب فصل در حکم
 امور متعلقه بشبهه مورد این نام نیز باشد شرح چند وجه است غریق و حریق و غریب مطعون و مضطرب و متوکل
 بظلم مرتب باشد یا سوای آن و غیر ذلک مرتب آنرا گویند که شهادتش کمینه باشد با دراک خیری از منافع حیوة
 بعد از بیح حول کل و شر و خوف و عداوة و بیع و شرا و کلام طویل و استیاده شدن و نقل از جای بجایی
 دیگر که آنکه برداشته شده از آنجا بخوف بی سپردن لنگران اعتبار ندارد و همچنین اگر به بهوشی مدتی بحیوة
 بگذرد و اگر ساجد که مجروح افتاده بعد از فرو نشستن هنگامه قتال تا وقتیکه نماز عقل و هوش زنده مانده
 یا در عین حالت فساد یکیش بانه روز بهوشش گذرانید در حکم مرتش است و اگر وصیت
 کند نزد ابی یوسف مرتش باشد و نزد محمد نه و اختلاف دارند متاخران در تصحیر این خلاف بعضی گویند که این
 در وصیت نیایست و در وصیت اخروی اتفاق مرتش نیست و بعضی اختصاص نزاع در وصیت با امور دنیوی
 کنند و در امور دنیوی گویند بالاتفاق مرتش است و بعضی گویند خلاف نیست در وصیت املا قول میسر
 محمول و وصیت بنویست و قول محمد بر وصیت اخروی و اگر در آنکه وصیت مرتش بود بخلاف ذکره
 فی الخلاصة و در قاضیخان چنانست بطلان و ت بوضوح است که زیاده کند بر دو کلمه و کلمات
 باطل نمیکند شهادت را این تمام گویند اینهم که در اثبات نه کرده وقتی است که بعد انقضای

مردم برداشته آوردند و بوقیق روایت لاثم علیه مفعول مخالف قول محمد می تواند شد چه یعنی انتم منافی
 کرامت نیست و این اصحاب تخمین بعد از آن خود گفته که نقل از بلده بسو بلده دیگر اشتغال بالایستی است
 زیرا که زمین همه کفایت است بر اکاموات و درو تا خیر دفن اوست و اینقدر برای کرامت کفایت میکند
 و همچنین ممکن است که روایت ضحی خان بر بنی لاثم علیه محل کنند بر آنچه ظاهر دست از جوار بلا کرامت
 اما روایت غائب منافات صریح دارد باینکه اختلاف روایات درین مسئله بیشتر است و اگر کتب
 اعتماد بر روایت کرامت ظاهر میشود و دلالت دارد بر حدیث عایشه که فصل است درین باب الله
 اعلم و اما بعد از دفن در یختن خاک پس اتفاق شایع جاری نیست نه در مدت قصیه و نه طویل و با بر است
 که از شهر بشهری بشد یا از مقبره بمقبره دیگر و لهذا اتفاق دارند بر آنکه اگر زنی که پیشش در غیر شهر او مرد
 و غیب و در آنجا دفن شده از بی صبر خواهد که نقل کند آنرا بشهر خود نمیرسد او را کذا فی عامه الفتاوی
 و بسیاری از اصحاب به دفن کرده شدند در زمین عرب و از آنجا منقول گشتند اما اگر پیش تعذر باشد
 جاریست و عذر آنست که بدعوی غصب یا شفعه مثلاً آن زمین را دیگری مستأند در این صورت مالک
 مختار است اگر خواهد امر کند به بر آوردن میت از زمین و اگر خواهد زمین را هموار سازد و کشت کند
 بر آن کذا فی تخمین از جمله اعدا آنست که در محل کسی از نقد یا جنس مانده باشد و بعد از یختن خاک
 آگاه شوند اگر ممکن نباشد بر آوردن متعلق بی جنبیت بیرون کرده شود میت را تا همتای افتاد
 تمکن شود و اگر ممکن شود کندن شود خاک را و متاع بر آورده شود کذا فی الجواب بر الاحکام و در بحر گفته
 اگر بکمال بقدر یکدیگر هم باشند و میت که مغیره بن شعبه فراموش کرد انگشتری خود را در قبر پیغمبر حنبل
 صلعم پس رجوع کرده بصحای دیگر و پرسید شد تا آنکه برداشت شته را و گرفت خاتم خود را و بوسه داد
 در میان هر دو چشم مبارکش بود که فرموده بان و میگفت که من با خیرین شام از روی ملاقات و
 مواجهه پیغمبر صلعم که بعد از همه باز باشد چنان کمال شرف شدیم و در صلوٰه مسجود زیاده است
 گفت من انگشتری را قصد گذاشته بودم تا بار دیگر جمال مبارکش بینم و اگر نه ساءه شود میت برخلاف
 سمیت قیل یا ربی حبیبی او غش کرده شود برای مراعات ستمه بعد از یختن خاک اما پیش از آن

ازان است که اگر کشته شود خون شرعی بقصاص یعنی باطلح طریق باحد در جرم شهید نباشد و صاحب
 معدن مقتول تعذیر را بعدین میان شمره و در چنین کسی که کشته شده از دست خود یا قتل جایی
 یا از جای قتل بر آفتی که از انسان نباشد چون درنده و غرق و حرق یا سوزنده مثلاً اسب مشرک
 بی آنکه سوار بود بر دوشی سپهر که مسلمان را یا جوشته مسلمانان و نیند از او را یا اسب مشرکی یا بدین بابت
 ادبی باعث از شرک یا بلغزد پای اسب خود بخود یا حمله کند بر عدو سواره و بقتل ازان یا در نیت اراستها
 یکدیگر پی سپهر شود یا در مصیوت از دست کفار مضطر شده بقتل در خندق یا تاشی یا قتلای که گرد خود جمع گرد
 باشند یا صحرای نماید بر دیوار قلعه که مشرکان در دست تحصیل اند و بقتل یا قتل کند بر دیوار قلعه و اندازد
 بر روی بقتل در جمیع این صورتها شهید نباشد و اگر دانه عدوی بکشد و حال آنکه دی سوار بود یا رانده ارس
 یا نکر و یا دیگر زنده بدست و پای خود یا شورانند مشرکان و یا مسلمان یا ضرب زجر پس بکشد از یا بپندارد
 از دیوار قلعه یا در آبی و تاشی یا بر روی دیوار یا سیل آب یا تاشی را با او برگمارند و برسانند بر روی تاش
 را بواسطت باد یا چوبی که طرشتان سوخت حتی اگر مسلمانان در کشتی کشته باشند و یا تاش عدو که کشتی
 گرفته سوخته گرداند اگر چه این استحقاق بقتل کشتی تجار و زانیان نباشد چنانچه در عام فتاوی ذکر کرده بی اختلاف
 روایت مگر در قتل ضبط صور سیل و کشت آن کسیکه یافته شود در روز مگانه و حال آنکه بر روی خم است یا اثران
 چنانکه بر می آید خون سیل از چشم یا گوش یا شکم او یا بوی اثر شوخی است یا اثر ضربت خون شهید است هیچ یکی از این
 اثر نبود شهید نباشد و همچنین اگر بر آید خون از جایی که بی رسیدن آفتی در باطن نیز از آنجا بر می آید چون بینی و
 ذکر و بر یا بر آید خون از دهن آن بحالی که فرو آمده از سر کشته نگونید اما اگر دانه است شود که از شکم
 بر آید و دهن بر آید حکم شهیداری نمایند در نهان یا بعد طوق کرده که در یافته میشوند از یک خون از شکم
 آورده که نازل از صراف میباشد و مرقی از شکم بسته و در کافی گفته خونیکه از شکم بالا بر آید اگر سایل است
 غسل داده شود و اگر منجمد بماند و آید شود و اگر فوج اسلام و فوج مخالفانه بر دو طرف بمقابلت و مقابل
 بر کرده غسل داده شود کسی را که یافته شده مرده درین فوج مگر آنکه دانسته شود که این کشته شده با برن خطما
 چنانچه اگر یافته شود قبلی در غیر صورت قتال در معرکه یا در غیر آن معلوم نباشد قاتل او پس اگر با صفت

حرب واقع شود پیش از انقضای مرتت نباشد پختی ازین چیزها سبی اما ازین وجوه آنچه مباین است
 مرسا و امورات را در بعضی احکام مشروطه اندیل مراد از ان مسلمانان است که طاهر با طهارت و وجبات
 غسل کشته شد حق شرعی از دست اهل حرب یعنی وقاطعان طریق بهر آنی که باشند چوب و سنگ
 و کلنج و نخوان یا از دست دیگر مسلمانان لول و دمه و مانده بالقی و نهی که موجب قصاص شود و بهر وقت
 لازم که مرتت نباشد و این اصطلاح است مرقتا نزد لفظ شهید که بر بعضی اقسام که در معنای شهید
 احداثه اطلاق کنند برای ذکر احکام مخصوصه بان و اینجا نیست که غسل نمند او را و برگشتن از او
 آنچه غیر خمس کفن دارد چون سلاح و کلاه و پوستین و قبا و موزه و نخوان و سر و دل بر روایت
 کتاب میرام محمد یحییان است شیخ ابو جعفر سندوانی گفته بهتر است که برگشتن سر و دل را شراح
 بر جندی گوید موافقت کرده اند درین حکم اما جعفر ابسیار از مشایخ چه در کشیدن ان کشف
 عوزه نبود و بی ضرورت و آنچه از جنس کفن باشد مسلم گذارند اگر چه خون الوده بود و متعارف ایند یار
 در لباس اکثرین چیز از جنس پارچه های کفن مسنون نیست در خصوصت جمله را تبدیل کنند یا چیزی
 از ان بگذارند روایتی صحیح درین باب در کتابی بنظر نیامده اما ظاهر از روایتی که بر جندی شرح گفتیم
 نقل کرده که مکروه است اینکه نزع کرده شود و جمع پارچه ها و برهنه کرده شود برای کفن است که یک چیزی
 ملصق به بدن باشد چون همه بگذارند و جدا نکنند و اگر چنانچه حین حیات آنرا تعارف اهل این دیار
 بجای قمیص می پوشند هنگام ممات نیز بجای قمیص شمارند و در نباشد و گذشتن نیمه که استر و شلوار
 است از سر و دل سزاوارتر است و اگر سوای خون بر بدن یا کفن شهید نجاست باشد از آبشویی و پاک
 کنند و در کیت کفن موافق سنت کم و زیاده بدستور بکارند اگر چه از سایر چه مسنون مرد مثلاً کم باشد مکمل نمایند و اگر زیاده
 باشد کم کنند و در سایر احکام کفن و دفن ما موافق ضابطه عامه اموات با تفاوت عمل نمایند پس بدانکه اعتبار
 تکلف طهارت شهید نزد امام اعظم است نه و ترویجی که در کون و جنوب و بعضی انصافاً انقطاع و مگر کشند
 شوند شهید نباشند خلفا اصحابیه و پیغمبر پیشین انقطاع در رسم روایت کذا فی الهدایه و در حقش معنی گفته
 اگر زن بکشد و در خون بپزد کشته شود غسل داده نشود بخلاف و اعتبار کشته شدن شرعی

چند روز صاحب فراسق مانند آنکه میر قتل کرده شود و اگر بدوشه کند پس از آن میر قتل کرده نشود
 و نیز مردی را دست پاسته در آب خوج شیده بیندازند و وی همانوقت میر قتل کرده شود و اگر زنده
 ساعتی دیر بعد از آن پس اگر آساید است بن او بوی ابله شده قتل کرده شود بدان والا فلا اینهم
 تفصیل بر حسب اینجمله است و در صوابیه میشود قصاص شستن با حق بهر آلتی فعلی که واقع شود و بگویند عاقلان
 حدید بود یا نه محذور چون قتل متقرب کل و گفته میگردون عرف کردن انداختن چاه و از کوه چنانکه بر چندی آورده
 بر همین قبیل که زند تا زبانه کو چاک پای تا آنکه بکشد ترو اینجمله قصاص واجب نکرده و در صوابیه واجب گرد
 کذا فی الجوهرة و سنگ بزرگ بر همین خلافت و کشته تیر تیر و ق که در وی ابله است جراح اگر تفصیل در قضا و
 بنظر نیاید اما ظاهر است که با تفاق قصاص واجب گردیده بر حسب اینجمله محرق یا تشنه چون کشته سلاح است
 و بر حسب صوابیه بنا بر قتل عمد بر علیه ظن از هر آلتی فعلی که باشد و اعتماد اکثر در نیصوت خلافت بر حسب این است
 و احکام قتل قصاص و انکار نفاق و قطاع طریق باشد کسیکه بکشد نفس خود را بقصد بخت و بخوان در فصول سابق
 تفصیل مذکور گشت **فصل در احکام دعا و صدقه و بخوان از اعمال خیر برای میت** بیان این نماز و روزه ها او در تلفظ گفته
 اگر روزه دارد یا نماز کند از او یا از او کند بنده را یا چیزی دیگر از قریبها عمل و توفیق این بهیت سجد جائز است و میر
 و همچنین در مدایحه و شیخ ابن کام کوید آثار در فیاس بسیار اندر مشترک در بیان عملها بعد از تواتر سیر صلی
 است کسی که بگوید اندک چیز را از اعمال صالحه برای غیر خود نفع میدهد از خدا تعالی بان عمل مطلق میشود ازین قتل معتذر
 که انکار مطلق دارند و شافعی و مالک منکرند و عبادات بنیه و سوطی که از اصحاب شافعیست و در شرح صد گفته که سلف است
 ثلاثه سوا می شافعی اند و حصول اقبالیست بهیت احادیث بسیار در بنای نقل کرده و گفته عمل سلیمین همچنین شده
 آمده است بی انکار از احدی و گفته اند بعضی سلف که دعا بر مردگان بهتر از دعا بر زنده گان پس
 در می باید فرشته بر میت و با وی طبعی از نور می باشد پس می گوید این بهیت است برای توار فلان
 بر او تو پس خوش میشود میت بان چنانکه میشود زنده بهید که انی بخواند و در شرح القدر این مدافعه
 آورده و در کفایه الشیعی مانند ان در صدقه نیز ذکر کرده پس اینک است است که تصدیق کند
 ولی میت پیش از کشته شدن شب اول مسرعه میسر شود که شب اول

فصل در احکام دعا

این معلوم نیست که با این کشته شده غسل داده شود و اگر معلوم باشد که مقتول با این است
 غسل داده نشود و بر روایت هدایه داده شود بر روایت ذمیره که اطلاق شارح بر حمله و از محیط
 برای کلیه قتل کنند بر کشته شود در قتال جریان و با غیان و قاطعان طریق بمعنی که منسوب
 باشد بسوی عدو و مباشرت یا تبسبب شهید است و کسی که مقتول گشته بمعنی که مصناف نیست بسبب
 شهید نباشد و از محیط خشی آرند کسی که کشته شود در حالیکه دور کننده است ضرر تعدی غیر را از
 نفس خود و یا مال خود یا از مسلمانان دیگر یا از میان بهر آلتی که کشته شود با این بلبنگ یا بچوب شهید
 است و این قیاس مقتول اهل حرب بقاتل قطعی است که خصوصیت الهی معتبر برای شهادت بخلاف
 اصناف دیگر چنانچه در تعریف معلوم شد و سبب کشته شدن بخوی که واجب شود و نه شهید نباشد اما اگر
 وجوب دین در صورت قصاص و صلح باشد منافی شهادت نبود هم چنان اگر بکشت پدر پسر خود را
 یا زن شوهر خود را که از وی پسر دارد ساقط نمیشود بشهادت پسر و زوج اگر چه واجب شود و نه وساطت
 کرد و قصاص هست و تعدی استغفانی وی املاگر کسی که کشته شود با این خورد یا بزرگ جرح کند یا نکند
 یا با تشنه از خم محدود از چوب پوست و سنگ و نخوان کزانی عاتقه کتب الفقه در قاضیخان گفته و در طبر
 روایت در حدید و مالش به الحدید چون نخاس و خزان شرط کرده نمیشود جرح مرد قصاص و نیز مرد است
 اصل در حدید برابری است که حدت داشته باشد یا نه چون عمود و سنجاب میران و نیز آعم است از آنکه غالب از وی
 ملاک باشد یا نه و بر روایت طحاوی واجب نمیشود قصاص اگر جرح نکند چنانچه در عصا بزرگ واجب نگردد
 قصاص در امام در مضمرات گفته این روایت از ابی حنیفه صحیح است و در خلاصه شهید تیرم چنان تصریح
 کرده و در قاضیخان است که اگر بکشد سوزن یا هر چه بدانند قصاص و بر قصاص واجب و در خلاصه شهید زاده
 نموده مگر و قتی که بخلاصه از او قتل و اگر بکشد یعنی سوزن کلان که از آن موزه و غیره دوزند و از او قتل
 گویند قصاص واجب کرده و اگر میار دومی را در تنور گرم و سوخته کرد و قصاص واجب است و اگر چه در کشتن عبا
 بر روایت مجید در جاریه قتل المسموم آورده که علی متفق اند بر آنکه قتل اگر باشد تیر یا سوزن یا بکار قصاص
 واجب گردد و در قاضیخان است که اگر میبخت آتش بر آن برادر و او را حاکم بوی رسوخ آتش نمیکند

۲. بگویند واجب شود قصاص از هر یک معلوم شد که شهید است و با این کشته شود

بن معادل عوصن نمازهای شبانه روزی نصف صاع و صحیح اول است و محمد بن معادل نیز از
 بهین جویع کرده اند فی الشرح و گفته اند در صورتی که صحیح شود و بعضی با تقیم شود و بعضی از آن
 ببرد و بر دیگران اجبار من و منقرض شد از صوم و صلوة فدیة و بهند از انقدر که وقت قضایش در یافته
 مثلاً تمام رمضان یعنی نه و پنج روز بجز آن صحت نیست لازم نیست فدیة بگذارد بخورد که فی المتون و در هر
 گفته این قول بسبب علمای است بخلاف و بهین است صحیح و اگر وصیت نکند لازم نبود و لیکن خوب
 است و از آنرا که ترا که تبرع کنند بآن و کفایت میکند بیت انشاء الله تعالی همچنین است و محکم
 در زیادت است که فی اصول فخر الاسلام و شرح الشیخ بن الهمام و اگر نگذارد مال فقره گیرند و در شصت
 صاع و مسکین پس از آن تصدق کنند آن مسکین بر او اگر و باز تصدق کنند آن و ارث مسکین
 و بهین برین کند تا آنکه تمام شود فدیة که فی الشرح و نیز مستحب است که ادا کند فدیة بر اسبیل
 تبرع در صورتی که نماز در روزها از میت فوت شده بی لزوم قضا بامید قبول از فضل کریم علم حسنه
 و متعارف چنانست که حساب کنند اول سالهای عمریت هر که باشد و او بی مدت بطریق که نزد
 ما و مرد و دوازده سال و در زن نه سال است از آن قدر وضع کنند که این مدت عدم تکلیف از شصت
 است و بجز مقابل شش نش نماز واجب شش بار و در شصت صاع کامل گیرند و ما بها کامل سی روز
 اعتبار کنند تا فدیة نمازهای یکسال که سیصد شخصت در است بکسر از شصت و شصت صاع حاصل
 و بر این مقدار پانزده صاع فدیة روزهای ماه رمضان افزایند تا بکلی فدیة تمام سال بکسر از
 و نود و پنج صاع شود و بهین برین فدیة سالهای تمام عمر حساب کنند و حاصل آنرا بر قدر که باشد
 موافق قیمت الوقت مبلغ مشخص نمایند و بنا بر ضرورت عسرت مصححی را بمثل الفتنه در زیر دست معتبر
 اولاً بفرود شدن بوی تسلیم نمایند تا انقدر زیر بر ذمه اش دین شود پس بگویند که این قدر زرا را
 که بر ذمه تو و علی است عوصن ضریه نماز و روزهای غلای میت که باین قدر میرسد ترا و اویم
 و بگوید فقیر که قبول کردیم و اگر مبلغ حساب نکند و قدر از بمثل الفتنه جنس بدیم کند تا بهین جنس بر ذمه
 اش دین شود از عوصن فدیة بوی بخشند و او قبول نماید نیز کفایت میکند و مشهور نیز قول

برسیت و سوار تر است پس حکم کند و بر بصدقه نمایان شود و پیش از رفع شود و اگر سبک
 به چیز برآید که نماز بگذارد و در رکعت و بخواند در رکعت اول بعد فاتحه الكتاب آیه الکرسی ده بار و در رکعت
 دوم بعد فاتحه سورہ التکاثر ده مرتبه و چون فارغ شود بگوید خداوند اگذاره کنم نماز برای تو و سید
 تو خیری مگر خواسته ایم یا آن خداوند بفرست ثواب را بر اسب و قبر فلان بنده مرده و چون میکند آنرا
 عطا میفرماید خدا تعالی آن میت را ثواب بسیار و نور حسنه و درجه بلند و شفاعت کفایتی الشریعة
 و عادت متناهی است که این نماز را متصل و منقطع پیش از هر شب اول برای نجات میت از عذاب
 بخواند و آنرا صلوة المول نامند و خواندن کلمه تجوید معنی است و پنج مرتبه بخشدین ثواب آن میت
 در بعضی روایات نیز آمده و مستحب است که مواظبت نماید بر تصدق تا یک هفته و در غایب و خزان
 نقل کرده که ارواح مؤمنین می آیند خانه های خود را هر شب جمعه و روز عید و روز عاشورا و شب
 پس ایستاده میشوند بیرون خانه های خود و ندای میکنند هر یکی از آن با و از بلند اند و گمین ای
 اصل و اولاد من و نزدیکان من مهربانی کنید بر ما بصدقه و یاد کنید و فراموش نسازید و رحم
 کنید ما را در غربت ما در این قبر تنگ و بند محکم و سختی بدید و احتیاج شدید تحقیق بود این مال
 که حالا در دست شماست در زمان پیشین در دست ما و شما میخورید و می پوشید و ما حساب و غدا
 کرده می شویم اگر حرف میکردیم ما را از در طاعت خدا سوال کرده نمیشدیم ما از آن پس اگر رحم
 نکنند بصدقه بر میگردد و از آنها گریان و غمناک و ندای میکنند هر واحد با و از اندوه خداوند محروم
 کردن ایشان از رحمت خود چنانکه محروم کردند ایشان ما را از صدقه و دعا و شیخ حلال الدین
 سیوطی شرح صدور احادیث شنی در اکثر از این اوقات آورده اگر چه اکثری خالی از ضعف
 نیست و واجبست بر کسی ساقط نشده از ذمه اش و اجبای او از صوم و صلوة که وصیت کند
 موت خود با دای قدی آنها هر قدر که بر ذمه اش باشد و واجب میشود بر او شری که بدین مساکن
 از ثلث مال او بدل هر نماز فایست از نمازی پنجگانه و در ترویدل هر روزه نصف صاع از گندم
 یا یک صاع از جو یا خرما نوزده و شصتی یک مد در هر صورت ثلث مال او و بروایتی از محمد

دوازده اماره چهارمین است و بیست و پنج فلس و دوازده اماره

چهارمین فلس و بیست و پنج فلس

که شصت صاع است سیصد و چهل بنت اماره چهارمین و بیست فلس و بیست اماره میشود و آن اعتبار
منهای متعارف این یار که یک من چهل اماره گویند بیست من و بیست و بیست اماره میشود و بیست
فلس و بیست اماره بالا و فدی یک سال یکصد و چهار من عونی و پنج اماره و چهل دو و فلس و دوازده اماره
میشود و چون پانزده صاع فدی روزهای رمضان را که حساب چهارمین یک من و بیست و بیست اماره میشود و بیست
فلس و بیست اماره کم بر فدی نمازها اضافه نمایند فدی هر دو و چهار سال یکصد و پنج من و بیست و بیست
و سه تاروسی و چهار فلس و چهار اماره میشود و وزن ثانی حالی فدی یکشنبه روز پانزده اماره حالی میشود
که غلوس ده اماره کم و فدی یکصد و بیست و شش اماره و پنج فلس و شش اماره کم میشود و آن
با اعتبار من و بیست من و بیست اماره و بیست فلس و بیست اماره بالا میشود و فدی نمازهای تمام
سال نود و بیست من و بیست پنج اماره و سی و سه فلس و دو و اماره میشود و چون فدی روزهای
که بحساب این وزن یک من و چهار اماره و نوزده فلس و بیست اماره میشود و با وی یار کنند یکی فدی
تمام سال نود و بیست من و سی و سه اماره و پنج فلس و بیست اماره میشود و اگر واجب صدقه فطر را
که نصف صاع است اضافه نمایند جمله نود و سه من و یک اماره باشد و هم برین قیاس تمام فدی عمر را حساب
نمایند و اما مقدار بعد اتفاق در آنکه ربع هجده صاع است اختلاف کرده که در ظل است یا یک ظل و ثلث
رطل یا یک صاع عراقی گویند قائلان اول اند و کسانی که حجازی گویند چون ثانی ضرب او و تفسیر
ثانی کنند در صراح گفته اند پیمانه و آن رطل و ثلث است نزد اهل حجاز و در رطل نزد اهل عراق
صاع چهارده انجری و یکذانی شرح جامع الاصول فصل نهم در حکم ماتم نمودن و تفریت مستحب است
که چون کسی را مصیبتی در آن هنگام بگوید انا لله و انا الیه راجعون و بسیار میگفته باشد در آن ایام
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم اینچنین دارد شده است در حدیث و شستن برای مصیبت تا روز
رخصت است از آنرا و حرمت ترک او است و زیاده بر آن مکروه است که آنی عاتره الکلبی و بقول
بعضی تا بیست روز و ذکره فی الخراب و شرح مشکوٰۃ از عطاء خراسانی تابعی نقل کرده
که چون آدم مرده تمامه خلافت تا بیست روز روی گریستند و در حواش شستن برای مصیبت

در اکثر کتب چنانست که قدری کندم که میسر شود و بجهت فدیہ باین نام بفقیر دهند و او قبول کند پس
از وی طلب نمایند و بستانند باز بوی بهمان نام دهند و همچنین مکرر کنند تا آنکه فدیہ نماز و روزه
در فدیہ تمام او شود و این حیلہ عالی از تکلف نیست در تانای خالی گفته اگر بدید تمام فدیہ را بیک فقیر
جایز است و در ولایتی گفته اگر بدید تمام فدیہ را که نه شیخ شرعی است بیک فقیر و بکن بفقیر مکرر
تخار فقیه است که جایز میشود و از چهار نماز و از پنجم نماز یا معلوم شد که در فدیہ یک نماز مثلا تفریق و خبریم
نکند و بجهت فدیہ بفقیری کم از نصف صاع نهند و او در فدیہ نمازهای در مرض موت جایز نیست و همچنین
شیخ فانی را از نمازها در حین حیات او واجب گذاشتی و اگر دلی عوض و اجبای بیت نماز یا روزه نقص
کفایت نکند گذاشتی المتن پشردانکه معتبرند و ماصاع عراقی است و آن شش رطل است نصاع
حجازی که پنج رطل و سوم حصه رطل باشد و رطل بیت استار است بکسر همزه و استار چار و نیم مثقال
و مثقال نسبت قیراط و قیراط یک حبه و چهار خمس حبه و حبه آنرا بفارسی سرخ گویند ششم حصه
است پس مثقال چهار و نیم ماش باشد و استار بیت ماشه یا بالادین شرعی که دو و خیز رطل است چهل ستار
و دو و یک نصف صاع است شتا و استار که باعتبار ماشه یا بیکر ار و شصت بیت ماشه باعتبار شفت الهام
سیصد و شصت مثقال میشود و بعضی استار را به شش و نیم دریم قفسیر کرده و این قریب دل است
چه دریم را چهارده قیراط اعتبار کنند و مثقال نسبت قیراط پس چهار و نیم مثقال نو و قیراط باشد
و شش و نیم دریم نو و یک بالادین چون این حساب بوزن دیار خود که دلی است کار فرماییم نصف صاع
بوزن جهانی و عالمگیری که عالمگیری چهارده ماشه است و اگر این را در عدد فلس و دوسیر که یکصد
و بیت باشد ضرب کنند بیکر ار و شصت و شتا و میشود و عدد و ماشهای نصف صاع که سابق معلوم
شد شصت ماشه از این کم اند پس نصف صاع از دوسیر بقدر شصت ماشه که چهار فلس و چهار ماشه است که
باشد و اگر بوزن خال عهد دولت بایون مملکت محمدشاهی اعوان الله الاسلام برمانه داخل
العالمین بسطاطه که سیری بوزن شصت و چهار فلس عالمگیری است و دوسیر میشود و دو از دوسیر
فلس و چهار ماشه کم چنانچه بقیاس سابق ظاهر گردد پس بوزن اول فدیہ یک شیار و دوسیر

شرح باشد از ظلم و خلوت و صرف اموال بر وجه حرام و جزان چنانکه گویند و ای فلان است
 و تجاعی که مردمان از وی می ترسیدند یا بگوید ای فلان سخنی که میم که بنظر بهار بسیار میاید
 و در بخار تجنیش تسل کرده و مکروه است افراط در مدح میت چرا که اصل جا بلیت ذکر میکردند
 و در مدح میت که وی مشابه محال است و نوع و گریستن با و از بلند و ذکر او صاف میت بر طریق
 جا بلیت مانند واجبلا و سده و اعضاده و سیاه کردن جامه های و تراشیدن سر و چاک
 کردن گریبانها و زدن طبایخه بر رخسار و راهنا و جزان حرام و اما گریه بی او از بلند پس پاک
 نیست بان چنانکه در بخاری گفته برگاه قطن روح کرده شد ابراهیم پسر پیغمبر خدا را صلعم
 جاری شد اشک بر اخضرش پس عرض کرد عبدالرحمان عوف یا رسول الله تو هم میگری و اشک
 میریزی با این تحمل معرفت و جلالت شان پس فرمود یا ابن عوف انهار عینه و ان العین تدمع
 و القلب یحزن و لا نقول الا یرضی ربنا و اما بفرمانک یا ابراهیم لحزون ای پسر عوف من شکوه
 رحمت است که نهاده است حق تعالی در دلهای مردم بجزع و بیصری که ممنوع است و بدستی
 که چشم اشک میریزد و دل اندوگین میگردد و درود را اختیارند و نیگوئیم زبان که در قدرت
 و اختیار است مگر چیزی را که راضی است بان پروردگار ما و تحقیق یا جدی تو ای ابراهیم هر آینه اندوگین ایم
 و ازینجا معلوم شد که اینقدر اظهار حزن بزبان تیراک نیست که موجب عذاب الهی نباشد و قول فاضل
 در این باب آنست که احمد از ابن عباس آورده که اخضرش فرمود یا بنی ابراهیم و دل است پس از خداست و رحمت
 است و آنچه از دست و زبانت از شیطانت و هم در بخار آمده گفت سانه بن زید متنی اخضرش
 صلعم گفته مرستاد زینب دختر اخضرش و جالبی العاص بن ربیع بسوی پیغمبر خدا تحقیق پسری که مرستاد
 نزدیک است که قطن کرده شود روح او پس بیا تو نزد ما جواب مرستاد اخضرش بجا بیکه سوزانده السلام
 و میفرمود ان الله اخذ وله ما عطی و کل عنده جال مسمی قلصبر تحت تحقیق مر خدا بر سب چیزی که گرفت
 و مراد است چیزی که داد و همه خبر نزد خداست که حیات پر تو نیز از انجا بود پس از مرستاد
 زینب کسی بسوی اخضرش میآید که سوگند میخورد و گوید که البته ساه اخضرش نزد او پس خاست پیغمبر و رفت

در همه اختلاف است در حق هر دو روایت نقل کرده و در طریقه و مطالب المومنین بجز از مطلق
اشارت کرده و روایت کنند که آنحضرت صلعم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر بن ابیطالب
وزید بن حارثه و عبدالمعین بن رواحه و محمد بن حنفیه و سید مرتضی و سید زکریا و سید
فتح القدر را میساخت در سجده ذکر کرده مکرر است اشک را همیشه ستن بر رویا یا بر طریق برای
خواجه جنت بود این عمل جاہلیت و شیخ محمدالدین در سفر السعادت گفته که در ایام سابق عادت
بود که برای میت در غیر وقت نماز جمع میشدند و قرآن میخواند بر سر گور و غیر آن و این مجموع بدعت
و شیخ اجل در شرح نوشته که تعزیت اهل بیت نبلی و صبر نمودن سنت و مستحب است اما این
اجتماع مخصوص در سوم و در کتاب تکلفات دیگر و صرف مال بی وصیت از حق بیامی بدعت
و حرام و در بحر الرائق از ظہیر نقل کرده خبری که کرده میشود در بلاد عجم از فرشت بساطها و قیام پادشاه
را و اینهمه از اربع قبایح است و در قیمة از شد او نقل کرده که مکرر دارم تعزیت نزد قبر و این خوشبو
مالیدن و بوسیدن کل مومنان و زیور عقیقت و خلاف طریقه سلف است و تصریح کرده در بعضی
کتاب فقه بحر است و شناعة این عمل و استحباب است احتمال طیب مرزنان اهل حداد و از روزیم
و تہیان بلبل روایت بخاری چونکہ آمد خبر مرگ ابوسفیان از شام طلب کرد دختر ابوسفیان
ام المومنین ام حبیبہ طیبی زرد رنگ روز سوم پس مالید بر سر و دوش و بر دو بازو خود گفت
بدرستی کہ بودم من از این تطیب ہر آئینہ بی نیاز اگر نبودمی کہ تحقیق شنیدم آنحضرت را کہ میفرمود
حلال نیست مزین زنی مسکرا اینکہ سوک دارد بر سر و سرخ مودہ نشین از سہ روز مگر بر شوہر خود
زیرا چہ زانی تم دارد بر شوہر خود چہار ماہ و دہ روز کہ مدت حدت است و ہم در بحر گفته کہ باک نیست بر شوہر
گفتن نیست شعر باشد یا غیر آن و تحقیق گفته است سیدۃ النساء فاطمہ زہرا و غیرہا مالیت
آنحضرت و صحابہ در مرتبہ آنحضرت کثرت و اما آنچه روایت کرده این ماجرا و حاکم بنی کرده آنحضرت
صلعم از مرتبہ ای کہ محمول بر ذکر اوصاف میت باشد یا آنکہ باعث گردد بر انگشتن اندوہ خاطر
شود در وی طلال مایه و اجتماع بر این غسل یا ذکر اوصاف میت و اکثاران کہ خلاف

که وصیت کرده باشد میت اهل خود را به بکار و بود این وصیت شامل در آن زمان بعد از میت
باشد که عمل و سبب میت است و موجود بکار اهل اهل نهی و در غایت بابت به گفته که مکروه نیست
مسلمانان را که تعزیت کنند کافر را و گفته شود در تعزیت مسلمان بموت کافر که قریش بود بزرگ کس
خدا تعالی اجر ترا و نیک گرداند صبر ترا و نگوید بخشد مرده ترا که استغفار در حق کافر ممنوع است و در تعزیت
کافر بموت مسلمان قریش نیک گرداند خدا تعالی صبر ترا و بخشد مرده ترا و گفته نشود بزرگ کند خدا تعالی
اجر ترا چنانکه در صورت اول گویند چه صاحب مصیبت در انصوت کافر است و اولایق اجر نبود و در تعزیت
کافر بموت کافر عرض خلف بخشد خدا تعالی بر تو و کم نگرداند عدد ترا کذا فی السراج و اگر مغری گوید
بزرگ مصیبتی سختی ترا رسید یعنی گفته اند کفر است و بعضی گفته اند کفر نیست و لیکن خطا
عظیم است و بعضی فتوی بجا از آن داده اند و اگر گوید هر چه از جان او کاست جهان او زیاده بادیم
کفر است و اگر گوید غم تو زیاده باد این نیز خطا و جهل است که انی شرح اشبح عن مطالب المؤمنین
و و قش از هنگام موت تا سه روز است و بعد از آن مرده است مگر آنکه یکی از طرفین در این مدت
غایب باشد و اولی است که بعد از دفن کنند مگر آنکه خرج و منزع اهل مصیبت بیشتر نبیند معتمد
کنند تعزیت و بعضی مشایخ بخارا گویند تعزیت حاضر در است و تعزیت غایب یک روز و تعزیت
بجریک یا نکنند و هر یک یا کردند دیگر نکنند که از روی حسن عنی خفیه و باید که چون از دفن برگردند متفرق
شوند و با مور خود مشغول گردند و صاحب میت نیز کرده است اجتماع مردم ترا و اهل میت و در بحر
گفته اند شستن در خانه اهل میت بی ارتکاب مخطرات از فرشت کردن با طهارت و خوردن طعام از اهل
میت لا باس به است و فرشت با طهارت و ایام تعزیت از قبح قبیح است بی تعبد بخانه و طسیر
کذا فی انصاف و تحب است غوثیان و همسایه است را که طعام کنند طعام را برای اهل و سبب
که سیر کند او شانرا یکشنبه از روز و الحاح و تعبد نمایند او شانرا تا بخورند زیر پرچم و اخذ و بنویسند
انها و از خورش پس ضعیف و ناتوان میشوند و آنحضرت صلیم نزد خبر مرکب جعفر بن ابیطالب فرمود
بساند برای اهل جعفر طعامی را از بر او پیش آمده است ایشانرا چیزی که مانده است

و حال آنکه با وی بود سعد بن عباد و معاوی بن جمل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و دیگر از صحابه
 پس بر داشته شد آن کودک بسوی آنحضرت و در کنار شریف داده شد حال آنکه جان و اضطراب
 و بیقراری میکرد پس جاری شد بر دو چشم آنحضرت پس گفت سعد بن عباد چیست این اشک رختن
 یا رسول الله و حال آنکه منع میفرمائی تو ما را از بکا پس فرمود این شکها اثر مهربانی و رقه است
 که گردانیده است از حق تعالی در دلهای بندگان پس رحمت نمیکند خدا تعالی بر بندگان خود
 مگر رحم کنندگان را و هم در بخاری گفته چون که مرد خالید بن ولید جمع شدند و ختران خالید بجا یکدیگر بستند
 بروی پس گفته شد امیر المومنین عمر را بفرست کس بسوی آنها و منع کن از گریه پس گفت عمر بگذار
 اینجا که بگریه بروی مادامی که نباشد خالک انداختن بر سر و گریه با و از بلند و باید دانست که اظهار جزین
 و گریه اگر چه مباح است مادام که بحد نفع نکشد اما اولی غنیمت و ترک او است بخاری و سلم از انس آورده
 میا شد پس که مر ابو طلحه را بود و حال آنکه ابو طلحه در خانه نبود پس هرگاه که دید زن او که مرده است پس
 میا کرد و سبا غسل و کفن و پوشانید او را کفن و کیس کرد آنرا در گوشه خانه پس چون آمد ابو طلحه گفت
 چگونه است پس گفت زن تحقیق ارمیده است نفس و بعد از قتل و اضطراب امید میدارم که اشتراحت
 کرده باشد و کمان کرد ابو طلحه که وی راست گفته است پس جماع کرد ابو طلحه و چون صبح شد
 غسل کرد و خواست که بر آید از خانه گفت زن او تحقیق خدا تعالی عاریت داده بود فلان پس باز
 گرفت آنرا از ما پس گفت ابو طلحه انا لله و انا الیه راجعون پس نماز صبح گزارد با پنج خدای صلوات
 بستر خبر کرد آنحضرت را و بعد از آنکه گذشت میان او و میان زن پس فرمود آنحضرت که نزدیک
 است خدا که برکت دهد آن مرد و زن و شوهر را و در شب جماع ایشان گفت مرد ایضا پس
 دیدم من این مرد و را فرزند که همه آنها یاد گرفته بودند قرآن را انتهی و اما خدا بکند و میشود مذهب
 کریه اهل دی یانی قول صحیح و مذهب کفر علما دانست که مذهب نمیشود بدلیل آیه کریمه و لا تزر وازرة
 و ذراخری و بعضی گویند که مذهب نمیشود بوجوب حدیث صحیحین ان المیثیت یعذب به بکار اهل علیه
 جواب داده اند جمهور از این حدیث بوجه متعدده اقوی آنها آنست که این در صورتی است

و بهتر است که بخورند **فصل** و هم در احکام زیارت قیوم و ایتان برافند صاحبین که استخوان از اوصاف
 نوری ایشان و خواندن قرآن و ادعیه نزد زیارت و نیت از احکام متعلقه بقای زیارت قیوم مستحب
 است نزد جمیع سیاف شریعتیان در حق مردان و نواید بسیار دارد و در حدیث آمده زیارت قیوم
 صاف و روشن میگردد و لها را و در حدیث دیگر آمده بی غیبت میگردد و دنیا و یاد میداد حضرت
 در ساله عمری قایل بود جوان در هر هفته یکشنبه شاید که مراد و موجب عمر باشد یعنی استخوان
 در مطلق گفته است که زیارت کنند در هر هفته و قصد کرده شود بان نکون باموات و در خصوص
 شریعتیان در حق زنان اختلاف است در کفایت شعبی تشدید و تعلیل و منع بسیار نموده و در
 کفر العباد نیز از در البور حرمت نقل کرده و اصل در منع حدیثی بر سره است و ابو داود و ترمذی
 و نسائی از ابن عباس مفسر صحیحان روایت کرده اند که صاحب مشکوٰۃ فی کتاب
 الصلوة لعنت فرموده و چه بعد از صلوات زنان زیارت کنند قیوم را و از زخیره گفته که نهی بر
 زنان منسوخ است اما ترک اولی است همچنین در مضایق نقل کرده و زیارت بیشتر بعد از حضرت
 راستی ساخته و گویند اگر چه پیش از ورود و در حضرت مردان نیز نهی است اما لعنت
 مخصوص زنان بود شیخ ابو عیسی ترمذی نیز اختلاف علماء در بقا حکم این حدیث بعد از
 ورود و در حضرت زیارت نقل کرده و در غایب گفته ظاهرند صاحب امام محمد اقتضا میکند جواز زیارت
 زنان نیز و شمس لائمه رخی گفته اصح آنست که باک نیست زیارت زنان را و در خزانه نیز با صحت
 عموم حضرت تصریح کرده و شیخ اجل در فتح المنان فی تائید مذاهب السعانی گفته اکثر علماء بر ثبوت
 حضرت اند برای مردان و زنان و همین است مذاهب ائمه ثلثه سوای احمد و از وی دور روایت است
 نقلی شرح الحرمی و بهترین روزهای آن چهارانه و شنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه در حدیث
 آمده که دعا و صدقه در این روزها اقرب با حاجت است و در غایب آورده که زیارت روز
 جمعه بعد از نماز حسن است و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته زیارت روز جمعه فاضلتر است از روزها دیگر
 خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین از اول تا آخر روز جمعه و تعطیلات

در زیارت قیوم و ایتان

از آن در خوردن غیر اهل بیت هیچ طعامی مشهور نیست که مکرر است و ابوالقاسم گفت
 آنها را که مشغول نده اند بجهنم نیست جایز است و ساختن طعام در روز ثانی و ثالث برای اهل
 بیت اگر فوج گران جمع باشند مکرر است زیرا که اعانت ایشان را بر گناه و ضیافت نمودن حلال
 است اهل تغزیت را و بختن طعام برای آنها مکرر است باتفاق روایات چنانچه از ائمه است تعالی
 استعداد و تهیه آن و شواهد است و این تمام بودن آن بدست مستقیم حکم کرده و امام احمد بر روایت
 جریر بن عبد الله آورده بودیم که شمار میکردیم اجتماع نزد اهل بیت و ساختن ایشان طعام را از
 فوج و در غریب گفته خدا تعالی برای است ترک آنیکه بخورند از اهل مصیبت پیش از سه شبانه روز
 انتی پس آنچه متعارف شده از بختن اهل مصیبت طعام را در بیوم و همت نمودن آن بیان اهل تغزیت
 و اقران غیر مباح و نامشروع است و تصریح کرده بدان در خزانه چه شرعی ضیافت نرد و در است
 شود و المشهور عند الجمهور در خلاصه گفته اگر طعامی برای فقره نهند حسن باشد و اگر در ثقه صغیر باشد
 از ترک نیاید بخت و در ملقط گفته و اگر بیت وصیت کند بساختن طعام ضیافت برای کسانی که حاضر
 شوند به تغزیت جایز است از ثلث مال و در غریب گفته حلال است مگرسانی را که مکت طویل نمایند
 اگر چه اغنیاء باشند و طویل مقام را تفسیر کرده بآنکه شب منزل خود نمیتواند گذارد یعنی از راه دور آمده باشند
 چنانچه در ملقط ذکر کرده اما طعامی که بروح مرده نهند روایتی در حلال و اگر تیش در کتب فقهی نظریه
 و صواب آنچه شیخ و جامع البرکات گفته که در برکت است آنچه بنیت تصدق بر فقره نهند تا ثواب آن
 باموات رسد بر فقره و انبوه تصدق بر فقره امین و بدیع مراغینا را و آنچه بنیت ضیافت سلیمین بسیار
 کنند مگر که باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراض شیخ در دیار متعارف شده است عام باشد فقره و اغنیاء
 و اگر در اعراض بلفظ طعامی بروح فلان بچشم بگویند طعامی و حاضر ساخته شده اند
 بپایند بهتر باشد و اگر از عبارت بروح فلان این مراد دارند که ضیافتی کرده ایم بپای ایشان تا بعد
 از اکل قرانی و فاتحه خوانیم و ثواب از هر چه ایشان برسانیم مگر آنکه می آید و آنچه بعد از سالی پیش
 مایه اهل روز ثانی و دیار نهند و در میان برادران بخش کنند ضعیفی در خل اعتبار نیست

و در مطالب المؤمنین نقل کرده که صحیح همین است این قیم از حدیث مذکور جواب ده که دلیل آن حضرت
 که علیکم السلام تحیه موتی است تخریج آنرا در تحیه موتی نخواهد بگید این اخبار است از آنچه معناه جاوید
 بود بر این سنده مردم در جاهلیت بستی که بودند اینها که تقدیم میکردند نام میت را بر دعا پس متعین شد
 رجوع بسوی آنچه وارد شده است از آن حضرت از تقدیم لفظ سلام قوی که سلام میکرد بر مردگان گفته اگر تمایل
 کند کسی در فرق که سلام در حق متوفی است جواب و پس تقدیم کرده شود و دعا را بر دعا خوانده شده
 بخلاف میت گویم سلام بر میت نیز متوفی است جواب چنانکه در حدیث وارد شده است و با بطل حدیث
 عبد الله بن مسعود معارض نمیشود و احادیث صحیح تقدیم سلام را که نص آن در این باب و در حدیث
 آمده نیست هیچ بنده که بگذرد بر قبر مردی که میشناخت از او دنیا پس سلام خواند مردی مگر آنکه میت
 او را و جواب میگوید سلام او را نقل فی الشریعہ اگر شهادت بدگوید سلام علیکم یا صبرتم فقم
 حق تعالی المدا و اگر قبر مسلمین یا قبور کفار مختلط باشند بگوید سلام علی من اتبع الهدی و باید که بعد از
 ادا تحیه بنشیند و بروسمیت و بخواند از قرآن تسبیح و تحمید و تکبیر چه میسر شود و بختند ثواب او را
 برای میت و استغفار و دعا کند برای وی و خواندن قرآن بر قبر اگر چه نزد یا حنیفه کرده است اما
 نزد محمد کرده است و صدر شهیدین قول اخذ کرده و فتوی جمهور علماء و مشایخ بر همین است و مختار
 است که نفع میکند که فی الخلاصه و المصنوعه قاضی خان گفته مشایخ ما اخذ کرده اند بقول محمد
 و عادت گرفته اند بنشاندن قاریان بر مقابر و شیخ محمد بن الفضل گفته که مکروه نیست قراة قرآن
 بکبریا یا مخافت لا باس است اگر چه متم کند و از شیخ محمد بن ابی اسیم محلی است که سوره ملک اگر
 بکبریا خواند لا باس است از برای طلاق نصوص در خواندن آن بر قبر و اما غیر این سوره خواندن
 نشود و در مقابر و فرق نموده در آن در عالم قبر و مخافت که فی الدبوة و در سراجیه گفته که بگذرد
 بمقبره و بخواند چیز را به نیت کسی که گذشته است بر آن پاک نیست بان و صحاب شافعی اتفاق
 دارند در مشروعیت قراة بر قبر اگر چه وصول ثواب و رابست مطلقا منکر آن بر قبر و چه فذعیر آن
 حال مگر بعضی از ایشان و امام احمد را و قول است انما است لا یستل شیء من قبره

بیرون می آیند در اول بعد از جمعه مجلدا و بقیع برای زیارت مقبره در روایت آمده که داده میشود در
 روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده میشود و در روزهای دیگر تا آنکه می شناسد زیارت را بیشتر
 از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است در دیار ما در عامه ناس از منع زیارت روز جمعه و اثری
 که در آن نقل میکنند که ارواح حاضر میشود در آن روز در گاه غت و صلاصحتی ندارد انتهی و زیارت
 روز شنبه بهتر است تا طلوع آفتاب در روز شنبه اول و بعضی آخر روز گفته اند و همچنین شبهای
 متبرکه که مخصوص است و همچنین در روزهای متبرکه چون عشره ذی حجه و عیدین و عاشورا و دیگر
 موسوم و چون قصد زیارت کند مستحب است که وضو نماید و نماز گذارد در خانه خود و در کعبه بخواند
 در هر رکعت فاتحه و آیه الکرسی و سوره اخلاص مرتبه و بگرداند ثواب او را برای میت و مشغول نشود
 در آشنای راه بخیزی مایمی و در کثیر العباد و صدق و بخشیدن ثواب آن برای میت زیاده کرد
 چون مقبره ماد در کند بر و خودش خود را پس بایستد مقابل رکعت نشست بقبله زیارت مرقد
 مقدس آن حضرت صلعم نیز مستحب است به موضع است که احقّه علی القاری فی شرح باب للناسک
 و محمود خوارزمی در جامع المسانید از امام اجماعیه همین روایت آورده و بگوید السلام علیکم
 یا اهل القبور یغفر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاثم سلام بر شما ای اهل قبر یا مرزوخداست
 ما و شما را غما پیشتر گذشتگان ما و مادر شما ایم و در کثیر العباد زیاده کرده نسال الله لنا
 و لکم العافیة الله البسم رضوانکم و اسکنهم فی جناتکم و اعظمهم من عذاب نیرانکم می طلبم از خدا برای
 خود و برای شما عافیت و سلامت را از عذاب خدا و نذر پویشان ایشان را رضای خود و سکونت
 ده ایشان را و برشته های خود و آناه بکن از عذاب و در خبا و خود و اختلاف است و تعظیم لفظ سلام
 بر لفظ علیک و تحیه موتی و در ترغیب الصلوة گفته سلام بر میت بتقدیم علیک است از عبد المودین
 مسعود باورده بدستی که زنی از پیغمبر از صلعم گفت علیکم السلام پس فرمود و آنحضرت این تحیه
 مردگان است بگو سلام علیک انتی و صلح در حالت صحیح و حسان چه از طریق علوت شریف
 و چه از بهان ام تقدم سلام است بر لفظ علیک و تحیه موتی نیز چنین است در اکثر روایات فضیه

میگرد و دست زنده بر قبر و مسح میکند از او بوسه میدهد و منحنی نشود و در محاکم ناله که این عادت
 نصاری است و مشایخ در منع آن تشدید بسیار دارند که ازانی عادت الکاتب فقیه ابواللیث صنع
 بدین بابا باسن گفته است ابو موسی حافظ گوید آنچه جمهور فقها گفته از منع صحیح است از عذر آن
 گفته و همین گذشته است سنت و آنچه عوام مردم الا ان کنند از به عتباتی منکره است شرعاً و بالجمله
 تشک نیست در بودن مثل این امور بدعت زاید و بی فایده و تعظیم صلوات باین چیزها تعلق ندارد چنانکه
 به حال فهمیده کنند سلام و دعا و استغفار خشوع و خضوع باید که از آن طیب ارواح مزورین حاصل
 گردد و موهود از سلف نیست مگر همچنین چنانکه ثابت شده از عمل آنحضرت صلعم در یقین و در کفایت
 الشعبی اثری در تجویز بوسه دادن قبر والدین را نقل کرده و گفته در این صورت لا باس است
 و شیخ اجل حسم در شرح مشکوٰۃ بوردان در بعضی روایات اشارت کرده بی تعرض بحرج
 آن و مکرده است بی سپردن قبر بی ضرورت پس آنچه میکنند از مردم که چون دفن کرده میشوند
 که در قبور اقربای ایشان مردگان دیگر را بی سپردن قبور آنها را تا بقبور اقربای خود پرسند مکرده باشد
 و شستن و تکیه دادن او غاری یا گنجایی یا چوبی را که بر آن روئیده برگردان اگر سبب باشد زیرا که آن
 تسبیح میکند مادام که تراست و متوجّب تخفیف عذاب آنست میت میباشد چنانچه آنحضرت و شیخ
 نواز خرمی و سر قری نهاده فرمود مادام که خشک نمیشود برکت تسبیح در عذاب این تخفیف میباشد
 و لهذا تخمین کرده اند بعضی نهادن کل بر قبر لیکن گویند که اگر تصدق کنه بقیت کلمه بهتر است
 و اگر آنچه بر قبر روئیده خشک شود برگردان آن مکرده نیست و نیز مکرده است باین قبور تسبیح
 شمع نهادن و دفن کردن گوشتندان و گاو و آن نزد آنها که زندانی کثر العصاب و باید
 که مردگان را به نیکی یاد کنند در حدیث ابی داود و ترمذی آمده که کسی که به نیکیهای
 مردگان خود را و بازمانده از بهیای آنها و در روایت صحیح بخاری چنانست ما نشره گویند
 مردگان را زیاده تحقیق رسیده اند آنها بوی خیری که پیش فرستاده اند و اما استناد باین
 قبور در غیر بی حد و زیاده علیهم السلام منکر شده از باب بسیار از فقها که حدیث زیارت

م بران و نماز و سجده بوسه و تسبیح و دفن و حجاب از اول و آخر و در آن حدیث

فی شرح الصدور و مستحب است خواندن سوره فاتحه و آیه الکرسی و مرویست که آن بلند میگرداند
در جهنم و او توسعه میکند در قبرهای ایشان و خواندن سوره اخلاص صفت مایه در ذخیره گفته
و عده کرده شده است در آن منقح گناهان میت را و گناهان قاتل را اگر گناهان میت پیشتر
از آن بخشیده باشد و بعضی روایات آمده که بخواند سوره یازده بار قبل موافق احد بعد از آن
بنشیند و خواندن سوره یس که در احادیث مشهوره واقع شده و آخر سوره حشر از لایستقاص صاحب
النار و اصحاب الجنة الی الاخر و سوره ملک در حدیث است خواندن سوره ملک در میبکند
عذاب قبر را و از زلزله و النکم الکاکثر و معوذتین و آیه قلله الحمد رب السموات و الارض
و رب العالمین و له الکبریا فی السموات و الارض و الخیر الذی یکرم و آیه زعم الدین کفر و ان
لن یجوز قتل بلی در ربی لتعیش ثم لتنبئن باجماع ذلک علی التدریس و در وسیله القلوب گفته هر که
بخواند در مقابر این آیه را بخشاید همیشه و گناهان او را و اهل قبور را و در وصایای حجة الاسلام
است کسی که بخواند نزد زیارت الحمد لله الذی لا یبقی الا وجهه و لم یعم الا ملکه اشهد ان لا اله
الا الله و حده لا شریک له الهاد احد فی ذاته و لم یخضع احد حجه و لا اوله الم یولد و لم یولد و لم یکن یکن کفوا
احدا بشیهه میشود مرده را گناه پنجاه سالش خوانده گناه چهل پنج سالش و در خلاصه الحقایق
گفته کسی زیارت کند قبر مسلمانی را پس بگوید اللهم انی اسألك بحق محمد و ال محمد ان لا تعذب میتی الیه
و در میکند خدا تعالی عذابان میت را تا روز قیامت و بگوید بعد از کبریا بدستی که میرسد ثوابان میت متصل
و کرد و در و حقه گفته کسی بخواند بسم الله و علی علیه السلام بعد و در میکند خدا تعالی عذاب قبر تا چهل
سال و طایفه است که مراد وقت وضع میت و باشد چنانکه تا نور است نزود و بودند بعضی مشایخ که می گفتند
اللهم نس و حشرهم و آس و عظمهم و ارحم غویمهم و بسل حسنا تم و کفر سیئاتهم در خزانة گفته در غیر است که چون
مسلمی بگرددستان منتظر باشد بخواندن فاتحه و عقب گذرند تا چهل کلام او را و اجاب دهند اگر فاتحه خواند و ثوابان
بخشوند اگر خواند محروم میگردد و مستحب است که در مقابر برهنه پا گردد و مرویست که آنحضرت پیر مردی را که در میان
گورستان غلین میرفت فرمود یکس غلین خود را و احترام نماید میت را چنانکه در حال حیات

و در دایره احسان

دیگر است که عالم اخبار و آثار دال بر جلالت است و نیست صورت استیاد و دیگر همین که محتاج طلب کتب حاجت خود از جناب ت الهی بتوسل بر روحانیت بنده مقرب مکرم درگاه والا گوید خداوند ابرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آورده گردان عاجست مرا یار کند ان بنده مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مراد بخواه از خدا تعالی مطلوب مرا قضا کند حاجت مرا نیست بنده در میان مکر و سید و قادر و مصلی و مسئل پروردگار است طلب عاجز صالمان و دوستدار خدا در حالت حیات کند و ان جایز است اتفاق پس این چرا جایز نباشد و فرقی نیست در ارواح کاملان و همین حیات و بعد از ممات مگر ترقی کمال و شرح و بسط این بحث چند جا در شرح مشکوٰه است مخصوص باب یکم اسرار که انجا و تحقیق داده و دیوطی در شرح صد و نیر فصل ذکر کرده و احادیث با تعدد طرق نموده چون بطیفة این رساله اختصار بود و بر این قدر التفات شده اما بدی که می کنند از احوال پس می آید یکی بعضی از قبور صلحا را و میگوید ای سید ما اگر قضا کنی حاجت مرا پس بر آن تو اینقدر از زر با طعام است و در بحر اقیانوس که این نذر باطل است با جماع زیر اچه ان نذر مخلوق است و ان جایز نیست بلکه گوید خداوند اندر کردیم برای تو که اگر قضا کنی حاجت مرا بخور انیم فقرا را طعام بر در این سید مقرب که حرم مکرم پس بستی که این نذر جایز است زیرا چه مصرف نذر فقر اند و ان یافته شد و جایز نیست که صرف کرده شود آن طعام را مثلا برای توانگران یا تشریفی و اگر نذر کنی و معین گردانند از زمانه یا بکافی یا چیزی معین که تصدق کنند از یا چیزی که تصدق کنند بدهی پس ان تعیین نوع غیر معتبر است نزد اجماع و ابی یوسف رحمهما الله معتبر است نزد محمد و نزد فقر تفصیل است اگر در ان معین تفصیلی است که در دیگر نیست متعین کرده و الا فلا چنانچه اگر نذر کنند مثلا نماز را در مسجد حرام مسجد نبی را نزد معین و اگر نذر مسجد قصی را متعین میشود یکی از این سه مساجد زیرا چه هر دو مسجد اول افضل اند از مسجد قصی و اگر تعیین کنند ما و را این مساجد را متعین نمیشود نزد وی چنانکه نزد شیخین و نماز گذارد هر که خواهد و وفا شود و نزد محمد متعین نمیکرد و ان تفصیل مسیله نذر اگر چه در اینجا ضروری نبود اما چون باعث افضا و اشت ثبت ان لازم افتاد و خالفت در تصور روانه

چنانچه در کتب آمده و ان بخوان اینست که تو سئل

نزد معین و نزد محمد و نزد فقر تفصیل است

نزد معین و نزد محمد و نزد فقر تفصیل است

مگر برای رسانیدن نفع باموات بر عاقل و مستفاد و قایل گشته اند بآن بعضی از ایشان و طایفه
 است که از قضای انا که قایل بسبح و ادراک میت اند قایل بجاوانند و انا که منکر اند آنرا این را
 نیز انکار کنند و این امری ثابت و مقرر نزد مشایخ صوفیه از اهل کشف و کمال تا آنکه گویند اکثر مشایخ
 فیوض و فتوح از ارواح رسیده امام شافعی گفته که قبر امام موسی کاظم ترایق مجربست و حاجات و دعا
 را و حجه الاسلام گفته هر که استمداد کرده شود بوی در حیات استمداد کرده شود بوی بعد از ممات
 و امام رازی گفته چون می آید زایر نزد قبر حاصل میشود نفس او را تعلقی خاص بقبر چنانکه نفس صاحب
 قبر را بسبب این دو تعلق حاصل میشود میان هر دو نفس مقابله معنوی و علامه مخصوص پس اگر نفس
 منور قوی تر باشد نفس را بر تنفیض خود و اگر عکس بر عکس شود و در شرح مقاصد ذکر کرده نفع یافته میشود
 بزیارت متوفی و استعانت بنفوس اخیار از اموات بدستی که نفس مفارقه را تعلقی هست بدن
 و تیرتی که دفن کرده شده است در آن پس چون زیارت کنند زنده آن تربت را و متوجه میشود بسوی
 نفس میت پس حاصل میشود میان هر دو نفس ملاقات و اضافات و اختلاف کرده اند در آنکه
 امدادی اقوی است از امدایت یسکس مختار بعضی محققین ثانی است و در این باب بعضی روایت
 کنند فرمود آنحضرت صلعم چون متخیر شود بشما در امور یعنی برآمد کار مال پس بدو جوئید از اصحاب قبور
 شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ گفته که یافته میشود در کتاب سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف
 آن باشد و رد کند این را و بالجمله بعد از آنکه ثابت شد که روح باقیست و او را تعلقی خاص با جسم
 بدن بعد از مفارقت از وی تقریر کیفیت و کیفیت که بدان علم دشوار برادران قبر و احوال
 ایشان و در و دیوار و احکام که در حین حیات ایشان بسبب قرب مکانست و منزلت ازب العزت
 کرامات تصرفات و امداد و هشتند بعد از ممات چون بهمان قرب باقی اند نیز تصرفات دارند چنانکه
 در حین حیات تعلق کلی محسوس داشتند یا بیشتر از آن انکار استمداد را و حسی صحیح نمی نماید مگر آنکه
 از اول منکر شوند تعلق روح را بدین بالکلیه و جمیع وجوه بعد از مفارقت و زوال سلاقه حیات
 و آن خلاف منصوص است و بر این تقدیر زیارت و رفتن بقبور همه لغو و بیعینی گردد و این امر

اما حضرت حق سبحانه تعالی مطلق است از بدایت و اصل کمال جمیع صفات متضاده و سیم از نشان
 اوست و مادی و عقلی هر دو از اسمای او در یکی از آنها محدود و محصور نه پس اگر شیطان که مظهر
 صفت کمال است بصورت نماید مانع غایت و این اگر چه فی نفسه ممکن است و نسبت به عوامل اتم
 و اما نسبت به متعین خواص عباد الله محال عادیست و آنجا محال اشتباه نه و باین اشارت میکند آیات
 و احادیث و ظاهرا و باضافت صورت بسو ذات شریفه وی که در احادیث واقع است است
 که امتناع تشکل شیطان مخصوص بصورت و حلیه خاص حضرت است صلعم پس کسی که بان صورت
 مبارک و حلیه شریفه مخصوصه که در این عالم شهادت و ثبوت در خواب دیده حق دیده باشد پس بعضی
 رنگ گرفته اند کاین وقتی است که بصورت ببیند که در آخر عمر بران صورت از عالم رفته تا آنکه عدد
 موی سفید که در راس و لویه مبارک بوده به دست برسد نیز اعتقاد کرده و بعضی توسعت کرده گفته اند
 که شکلی و صورتی ببیند که گاهی در مدت عمر شریف بران بوده در جوانی یا در آخر عمر و از بعضی صحابه
 و تابعین مرویست که چون یکی قصه دیدن حضرت را در خواب بحضورشان بر خواندی از حلیه
 اشکاف کردند و اگر مطابق بودی تصدیق کردند و الا گفتندی برو که ان حضرت گرانده
 و بعضی بران فته اند که دیدن حضرت را بحلیه مخصوصه صفات معلومه دیدن بحقیقت و ادراک است
 که میوه است و دیدن غیران صفات ادراک مثال است و هر دو رو یا حق است و تشکل شیطان دران
 مجال نه و لیکن حق و حقیقت ثانی حق تشکل و نووی از این هم توسعه کرده و گفته صحیح آنست
 که در هر دو صورت حضرت را بحقیقت دیده است زیرا چه اختلاف در صفات موجب اختلاف در ذات نبود
 چنانکه اختلاف در زمان و مکان پس در هر لباس و هر صفات ذات است و صفات پرده
 ذات متخیل و مری تحقیق ذات است شیخ اجل و شرح مشکوٰۃ فرموده که حق همین است
 ار می دیدن ذات سریش بصفتی معروفه اتم و کمال است و اول بر صفاتی مینه دل بنده و سلامت بین
 که ورت غیر و قیامت و بلیس و اشتباه و معاصی میشوند و آنرا آنچه از ایمی هر بره مرویست اگر چه شیخ
 اسد از تضعیف نموده که فرمود حضرت صلعم کسی دیدم پس تحقیق دیدم از بر اجه ما دیده میشود

و بیان احکام و فی انچه بدان ماند برو جرحال گفتا گویند چون به بیدار و خوابی را که خوش می آید
 او را شکر کند خدا را بروی زیرا چه این نعمت است پس باید که شکر گوید و چون به بیدار و خوابی را
 که خوش دارد آنرا ماند که پناه جوید بخدا از شر آن پس اگر خوابد نقل کند آنرا پیش کسی که اعتماد داشته
 باشد بروی و اگر خواب خاموش ماند کذا فی التعین و الخلاصة و الملتقط و اختلاف کرده اند در روایت
 خدا تعالی در خواب اکثر مشایخ مرقند بر آنند که جایز نیست تا آنکه گفته است علم الهدی شیخ ابو منصور
 مازندرانی که کسی بگوید آنرا پس آن بت پرست است و بر همین است محقق مشایخ بخارا
 کذا فی الخلاصة و التخصیص و بعضی مشایخ تجویز کرده اند آنرا از جمله رکن الاسلام صغیر و در شرح
 مشکوٰۃ گفته که نقل آن از سلف بصحت رسید از امام ابی حنیفه آمده که صد بار باین نعمت شکر
 شده و از امام احمد حنبل هم نیز آمده که دیدم ابی العزت را در منام پس بیدار شد که ام عبادت ضلعت
 گفت تلاوت قرآن گفت بفرمودم و بفرمودم تا فهم و تحقیق چنانست که ذات حق جل و علی اگر چه معسر
 و منزله است از شکل و صورت تحقیق مثل امثالی مخصوص مراد از نور و غیره بصورتها جمیع لطیفه
 که صلاحیت جمال کمال داشته باشد میتواند شد و جایز است که بواسطه آن مثال خاص مدرك و مری
 گردد و از اینجا است که گفته اند که رویت تحقیق در دار آخرت واقع خواهد شد و این در دنیا نیز ممکن است
 در بیدار اگر چه واقع نیست لا حضرت سید المرسلین با صلعم و اما رویت علمی در خواب امر حق و واقع است
 بی شبهه بطلان و تبیین این منکر نمیشود و آنرا مگر مبتدع چه احادیث کثیره صحیحه بافتد
 طرق نااطق اند بر آن چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده که فرمود آنحضرت صلعم کسی که دید مرا
 در خواب پس تحقیق دید مرا زیرا چه شیطان تشل نمیکند در صورت من پس اگر چه شیطان
 بتشکل تبسم بصورتی مختلفه از هر تبسم مینماید و بر آن تبسم تنبیه میکند و این شیوه کار او است
 حتی که بعضی گفته اند که بتشال حق نیز تشل میتواند کرد اما بصورتی که نمیتواند تشل نمود
 و در خیال رانی افکند که منم در من دروغ است شاید که سرش است چنانکه گفته اند که آنحضرت
 صلعم مطهر است است و شیطان مطهر ضلالت است و میان اینها است و ضلالت صند است

یعنی مقام ابراهیم خوان بر روح پاک محمد و اسلام را و بدین حسی و اولیاد خواب تیر حق است
 و مرایشان افادت و ارشاد است در مقام و در خوانه الروایات از شرح مشارق نقل کرده که روایت اینها
 علیه السلام و ملائکه حق است و همچنین روایت شمس و قمر و ستارهای روشن و آبروی که در وی باطلان باشند
 مثل نمیکند شیطان بخیری از آن اگر کوئی که حکمت ویت کوکب اگر چه شیطان تمثیل نمیشود بصورت
 آنها علی الاطلاق صحیح نیست چه بسا است که آنرا تعبیر باشد چنانکه رویای پیرم عم و چنانکه سیوطی در تاریخ
 خلق آورده که عایشه صدیقہ فرمود که گویند آفتاب از آسمان در حجره شریفه اش افتاد و جمع شده اند چون
 این قصه را بر حضرت پدرش امیر المومنین ابی بکر عرض نمود و فرمود در فن شوند در حجره تو سه کس
 از بهترین این امت و چون مدفون شد سر کائنات علیه السلام گفت امیر المومنین این بهترین قمار است
 گویم و بخدا تو فائق که تعبیر منافی حقیقت و طلالی بنحو دیگر می داری این صورت مثالی است و حقیقی و واقعی
 را از امور خیر و نفوس عالمیه که بدان مثال تمثیل گشته و بر روح رانی بر آن لباس تمثیل گشته اند آنکه امر
 بی اصل است و اصلا از واقعیت بهره ندارد بلکه مخیر از واقع و معبر از آن است چنانچه در صورت مذکور
 رویت کوکب فی الحقیقه رویت مکن امور حق بود پس صلوح تعبیر تقصصی حقیقت باشد مستلزم بطول
 و همین است معنی عدم تمثیل شیطان بصورت ان و نیز در خزانه از رساله مکیه آورده و همچنین ممکن نیست
 تمثیل شیطان بصورت شیخ که تابع باشد پیغمبر خدا را صلعم پس بیانی ماند مرید محفوظ از وسوسه طبع
 ابلیس پس نه او را نیست که عمل کند بخیری که ارشاد کند از اشباح در خواب انتهى و شک نیست که این
 نیز محمول بر آنست که اگر مخالف شرع و ملت سنیه اسلام نباشد چه گنجایش دارد که از مبراختلال
 سامع تغیری در رسم و عبادت او اثبات مختلط نمایی گردد و بعضی زیاده کرده اند بر آنچه مذکور شد
 و گفته اند هر چه از عالم ملکوت باشد چون بهشت و دوزخ و عرش و کرسی لوح و قلم قادر نمیشود شیطان
 بر آنکه تمثیل کند بصورت و دلیل در این باب کتاب است معلوم نمیشود و از احوال سلف هم چیزی
 ثابت نه بلکه ظاهر حدیث که سابقا مذکور شد و امثال ان دلالت دارند بر آنکه این از خصایص
 حضرت اوست صلعم اگر چه مفهوم مخالف نزد حنفیه معتبر نیست و شیخ اجل در شرح مشکوٰۃ

در هر صورت و غزالی و احیا گفته مراد از حدیث که فرمود بحقیق دیدم آنست که جسم مرا مید و بدن
 مرادید بلکه مثالی دید که آن مثال آتی است که حاصل میشود یعنی که در نفس منست بر بان آنست
 زیاده حقیقت انسان همین نفس ناطقه و روح مجرد است که بنات مرئی محسوس نمیشود و بدن حالت
 ادراک نفس شش نیست و چنانکه در نقطه بدن جسمانی میرساند و با دراک آن حقیقت همچنین در
 رویا ابدان خیالی آلات و وسایط ادراک آن روح شوند پس مرئی نه روح است و نه آن شخص
 بدن مودع در دیده چه حضور یک شخص ممکن در مکان مخصوص در یک زمان بصفات متعدد مختلف صورت
 نه بند و مگر بطریق مثل پس مرئی در مقامات مثالالات روح مقدسه است که حق است و بطلان
 و شیطان از پیرامون آن بسبب ناشی خلافتی قال و اختلاف این مثل با وجود آنکه مرئی ذات پاک
 مصطفی است که واحد است از اختلاف احوال برائهای قلوب ثبات است چنانکه در شایه و خارج تفاد
 احوال صورت اتفاوت احوال هر باطن هر یک در هر که او را در صورت حسنه بینداز حسن و این است
 و بر که بر خلاف این مشاهده نماید از خلاف است و همچنین یکی پر وید و دیگری جوان و یکی براضی
 و دیگری غضبان و یکی ضاحک و دیگری کربان همه ناشی از اختلاف حال دل رایی است
 و اختلاف در ذات مرئی نیست پس دیدن آن حضرت معیار معرفت احوال باطن رایی است این صفا
 و که درت و از اینجا است که بعضی ارباب تکلم گفتند که کلامی که از آن حضرت در خواب شنیده
 شود بر سینه قومیهی عرض مید نمود اگر موافق آن باشد حق است اگر مخالف کفنی بان و او از مر
 خلی است و راسی پس دیای ذات کریمه وی آنچه دیده و شنیده شود از وی همه حق است
 و تحقیق تفاوت خلف از اختلاف حال است در شریعت گفته کسی که بخوابد که بر وجه جمال مجل
 اکمل در مقام خود مشرف شود باید که بسیار کند از در و وظیفه گیرد این دعا را اللهم رب بنی البشر
 الموحم و الشهد الموحم و المحل الموحم و الرکن المقام اقر علی روح محم و من السلام ای خدا
 پروردگار این شهر حرام که مکه منظمه محترمه است و ماه حرام که ذی حجه است یا عام از هر
 چهار ماه معلوم محل و حرام در کتب یانی است یا عام از هر سه رکن معروفه و مقام

تصحیح کرده بر آنکه علما این را از خصایص آنحضرت شمرده اند و این حکم در غریبی صلعم جاری نیست
 و اما دیدن آنحضرت در نقطه بعد از حلت از این عالم پس شرح ذکر کرده که بعضی محدثین گفته اند
 که نقل آن از هیچ یکی از صحابه و تابعین نرسیده حتی که قاطعه زهر اسلام الله علیها بنعم والم فراق
 آنحضرت در دشت شش ماه جان داد و خانه وی مجاور صریح شریفه بود و سحکس نقل نکرده که در این شهر
 آنحضرت در نقطه دید و لیکن حکایات و روایات مشایخ صالحین در این باب بسیار است و بخت ستر
 رسیده و منکر انجیل تصدیق بکرامات اولیا دارد بانه اگر نذر دجست با وی ساقط است زیرا چه
 وی منکر است چیز را که اثبات کرده از کتاب سنت دارد این نیز از جمله کرامات است باعث انکار
 چیست و گفته اند که آن نیز تمثال است اگر چه در نقطه است ولی غفلت غیبت و در حصول حقیقت
 صحت و ثبوت احکام شرعی بر غیر رای حجت نه حکایات در این باب مشایخ طریقت نقل کرده و نیز از
 امام غزالی آورده که وی در کتاب بنقد من الضلال گفته که ارباب قلوب مشاهد میکنند در نقطه
 ملائکه و ارواح انبیاء علیهم السلام و میبینند از ایشان اصوات و کلمات و اقتباس میکنند فواید را
 انتهی و در بیان علی الاطلاق باطل نیست نزدیکی مکرر و سوفطای بلکه بعضی افرادش البته حق صحیح
 اند با جمیع اهل حق و عقلا اگر چه اتفاق دارند بر آنکه ادراک ضد نوم است اما آنچه از دلائل نشان
 مستفاد میشود در همین مضاده ادراک حسی خارجی است میکی از حواس سه ظاهر نوم را حیا که متغیر
 استدلال کنند که در حال نوم نیز ادراک از غفلت باطله و انتشار شعاع و توسط جسم شفاف
 و امثال آن مفقود است پس ادراک نایم را چگونه باشد و اشاعره که قائل باشند این قسم شروط
 نیستند و خلق روتیه را از حق تعالی در جسمی موقوف بر این چیز مانند گویند که جاری شده است
 باری تعالی بخلق ادراک و نایم و از این دلائل خبر استعاره ادراک حسی لازم و حواس باطنی را اگر چه تکلیف
 که حکما اثبات کنند قائل نیستند اما روح را ادراک گویند و این ادراک حسی خارجی پس چرا
 قائل بحقیقت ادراک شوند در مقام دستا و ابو حق اسفرانی که از کبار علماء اشاعره است تصریح
 کرده است بحقان و اما آنچه از جمهور متکلمین نقل کنند که روح با خیال باطل است محمول است

